

حمایت از حریم شیعہ

و ولایت

نگارش

رضا مخلوجی

حمایت از حریم شیعہ

و ولایت

نگارش

رضا مخلوجی

«فهرست مندرجات کتاب»

صفحه	عنوان
۹	دیباچه
۱۱	سبب تألیف کتاب
۱۵	احتیاج داشتن مردم بیک برنامه حکیمانه
۱۷	شعار دین اسلام توحید و دعوت بوحث کلمه
۱۹	علت امتیاز یافتن شعار اسلام بتوحید و دعوت بوحث کلمه
۲۰	مقصد اسلام در جنبه علم و عمل
۲۱	مبارزه اسلام با شرک
۲۲	مبارزه اسلام بانفاق
۲۴	نتیجه بحث

پیشگفتار

فصل اول

۲۶	معنا و اقسام شرک و مشرکین
۲۶	شرک در ذات
۲۷	بیان مذهب ثنویه
۲۸	بیان مزدک و آراء مزدکیه
۲۹	بیان عقاید اهل اهواء و نحل
۳۰	شرک در افعال
۳۱	آراء اصحاب هیاکل

۳۲	آراء اصحاب اشخاص
۳۳	آراء عرب در زمان جاهلیت
۳۴	ریشه آراء عرب و چگونگی پیدایش آن
۳۵	آراء عقاید نصاری
۳۶	مبارزه اسلام و قرآن با کی بوده
۳۷	نمونه ای از آیات برد آنان که دوحدا قائل بودند
۳۸	نمونه ای از آیات رد ستاره پرستان
۳۹	نمونه ای از آیات رد بربت پرستان
۴۰	آیاتیکه از بتهای عرب نامبرده
۴۱	يك پرسش از غرض ورزان و ماجراجویان
۴۳	استشهاد به برخی از روایات براینکه شیعه مشرك نیست
۴۵	تناقص میان گفتار و کردار مدعیان تشیع
۴۶	خلاصه فصل اول و نتیجه گیری از آن

فصل دوم

۴۸	تقسیم معتقدین بائمه بطبقه مفرطین و مفرطین و مقتصدین
۴۹	غلات کیانند
۵۱	نمونه ای از آیات و اخبار رد بر غالبان و کفر آنان
۵۳	نتیجه گیری از آیات و اخبار مذکوره
۵۴	میزان غلو و غالی و معنای آن
۵۸	متهمین به غلو دو دسته اند
۶۲	دسته دوم از متهمین به غلو
۶۶	نتیجه بحث
۶۷	تفویض و معنای آن و عقیده مفوضه

۶۸	محال بودن تفویض از نظر عقل
۷۱	ابطال آیات قرآن تفویض را
۷۲	ابطال اخبار واحادیث تفویض را
۷۶	اشکال وجواب از آن
۷۷	نتیجه بحث
۷۸	مفرطین کیانند
۸۰	بیان پنج روح
۸۱	روایتی در بیان مقامات و مراتب وجودی اولیاء
۸۶	اشکالی بروایت طارق بن شهاب وجواب از آن
۸۸	صحت زیارت جامعه
۹۱	اشکال دیگر وجواب آن
۹۲	حقیقت ولایت قابل درک نیست
۹۴	نتیجه بحث
۹۸	مقتصدین کیانند و عقیده شان چیست

فصل سوم

۱۰۱	در بیان صحت و درستی عقیده شیعه و امکان ولایت از نظر شرع
۱۰۵	اشکال بتحیز وجواب آن
۱۰۷	خاك پای زندگان زندگی بخش است
۱۰۹	اشکال بحضور معصومین هنگام احتضار
۱۱۵	صحت و درستی عقیده شیعه و امکان ولایت از نظر شرع
۱۱۷	سازش ولایت با توحید
۱۱۸	گواه از گفته خدا
۱۲۰	جواب از اشکال و استدلال به بعضی از آیات
۱۲۱	گواه دیگر معجزات پیغمبر و امامان است

۱۲۳	نتیجه بحث
۱۲۴	اشکال بولایت تکوینی غیر مستقل وجواب آن
۱۲۷	جواب دیگر از اشکال بولایت تکوینی غیر مستقل
۱۳۰	توضیح بیشتری برای مطلب
۱۳۲	عدم منافات روش اولیاء بولایت آنها
۱۳۳	جواب از اشکال
۱۳۵	اشکال دیگر و جواب آن
۱۳۶	جمله دوم اشکال

فصل چهارم

۱۴۵	تحقیقی درباره علم پیغمبر و امام و بیان علم حضوری و حصولی
۱۴۶	باشتیاه افتادن برخی از افراد درباره علم امام
۱۴۸	شش خبر از اخباریکه دلالت بر آگاهی معصومین بهمه چیز دارد
۱۵۱	آگاهی سلمان بگذشته و آینده
۱۵۲	بیان فرق میان علم کسبی و موهوبی ولدنی
۱۵۴	بیان علم لدنی
۱۵۵	خطای بعضی در منصب خلافت و امامت
۱۵۶	کلمه لدن
۱۵۹	اعتراض بر علم پیشوایان دین
۱۶۰	جواب از اعتراض
۱۶۱	ذکر مثال
۱۶۲	عالم بودن امام بسبب علم لدنی و مامور نبودن بعمل
۱۶۳	اعتراض بجلوگیری ابن حنفیه و ابن عیاس وجواب آن
۱۶۴	مقصود از رفتن احترام خانه خدا

فصل پنجم

- | | |
|-----|---|
| ۱۶۸ | واسطه بودن معصومین در فیض از بدو آفرینش |
| ۱۶۹ | فیض اول و رحمت نخستین حق |
| ۱۷۰ | روایات در موضوع چگونگی خلقت و آفرینش |
| ۱۷۷ | دلیل دیگر بر افضلیت و ولایت علی (ع) بر پیغمبران گذشته |
| ۱۷۹ | روایت دیگری در فضیلت حضرت مولی‌الموالی و ختم کتاب |

لطفاً پیش از مطالعه غلط های زیر را اصلاح کنید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۰	ازدید	از دیر
۱۱	۱۶	گره	گروه
۱۸	۳	کثرهم	اکثرهم
۱۹	۶	مثلا	مثلاً
۲۰	۱۲	دووغ	دروغ
۲۳	۱۷	اکوچه	اگرچه
۵۰	۷	گرفتا	گرفته
۱۰۵	۱	بتحیر	بتحیّر
۱۲۰	۱۴	استدل	استدلال

بسمه تعالی شأنه

دیباچه

از آنجا که فنا و ناپایداری این جهان در نظر همه کس معلوم و مسلم و گذشت عمر عزیز و گرانمایه بسی سریع و برق آسا غیر قابل تردید و انکار است و خردمند و هشیار کسی است که از دقایق عمر زود گذر و فرصتهای حساس آن حداکثر استفاده و بهره‌برداری را بنماید و برای جهان دیگرش که جاودانی و همیشگی است زاد و توشه‌ای اندوخته ساخته تا مگر بدین وسیله مشمول الطاف و عنایات خاصه پروردگار جهان و آفریدگار مهربان گردد.

لذا از دید زمانی این آرزو در دل و این شوق در سرم پدید آمده و پیوسته افزایش میافت که زاد و توشه‌ای برای سرای آخرت و جهان دیگرم تهیه و آماده نموده و قدمی بنفع جامعه برداشته و عملی که قسمتی از کمبودهای اجتماع را جبران کند انجام نمایم و حقی را که اجتماع بر ذمتم دارند تا حدی اداء کرده باشم.

سپاس خدا را که این سعادت را نصیب و این توفیق را رفیقم فرمود که بایده و آرزویم نائل آیم و دست بقلم برده بتألیف و نگارش این مجموعه حاضر پرداخته بحضور شما خوانندگان محترم تقدیم بدارم.

موضوع این کتاب حمایت از حریم شیعه و ولایت است.

چون این کتاب گروه شیعه را از اتهام شرك و غلو و تفویض تبرئه میسازد و هم چنین صحت و درستی عقیده آنانرا نسبت به پیغمبر اکرم وائمه علیهم السلام که گذشته از مقام رهبری خلق سرپرستی و اداره جهان و جهانیانرا نیز عهده دارند اثبات مینماید . بدین جهت بنام حمایت از حریم شیعه و ولایت نام گذاری نمودم .

امید است که با خواندن این کتاب دل‌های پاک و قلب‌های باصفای شهادتستان و پیروان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بیش از پیش از نور ولایت فروغ و روشنی گرفته تا در عقیده حقه خود ثابت قدم و استوارتر مانده و هیچگونه تبلیغات سوء و ناروا نتواند کمترین سستی و تزلزلی در عقیده صد در صد صحیح و خدا پسندانه شما ایجاد نماید .

و باور حتمی و قطعی پیدا کنید که شیعه بر حق و حق با شیعه است بدلیل اینکه شیعه پیرو امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام است و پیغمبر اکرم صلی اله علیه و اله وسلم در باره آن حضرت فرموده است (الحق مع علی و علی مع الحق) یعنی حق با علی و علی با حق است هر جا علی باشد حق حول محور و گرد وجودش دور و چرخ میزند .

مؤلف کتاب کفایة الموحیدین مرحوم آقا سید اسماعیل طبرسی نوری در جلد دوم کتاب نامبرده صفحه (۱۹۴) این حدیث شریف را نقل نموده است آنگاه مینویسد که این حدیث از احادیث متواتره است . حدیث متواتر یعنی حدیث علم آور و غیر قابل انکار که شیعه و سنی از قبول و پذیرش مضمون آن حدیث ناگزیر است .

والسلام علی من اتبع الهدی

سبب تألیف کتاب

در این موقعیت کنونی و اوضاع و احوال فعلی و موجود که آتش فتنه و فساد و جنگ و اختلاف و خونریزی و بیدادگری از هر گوشه و کنار و هر شهر و دیار شعله ور است و دنیای بشریت را تهدید بخاطر نموده و گرفتار وحشت و اضطراب ساخته است و همه اقوام و ملل در فکر چاره جوئی و خاموش ساختن آن و برقرار نمودن صلح و سازش عمومی هستند و تلاش و کوشش میکنند که خود و کشور خود را از این آتش مرگبار و خانمان سوز مصون و محفوظ نگه بدارند و در نتیجه زندگی و منافع خود را تأمین نمایند.

جامعه مسلمین مخصوصاً گروه شیعه برای حفظ شئون و مقامات مادی و معنوی خود با اتحاد و یگانگی و صمیمیت و برادری و معاونت و هماهنگی با یکدیگر کمال احتیاج و نیاز را دارند.

متأسفانه گاه و بیگاه از گوشه و کنار بعضی سبک مغزان و نابخردانی پیدامیشوند که بتحریک اجانب و بیگانگان مستقیم یا غیر مستقیم دانسته یا ندانسته معرکه‌ای بپانموده و آتشی داخلی که از هر نوع آتش دیگر خطرناکتر و سوزنده تر است برافروخته و گره شیعه را بچنین آتشی دچار میسازد بجای دعوت بیگانگی و وحدت و صفای محبت و خیرخواهی و صلاح اندیشی و ارشاد و هدایت افکار و راهنمایی و نشان دادن راه چاره و فرار از سیاه روزیها و برکنار نمودن و دور نگه داشتن گروه شیعه را از آثار شوم و عواقب و خیمه اعمال و رفتار زشت نابکاران و فتنه انگیزان و حفظ سعادت و خوشبختی خود و جامعه.

قلم بدست گرفته با پر کردن صفحات کاغذ از لاطائلات و مزخرفات و حیف و میل نمودن مبلغ قابل ملاحظه‌ای از بیت المال مسلمین برای چاپ و نشر آن یکعده مردم ساده لوح و خوش بساور مخصوصاً طبقه

جوانرا فریب داده و معتقدات دینی آنانرا خراب و نسبت بمذهب و مقدسات مذهبی سست و متزلزل میگردانند.

باخلط مبحث وسفسطه و مغلطه کاری مسلک های پوسیده و مرامهای غلط و روشهای انحرافی را بنام هدایت افکار و نشان دادن راه حقیقت و خیرخواهی و دل سوزی تبلیغ و ترویج مینماید .

گاهی برای صید دل های عوام الناس شیعه را مشرک و گاهی غالی و گاه تفویضی و خرافی معرفی مینماید و بدینوسیله آنانرا تحریک نموده تا از نظر مذهب و اعتقاد در باره مقدسات مذهبی یکدیگر را تخطئه کرده و در مقام مناظره و جدل با یکدیگر برآمده و بدشمنی و کینه توزی باهم به پردازند و در نتیجه از آب گل آلوده ماهی بگیرند و بهره برداری مورد نظر خود را بنمایند.

در صورتیکه اینکار بزرگترین جرم و عظیمترین گناه است و خداوند چنین گناه و گناهکار را نخواهد بخشید بلکه باشد مجازات کیفر و عذاب خواهد فرمود.

نگارنده از برخورد بعنین کتابهایی رنج میبرد و نمیتوانستم در مقابل این دروغ پردازیها و تهمتها و سم پاشیها و عوام فریبها آرام بگیرم و بسکوت پرداخته و خاموش بنشینم و در حدود امکانات در مقام دفاع و جلوگیری از این دروغها و تهمتها برنیایم .

زیرا باور داشتم که اگر ساکت نشسته و ندیده انگارم بلعنت خداوند گرفتار و از رحمت نامتناهی و نامحدودش بی نصیب و از کیفر و عذابش برخوردار خواهم گشت .

چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است اذا

ظهور البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه والافعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لذا بحکم وظیفه دینی ومسؤولیت شرعی و وجدانی و اجابت تقاضا و درخواست جمعی از دوستان عهده دار نگارش چنین کتابی شدم که جوابگوی سفسطه‌ها و مغلطه‌های گمراهان و گمراه کنندگان و اثبات کننده صحت و درستی عقده شیعه اثنا عشری (دوازده امامی) باشد تا از این پس هیچ کس مخصوصاً طبقه جوان تحت تأثیر تبلیغات سوء و ناروای شیطان صفتان و فریب کاران واقع نگردد و دشمن‌های دوست‌نما و دایه‌های دلسوزتر از مادر را بشناسند. میکروبهای ضد اسلام و شیعه و سدهای راه پیشرفت در زندگی را از خدمتگزاران باسلام و جامعه تشیع تشخیص داده و جدا سازند .

با تشریک مساعی و همکاری با یکدیگر برای جلوگیری از تأثیر و نفوذ اینگونه میکروبها که از هر میکربی خطرناک‌ترند بشدت بکوشند و از درهم شکستن این نوع سدها که مانع بزرگی از پیشرفت در وظیفه زندگی مادی و معنوی است لحظه‌ای غفلت ننمایند .

مبارزه کنند تا همچنانکه روزگاری مقدم بر همه امته‌ها و پیش افتاده‌ترین تمام ملت‌ها بشمار می‌رفتند برای همیشه چنین باشند.

ای ملت ایران ای ملت نجیب و شریف ای ملتی که در مهد تمدن در سایه لوا و پرچم حضرت علی علیه السلام وظل توجهات امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بسر برده و می‌برید بکوشید و با کسانیکه بظاهر ماسک صلاح و دوستی با شما را بصورت زده اما در باطن بزرگترین دشمن شمایند بشدت و سختی مباره کنید و از حریم دین و نوامیس الهی و مقدسات مذهبی و استقلال کشور و مملکت خود

حمایت نمائید .

اجازه ندهید کتابهای ضد دینی و مذهبی بنام ترویج دین و مذهب منتشر شود و بدینوسیله ضربه شدیدی به پیکر اجتماعی شما وارد آید . عقاید شما فاسد و خراب و بسوی غولهای بیابانی رهسپار و از پیروی اظهار محبت و ارادت بخاندان پیغمبر عظیم الشان اسلام (ص) که روح عبادات و شرط اعظم قبول و پذیرش آنها است و وسیله وصول بکمال نهائی و آخرین درجه سعادت است بازمانید .

بهوش باشید که حیل و نیرنگ حیل گران و فریبکاران و دشمن - های دوست نما اثر سوء و بد خود را بشما نبخشند و شما را بدبخت نسازد و قومیت و ملیت و شخصیت و موقعیت شما را نکوبد و لکهدار نگرداند .

آگاه باشید که دنیا پرستان و جاه طلبان با یاهو سرائیها و گزافه - گوئیها خود شما را در عقیده پاك و پرارزشتان متزلزل و سست نگردانند و تا آخر عمر دست از دامن حضرت علی علیه السلام و فرزندانش بزرگوارش برندارید که سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت و فلاح و رستگاری و نجات از دوزخ و عذاب الهی در سایه محبت بحضرت مرتضی علی (ع) و یازده فرزند آنسرور است .

ای دوستان مرتضی علی همه و همه ورد خود . ذکر خود . شعار خود را این رباعی ساخته و شب و روز مترنم باینمقال باشید و در خلوت و جلوت بخوانید و بگوئید .

عمری است که دم بدم علی میگویم در حال نشاط و غم علی میگویم
تا حال علی گفته ام انشاء الله تا آخر عمر هم علی میگویم
با توفیق و یاری خداوند متعال شروع در تألیف طهران

دیماه ۱۳۴۸

رضا محلو جی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد ولم يكن له شريك فى الملك ولم يكن له ولى من الدلو كبره تكبيراً أو الصلوة والسلام على رسوله وخاتم انبيائه الذى ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون وعلى اهل بيته الطيبين الطاهرين وحجج الله فى عبادہ اجمعين لا سيما بقية الله فى الارضين ولغته الله على اعدائهم ومنكرى فضائلهم ومناقبهم من الان الى يوم الدين .

پیشگفتار

احتیاج داشتن مردم بیک برنامه حکیمانه

مردم محتاج به یک برنامه حکیمانه عملی و عمومی هستند که هم مطابق با فطرتشان و هم موافق باخیر و مصلحتشان تنظیم شده باشد تا بر طبق آن رفتار کنند و در نتیجه عقایدشان پاک و اخلاقشان نیک و اعمالشان شایسته گردد و دارای خاصیت آدمیت شوند . چنین برنامه‌ای

دین است که هم مطابق با فطرت مردم است و هم موافق با خیر و مصلحتشان و هم عمومی است یعنی هر کس میتواند از آن نتیجه بگیرد چه عارف و چه عامی زیرا دین را خدامعین کرده که هم از فطرت بشر و تقاضای فطری وی آگاه است بدلیل آنکه خودش آفریننده آن است و هم خیر و صلاح بشر را در نظر گرفته زیرا خودش بی نیاز است و حاجتی ندارد که رفع حاجت خویش را منظور نظر قرار دهد.

برنامه دینی بطور کلی شامل سه قسمت است یکی قسمتهای اعتقادی برای آنکه فکر مردم را بلند سازد و مقصد مردم را خدا قرار دهد تا امور دنیوی نتواند آنها را بفریبد و بکارهای خلاف عقل و حق وادارد و مردم را بعدالت جهان و روز بازخواست معتقد گرداند تا از خدا بترسند و کار بد نکنند و مطمئن باشند که کار نیک آنان ضایع نخواهد شد و کسی هم اگر به آنان ستم کند راه بمنزل نخواهد برد .

دیگر قسمتهای اخلاقی که در آن قسمت نقطه‌های ضعفی را که در روح هر کسی وجود دارد تقویت میکند و بدین طریق آنانرا مردمی میسازد که تحت تأثیر هیچیک از مناظر بهجت زایا و حشت افزای جهان واقع نشوند .

سوم قسمتهای عملی که آنانرا بکارهایی وامیدارد که هم موجب تقویت ایمان و تهذیب اخلاقشان که دو قسمت پیش است گردد و هم سلامتی تن آنانرا حفظ کند و هم معاشرتشانرا با زن و فرزند و همسایه و خویش و بیگانه نیکو گرداند و هم معاملات آنانرا بروش صحیحی قرار دهد و هم وحدت اجتماعی و شوکت آنانرا حفظ کند و بر علم و معرفتشان بیفزاید .

شعار دین اسلام توحید و دعوت به وحدت کلمه است

در قسمت اعتقادی برنامه دینی نخست بحث از توحید و دعوت مردم بتوحید است یعنی اعتقاد بوجود و پرستش خدای یگانه که آفریننده همه موجودات است البته این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که عقیده و دعوت بتوحید اختصاص به دین اسلام ندارد بلکه دعوت همه ادیان بتوحید بوده است زیرا درین جهان يك حقیقت است که ابدی است و يك اراده حکم فرما است و دین از جانب همان حقیقت که نگهدارنده و رهنمای جهان است برای رهنمائی بشر معین شده است پس ناچار دعوت همه ادیان بهمان حقیقت یگانه و پرستش ذات مقدس او و آلوده نساختن آن ذات پاك بامخلوقات و اطاعت از دستورهائی است که برای پرورش بشر معین فرموده است قرآن کریم سوره انبیاء ۲۱ بهمین مطلب که حقیقت فرمانروائی جهان یکی است و موجودات همه در هر درجه ای که هستند مخلوق آن ذات مقدسند و همه پیغمبران از جانب حق مأمور بوده اند که به پرستش همان حقیقت یگانه دعوت کنند تصریح فرموده است و از آیه ۱۹ تا آیه ۲۶ فرموده.

وله من فی السموات والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته
ولا یستحسرون. یسبحون اللیل والنهار لا یفترون .

ام اتخذ والهة من الارض هم ینشرون .

لو كان فیهما الهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما تصفون.

لایسئل عما یفعل وهم یسئلون .

ام اتحد وامن دونه الهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی بل کثرهم لایعلمون الحق فهم معرضون .

وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون
یعنی هر که در آسمانها و زمین است و هر که در نزد خداست
(یعنی موجودات مجردی که مکان ندارند) همه ملک خدایند از پرستش
خدا سر نمی کشند و خسته نمیشوند شب و روز (یعنی همیشه) خدا را
تسبیح میکنند و سستی نمیورزند آیا این مردم خدایانی از زمین
گرفته اند که آنها میتوانند مردگان را زنده سازند اگر در آسمان و زمین
جز ذات مقدس خدای یگانه خدایان متعددی میبود آسمان و زمین فاسد
میشد و نظم جهان بر هم میخورد بلکه اصلاً جهانی بوجود نمی آید.
پس منزله است خدا که پروردگار عرش و محیط بر همه موجودات
است از آنچه اینان توصیف میکنند خدا از آنچه میکند مسؤل نیست
(زیرا مالک علی الاطلاق است) ولی باقی موجودات از آنچه میکنند
مسؤلند آیا این مردم بجز خدای یگانه خدایی گرفتند ای پیغمبر به اینان
بگو برهان خود را بیاورید و بگو این عقیده توحید ذکر کسان نیست که
با منند و ذکر کسانیکه پیش از من بودند (یعنی دینی که به امت من و
امم پیشین وحی شده دین یکتا پرستی است) لکن بیشتر آن مردم حق را
نمی دانند از این جهت از آن روگردانند ما پیش از تو هیچ پیغمبری
نفرستادیم مگر به او وحی کردیم که جز ذات مقدس من خدائی نیست
فقط مرا عبادت کنید بنابراین دعوت همه ادیان بتوحید است .

علت امتیاز یافتن شعار اسلام

بتوحید و دعوت بوحدت کلمه

باید گفت حقیقت دین یکی است و آن دعوت بتوحید و خداپرستی است ولی هردینی به مقتضای زمانی که به پیغمبر آن زمان وحی شده و حالاتیکه مردم در آن زمان داشته اند به يك جهت امتیاز یافته که آنجهت بمنزله شعار مختص به آن دین بشمار آمده است مثلاً حضرت موسی در زمانی مبعوث شد که قومش ذلیل فراعنه گشته و عزت و استقلال را از کف داده بودند به این جهت امتیازی که دین موسی پیدا کرد استقلال دادن به بنی اسرائیل بود و حضرت عیسی (ع) در زمانی و محیطی که قساوت بردلها غالب گشته بود مبعوث شد از این رو شعار دعوت او محبت و رحمت گشت و حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) در محیطی مبعوث شد که قوای مردم در آن محیط تقسیم شده بود و هر قبیله ای بتی جداگانه میپرستیدند در زمانیکه بعضی ملل آن زمان معتقد بآرباب انواع بودند و آنها را میپرستیدند و بعضی ستارگان را و بعضی هیكلهائی را که خود ساخته بودند و بعضی طوق بندگی بزرگان را در گردن افکنده بودند و بنده وار آنها را اطاعت میکردند از این جهت شعار دین اسلام توحید و دعوت بوحدت کلمه شد .

اسلام عقیده توحید را در منتهای درجه نزاهت با کمال روشنی بیان کرد که برای هیچ کس مجالی برای تردید و راهی برای گمراهی بساز

نماند اسلام دستورهایى را دکه باعمل به آن دستورها مردم همه با هم متحد و از صمیم جان یار و یاور شوند.

مقصد اسلام در جنبه علم و عمل

مقصد اسلام در جنبه علم ایجاد عقیده توحید است در مردم که معتقد شوند در همه جهان يك مشیت و بك اراده حکمفرما است و همان حقیقت یگانه را به پرستند و به هیچ يك از مخلوقات توجه نکنند و آن حقیقت مقدس را منزله از همه موجودات و ما فوق همه بدانند و هیچ مخلوقی را با او شریک و برابر نسازند و در جنبه عمل متحد ساختن مردم است بایکدیگر بطوریکه اختلاف کلمه از میان برود و همه دارای يك نیت و يك فکر شوند و دلها باهم الفت گیرد و هم آهنگ شود و زبانها و دستها در راه يك مقصد بکار افتد دیگر مردم باهم دشمنی نکنند و به هم دو و غ نگویند و یکدیگر را گمراه نسازند و بخون و مال هم دست نیالیند و حقایق را برهم ننوشانند و بسبب اختلاف از بسیاری از نعمتها و سعادت حقیقی محروم نشوند بلکه به برکت اتحاد از بسیاری از نعمتها و سعادت و عزت برخوردار شوند باری چون اسلام میخواهد جامعه بالغ و رشیدی بوجود آورد و مدینه آن جامعه را مدینه فاضله سازد با دو چیز به سختی مبارزه میکند یکی با شرك و دیگر بانفاق چنانکه يك امر را هسته مرکزی تعلیمات خود قرار داده و در باره آن بیش از همه چیز تأکید میکند و آن توحید و اتفاق است کمتر آیه و سطرى در قرآن است که کلمه الله در آن نباشد . الله کلمه یگانه و جامعی است که قرآن می خواهد همه اتباع خود را در این کلمه جمع کند و هر چه سواى خدا

و موجب تفرقه است محو نماید و چون قویترین روح برای توحید بشر روح توحید و یگانه پرستی است که قرآن آن را در پیکر جامعه می‌دمد از اینرو با شرك و نفاق که دو کشنده آن روحند با نهایت سختی مبارزه میکند .

مبارزه اسلام با شرك

اما اسلام با شرك مبارزه میکند برای اینکه شرك اسماً و رسماً موجب اختلاف و تفرقه است زیرا همینکه مردم مشرك شدند یعنی جز خدای یگانه هر دسته‌ای برای خود معبودی حسی یا خیالی اختیار کردند ناچار مقصدها متعدد میشود و هدفی که مردم روبه آن هدف حرکت میکنند مختلف میگردد و طبیعت مردم چنین است که هرگاه دسته‌ای از آنها معبود و مرادی داشته باشند با دسته‌ای دیگر که معبود و مرادشان غیر از معبود و مراد آنهاست دشمن میشوند و نمیتوانند الفت بگیرند چنانکه در جامعه‌هایی که مرادهای متعدد پیدا میشوند می بینم که میان مریدان این مراد با مریدان آن مراد دیگر دوستی و اتفاق صورت نمی‌گیرد و عجب این است که بسا مرادها با هم اختلافی ندارند و سازش میکنند ولی مریدها ممکن نیست با هم سازش کنند لهذا برای توحید جامعه یعنی متحد ساختن مردم و الفت دادن آنها بایکدیگر چاره‌ای نیست جز آنکه معبود و مقصود و مراد و هدف آنها یکی شود و بدیهی است - که شرك که بمعنای تعدد معبود و مراد است درست ضد این مقصود و کشنده روح توحید است از اینجهت قرآن مجید تمام گناهان را قابل آمرزش دانسته مگر شرك را که در آیه ۱۱۶ از سوره نساء ۴ میفرماید .

ان الله لا يغفران یشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن یشاء و من یشرك

بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا .

یعنی خدا این گناه را که کسی مشرک شود و برای او شریک بگیرد نمی‌آمرزد و گناهان دیگر را در مورد هر کس که بخواهد می‌آمرزد و کسی که برای خدا شریک بگیرد به گمراهی دوری افتاده است و شرک را بزرگترین ستم میداند چنانکه در آیه ۱۲ از سوره لقمان ۳۱ میفرماید و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم . یعنی لقمان در حالیکه پسرش را پند میداد بوی گفت پسر جان در پرستش خدا مشرک نشوی که شرک ستم بزرگی است بدیهی است که ستمی از این بزرگتر نخواهد بود . که کسی از شناسایی و ستایش منعم حقیقی خود سربسته پیچد و بغیر او که سود و زیانی ندارد متوجه شود و گذشته از اینکه خود را از این سعادت بزرگ محروم میسازد روح وحدت اجتماعی را بکشد و باعث پراکندگی شود چرا که حیات در اتحاد است و مرگ در پراکندگی .

مبارزه اسلام با نفاق

و اما نفاق که اسلام با آن مبارزه میکند برای این است که روح و معنای وحدت را از میان میبرد هر چند اسماً و صورتاً اظهار وحدت و ادعای الفت بشود هر گاه در جامعه‌ای مرض نفاق پیدا شود بسکلی اعتماد افراد آن جامعه از یکدیگر سلب و تار و پود و روابط آنها از هم گسسته خواهد شد مردمیکه دارای صفت زشت و جامعه بیرانداز نفاق باشند همه یکدیگر را فریب خواهند داد و سخنی از هم باور نخواهند کرد و در کارها با یکدیگر تشریک مساعی و همکاری نخواهند نمود زیرا

هر يك ميترسد كه ديگرى او را بفريبد و آنچه اظهار ميدارد حقيقت نداشته باشد مردم منافق مانند ذرات خاك خشكند كه هر چند آنها را در يك قالب بر ريزيم باز به هم نمى چسبند زيرا آب كه موجب وحدت و الفت آنهاست در ميان نيست خاك خشك را نميشود خشت كرد و با آن بنائى ساخت مگر آنكه با آب گلش كنيم تا ذراتش بهم بچسبند آنگاه خشت بسازيم مردمى هم كه وحدت اجتماعى آنها روح و معنى نداشته باشد و فقط ظاهر و صورت باشد از آنها در كارهاى اجتماعى باندازه يك خشت نميشود استفاده كرد حضرت على (ع) روح اجتماعى را تشبيه ميكند به مهاري كه شتران را بيكدى گربسته و همه تحت قيادت يك ساربان بسوى يك مقصد حركت ميكنند و مردمان منافق را تشبيه ميكند بگله شترى كه بى مهار و ساربان باشد از هر طرف آنها را جمع كنى از طرف ديگر پراكنده شوند و گاهى در مقام خطاب به آنها ميفرمايد اى مردمى كه بدنهای شما جمع ولى دلهاى شما پراكنده است و پيدااست كه تا دلها با هم نباشد نزديكى بدنها نتيجه اى نخواهد داشت از اين روى قرآن بانهايت سختى بانفاق مبارزه ميكند و گذشته از آيات بسيار و مكرر كه در ذم منافقين و ضرر نفاق نازل گشته يك سوره مخصوص بعنوان سوره منافقين در قرآن وارد شده است قرآن هيچ عملى را از منافقان قبول نميكند اكوچه بظاهر بسيار بارونق باشد و عمل آنها را بكلى بى اثر بلكه مضر ميداند لكن عمل اندك كه از روى خلوص و حقيقت باشد ميپذيرد و براى آن عمل خير و بر كات فراوان قائل است خلاصه اينكه قرآن چون ميخواهد جامعه حقيقى تشكيل دهد نه جامعه صوري و مردم را حقيقتاً باهم متحد كند و الفت دهد تا كارهايشان روح و معنى داشته باشد و واقعاً از آنچه ميكنند

نتیجه بگیرند از اینرو مبنای عمل را بر صراحت و خلوص نیت قرار داده و با نفاق و منافق با نهایت شدت مبارزه میکنند و عملی را که از روی خلوص و ایمان نباشد نمیپذیرد در سوره توبه (۹) آیه ۷۴ میفرماید .

یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلب علیهم وما واهم جهنم وبئس المصیر .

یعنی ای پیغمبر با کافران و با منافقان جهاد کن . جهاد کن تا این دو دسته را از بین ببری و بر اینها سخت بگیر جایگاه اینها جهنم است و جهنم بدسرا نجامی است . اینست روش اسلام در تشکیل يك جامعه حقیقی اینطور با شرك و نفاق مبارزه میکنند زیرا اگر دقیقه ای غفلت کند و اندکی مجال دهد شرك و نفاق مانند دوشموش مخرب بنیان جامعه را ویران میسازد و در عوض برای خالص ساختن نیتها و متحد نمودن مردم با یکدیگر و تحکیم روح ایمان در قلوب و توحید جامعه مردم را بخدای یگانه میخواند و در این باره چندان تأکید میکند که گفتم کمتر سطری در قرآن پیدا میشود که در آن کلمه با جلال الله نباشد .

نتیجه بحث

خوانندگان ارجمند تا به اینجا چنانکه ملاحظه فرمودید دو مطلب تاحدی واضح و آشکار گشت یکی آنکه شعار دین اسلام بتوحید و دعوت بوحدت کلمه است .

دوم آنکه اسلام با شرك و نفاق که دو کشنده روح توحید است بشدت مبارزه میکند اینك بخواست و یاری خداوند شروع به بحث مقصود و مورد نظر نموده و نخست معنا و اقسام شرك و مشرکین را بیان میکنیم تا معلوم گردد که قرآن و اسلام با چه آراء و عقائدی مبارزه کرده

و مشرکین کیانند آنگاه آراء و عقاید مشرکین را با عقیده شیعیان درباره پیغمبر و امامان مقایسه و سنجش نموده و اثبات و روشن مینمائیم که شیعیان مشرک نبوده و نیستند و نخواهند بود و بدین وسیله مشت یاوه سرایان و دروغ پردازان و تهمت زنندگان بگروه شیعه که پاک و پاکیزه و مبری و منزله از هر گونه انحراف و اعوجاج هستند باز کرده و رسوا خواهیم ساخت تا از این پس فتنه انگیزان و ماجراجویان جرئت بهم نرسانند و بخود اجازه ندهند که بالا طائلات و مزخرفات خود ساحت قدس گروه شیعه را لکه دار نموده و آنانرا مشرک معرفی نموده و خرافی و انمود نمایند و گروه شیعه نیز از نشر اینگونه کتابهای زیان آور و متزلزل نماینده و خراب کننده عقاید و بوجود آورنده اختلاف و فتنه و فساد در میان شیعیان با هماهنگی یکدیگر جلوگیری نموده نگذارند تبلیغات سوء و انحرافی آنان اثر بخشیده و خودشان نیز پر و بالی گرفته و در اجتماع رخنه و نفوذی نمایند که خرابی و خسارت غیرقابل جبرانی با اجتماع وارد خواهند ساخت قرآن کریم در سوره مبارکه بقره (۲) آیه ۱۸۷ میفرماید .

وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ و در آیه ۲۱۴ فرموده است و الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ یعنی فتنه و آشوب سخت تر و بزرگتر از کشتن خواهد بود آری جرم فتنه انگیزان بزرگتر است بدلیل اینکه حیات و زندگی اجتماعی را گرفتار خطر ساخته و تهدید بمرگ و اضمحلال و نابودی مینماید .

فصل اول

معنا و اقسام شرك و مشركين

آنچه از خلاصه آیات قرآن و اخبار و احادیث بسیار و تحقیقات علماء و دانشمندان استفاده میشود این است که شرك بر دو نوع است و انواع و اقسام دیگر شرك از آن دو نوع منشعب میگردد و پدید میآید اول شرك جلی (یعنی آشکار) و دوم شرك خفی (یعنی پنهان) شرك خفی آنست که کسی در اعمال عبادی و طاعات و عبادات ریاکاری کند و برای خوش آیند و جلب نظر مردم عملی را انجام دهد این نوع از شرك المبهة مذموم و مورد نکوهش است و در لسان اخبار شرك اصغر خوانده شده لکن چون از بحث ما خارج است لذا از تحقیق درباره آن خودداری نموده و به بیان اقسام شرك جلی میپردازیم شرك جلی آن است که آدمی شریکی برای خداوند متعال قرار دهد در ذات یا صفات یا افعال یا عبادات .

شرك در ذات

شرك در ذات آنست که در مرتبه الوهیت و ذات و حدانیت حق

تعالی شریک قرار دهد و معتقد و معترف بدو مبداء برای جهان باشد مانند ثنویه (بت پرستها) و مجوس که بدو اصل و مبداء قائلند یکی نور (یزدان) و دیگری ظلمت (اهریمن) مجوس اصلی یزدان را قدیم و اهریمن را حادث میدانستند و خیرات و خوبیها را به یزدان و شرور و بدیها را به اهریمن نسبت میدادند از این جهت در سبب پیدایش خود اهریمن خلاف داشتند و از این طوایف است کیومرثیه که اهریمن را از فکر بد نور که یزدان است حادث (پدیده میدانند) و زروانیه و زردشتیه که هر یک آراء عجیب داشتند و تفصیل آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی و دائره المعارف فرید و جدی و مروج الذهب مسعودی و بیان الادیان ابوالمعالی است و چون غرض ما بر اختصار است از ذکر تفصیل آن آراء خودداری نمودیم خوانندگان معظم میتوانند برای اطلاع وسیع تری بکتابهای نامبرده مراجعه نمایند .

بیان مذهب ثنویه

اینان دو اصل قدیم ازلی قائل شدند که هردو در قدم و ازلیت مساوی هستند و در جوهر و طبع و فعل و مکان و خیر و اجساد و ابدان و ارواح مخالفند و از اینهاست مانویه که در زمان شاپور بن اردشیر ظاهر شد و بهرام بن هرمز او را کشت اینها بعد از عیسی ظاهر شدند و عالم را مخلوق دو اصل قدیم ازلی عالم قوی حساس دانستند و آن دو را در نفس و صورت و فعل و تدبیر متضاد و در حیز متعاضی دانستند و عقیده داشتند که جوهر نور نیکو و فاضل و خوشبو و خوش صورت و صاحب نفس خیر خواه و حلیم و حکیم و نافع است و افعال او خیر و

صلاح و سرور و نظام و خیر او جهت فوق است و ظلمت در جمله این امور با آن جدا و مختلف است و از برای هر يك از نور و ظلمت پنج حس است چهار بدن و يك روح بدنهای نور آتش و نور و باد و آب است و روحش نسیم است که در این ابدان متحرك است و بدنهای ظلمت حریق و ظلمت و سموم و ضباب است و روح آن دخان است که در این ابدان متحرك است و اداء و عقاید غریبه دیگر داشتند که ما بذکر آن نمی پردازیم .

بیان مزدك و آراء مزدکیه

مزدك در زمان قباد پدر انوشیروان ظاهر شد و قباد را بدین خود دعوت کرد او نیز قبول کرد و ای انوشیروان پسر قباد او را کشت اینها نیز آراء عجیبی داشتند از آن جمله آنست که دواصل قدیم قائل بودند و از او نقل است که میگفت خدای من در عالم بالا بر کرسی نشسته مانند نشستن خسرو در عالم پائین و در پیشگاه او چهار قوه است قوه تمیز و فهم و حفظ و سرور چنانچه در پیشگاه خسرو چهار شخص است مؤبدان و هر بزا کبر و اسپهبد و رامشگر و این چهار با هفت چیز تدبیر امر عالم میکنند سالار و پیشکار و بالون و بروان و کاردان و دستور و كودك و این هفت دور میزند در دوازده روحانی خواننده و دهنده و برنده و خورنده و دهنده و خیزنده و کشنده و زننده و کنده و آینه و شنونده و میگفتند هر انسانی که در او این چهار و هفت دوازده جمع شود در عالم پائین ربانی شود و تکلیف از او برداشته شود و بین اینها طوایف دیگری بوده از قبیل دیصانیه و مرقونیه کینونیه و اصحاب تناسخ که ذکر مذاهب هر يك

بطول انجامد و طوائف مجوس آتشکده‌ها برپا کردند اول آتشکده‌ای که بناشد فریدون بنا کرد در طوس پس از آن به نوبت در بخارا و سجستان و در مشرق چین و در فارس آتشکده‌هایی بناشد و اینها قبل از بروز زردشت بود او نیز در نیشابور و غیر آن آتشکده‌هایی بنا نهاد .

بیان عقاید اهل اهواء و نحل

اینها در مقابل ارباب دینان و پیغمبران بودند و اعتمادشان بفقارت و عقل و ذهن صافی خود بوده يك طایفه از اینها دهریین هستند که جز به محسوسات به چیز دیگر عقل آنها آنانرا هدایت نکرده و يك طایفه دیگر اصل مبداء و معاد را قبول داشتند ولی باقی را به عقل خود عمل میکردند .

بیان عقاید و آراء حر نانیون

اینها طایفه‌ای از مجوس بودند که جمع بین تثلیث نصاری و شرك ثنویه کردند و پنج اصل قائل شدند دو اصل حی و فاعل که بادی و نفس است و یکی منفعل که هیولی است و دو اصل غیر فاعل و غیر منفعل که آن دهر و خلاء است اینها نیز آراء عجیبه‌ای دادند که از ذکر آن صرف نظر شد .

شرك در صفات

شرك در صفات آنست که آدمی صفات ثبوتیه و ذاتیه حق تعالی

را مانند علم و حکمت و قدرت و حیات و نظائر آنها را قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند و عین ذات ندانند چنین کسی مشرک است زیرا که کفو و قرین و همسر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات ثبوتیه و ذاتیه خداوندی عین ذات اوست بنابراین هنگامیکه میگوئیم خدا یعنی : عالم حی قادر حکیم و ...

شُرک در افعال

و اما شرک در افعال آنستکه کسی خداوند را متفرد در افعال نداند بلکه فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر یا جزء مؤثر در افعال و تدبیر الهیه بدانند یا آنکه امور را بعد از خلقت مفوض (واگذار شده) بخلق بدانند مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلّاق نمود و دیگر از تدبیر امور باز مانده و کار را بخلق واگذار نموده و خود بکناری رفته اند در سوره مبارکه مائده آیه ۶۹ در مذمت آنها فرموده .
 وقالت اليهود يد الله مغلولة غلت ايديهم و لعنوا بما قالوا بل يدها ميسوطتان ينفق كيف يشاء یعنی یهود گفتند دست خدا بسته است (و دیگر تغییر در خلقت نمیدهد و چیزی بوجود نخواهد آورد) بواسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شد و بلعن خدا گرفتار گردیدند بلکه دو دست خدا گشاده است (یعنی قدرت و رحمت او) و هرگونه بخواید انفاق میکند بدیهی است که در افعال خداوندی هر کسی به هر طریق کسی را ذی مدخل و مؤثر و یا جزء مؤثر بدانند و یا معتقد به تفویض و

وواگذاری امور بخلق باشد قطعاً مشرك است .

شرك در عبادت

شرك در عبادت آنستکه عبادت و پرستش بیشتر از يك خدا شود و خدایانی و یا صورت خدایانی مورد ستایش قرار گیرد چنانکه بیشتر طوایف مشرکین دارای این نوع از شرکند و از اینها دو طایفه بزرگند که یکی را اصحاب هیاکل و دیگری را اصحاب اشخاص میگویند.

آراء اصحاب هیاکل

اینها عقیده داشتند که ما را نمیرسد که عبادت و پرستش خدای بزرگ کنیم و محتاجیم در عبادت و پرستش بیک متوسطی که عبادت آن کنیم و بواسطه عبادت آن تقرب بخدای بزرگ جوئیم پس قائل شدند بارواح مجرده که آنها را مدبر عالم دانستند و چون خواستند عبادت آنها را کنند دیدند آنها را یعنی ارواح را نیز نمی بینند و خود را محتاج دیدند که عبادت کنند موجودی را که او را به بینند پس متوجه شدند بهیاکل یعنی ستارگان سیاره و هر يك از روحانیین را متعلق بیک از ستارگان دانستند و هیاکل را ابدان ارواح دانستند و نسبت ارواح را با بدن مثل نسبت نفوس انسانی با بدن انسانی دانستند و ستارگان را زنده بزندگی ارواح دانستند و گفتند تقرب با بدن تقرب بارواح است و پرستش ستارگان پرستش ارواح آنهاست که ما را بخدای بزرگ نزدیک کنند پس از برای هفت ستاره سیاره تشریفات قائل شدند و تعیین

کردند اولاً خانه‌ها و منازل آنها را و اسماء آنها را و ثانیاً مطالع و مغارب آنها را و ثالثاً اتصالات آنها را بترتیب طبایع آنها و اشکال موافقه و مخالفه آنها را و رابعاً تقسیم روز و شب و ساعات را بر آنها و خامساً تقدیر صورتهای اشخاص و اقالیم و شهرها را بر آنها پس دعاها و عزائم و ختماتی درست کردند و بصورت هر يك از سیارات انگشتی ساختند و در روز و ساعت مخصوص به آن سیاره در دست کردند و لباسهای خاص باو را پوشیدند و بخوراتی تبخیر کردند و عبادت هر يك را در وقت خود نمودند و حاجات خود را از آنها خواستند هر يك از سیارات را برای حاجت مخصوص تعیین کردند و ستارگان را الهه و ارباب و خدایان دانستند و خدای بزرگ را رب الارباب و الهه الاله و خدای خدایان گفتند و بعضی از آنها خورشید را خدای خدایان دانستند و سحر و کهان و تبخیم و عزائم و خواتیم از علوم آنهاست.

آراء اصحاب اشخاص

این‌ها می‌گفتند که روحانیین که خدایان ما هستند و وسائل مانند خدای بزرگ دیده نمی‌شوند و ما نمی‌توانیم با آنها سخن بگوئیم و مخاطبه نمائیم پس تقرب به آنها حاصل نشود مگر بستارگان و لکن از برای ستارگان نیز طلوع و غروب است و ما همیشه نمیتوانیم آنها را ببینیم و با آنها مخاطبه کنیم پس تقرب به آنها نیز میسر نشود ناچار شدند از ساختن صورتهایی بر مثال هیاکل سبعة سیاره و اصنام و بت‌هایی درست کردند و عبادت و پرستش بت‌ها کردند که بت‌ها آنها را به هیاکل مقرب و نزدیک کنند و هیاکل آنها را به روحانیین نزدیک و روحانیین

که خدایان کوچکند آنها را بخدای بزرگ نزدیک سازند و هر بتی که درست کردند در جوهر از فلزی بود که مناسب یکی از آن ستارگان بود پس به ستایش و پرستش آن بتها مشغول شدند که آنها شفیع پیش خدا شوند و آنها مراعات میکردند ساعت و دقیقه و درجه و اتصالات و اضافات نجومیه را و آنها در قضاء و برآوردن حاجات خود دخیل میدانستند و خلقت اشیاء پست و مودی را بخدا نسبت نمیدادند و میگفتند خدا بزرگتر است از اینکه خلقت این چیزها را کند خلقت آنها را از اتصالات کواکب و امتزاجات عناصر بر حسب اتفاق میدانستند و در اینجا آراء و عقاید بسیاری است که ذکر نکردیم .

آراء عرب در زمان جاهلیت

آراء عرب در زمان جاهلیت تا ظهور اسلام بسیار است يك طایفه از آنها دهریه بودند که طبع را محیی (زنده کننده) و دهر را مفنی (میراننده) میدانستند و موت و حیات (مرگ و زندگی) و ترکیب و تحلیل عناصر و جامع را طبع و مهلك را دهر میگفتند و يك طایفه از آنها خدای و ابتداء خلقت را قبول داشتند ولی منکر معاد و بعث رسول بودند و يك طایفه خدا و معاد را تا اندازه ای قبول داشتند ولی پیغمبر را منکر بودند و عبادت بتها میکردند و شبهات آنها یکی در اطراف بعث رسول بود و دیگری در اطراف بعث اجساد پس از موت و مرگ .

ریشه آراء عرب و چگونگی پیدایش آن

در اوائل سلطنت شاپور ذوالاكتاف عمرو بن لحيی بزرگ طایفه خود در مکه شد و استیلاء بر خانه کعبه پیدا کرد و مسافرت بشامات نمود در شهر بلقا قومیرا دید که عبادت اصنام میکنند از آنها چگونگی حال را پرسید آراء خود را به او گفتند خوشش آمد و از آنها بتی طلب کرد هبل را باو دادند و او این سوقاترا از شام بمکه آورد و در کعبه قرارداد و مردم را بعبادت و پرستش آن دعوت کرد تا پرستش بت در مکه شایع شد و هر طایفه ای از اعراب برای خود بتی ساختند و آنرا پرستیدند و وسائل و شفعا پیش خدای بزرگ قراردادند و حاجات خود را از آنها خواستند .

اسماء طوایف عرب و بتهای آنها

اسماء بتهای آنها از اینقرار است .

ود . سواع . یغوٹ . یعوق . نسر . لات . عزی . منات . هبل
اساف . نائله .

ود را طایفه کلب میپرستیدند و آن در دو مة الجندل بود . و سواع از هذیل بود و یغوٹ از مذحج و قبائل یمن و نسر از ذی کلاع و یعوق از طایفه همدان و لات از بنی ثقیف و عزی از قریش و بنی کنانه و

قومی از بنی سلیم و منات از اوس و خزرج و غسان و هبل که بت بزرگ بود بر پشت بام کعبه نصب کرده بودند و اساف و نائله را نیز عمر بن لحيی بر صفا و مروه نهاد و از برای بنی ملکان از کنانه بتی بود که آنرا سعد میگفتند و از اعراب طوایف دیگری بودند که معتقدات دیگر داشتند جمعی یهودی و جمعی نصرانی و طایفه‌ای از صابییه و قومی ملائک که را میپرستیدند و طایفه‌ای جن را و آنها را دختران خدا میدانستند.

آراء و عقاید نصاری

پس از آنکه عیسی به آسمان برده شد حواریین و دیگران در باره او اختلافاتی کردند و عمده اختلاف آنها در دو امر بود یکی در کیفیت نزول عیسی و اتصال بمادرش بود دیگر در کیف صعود و اتصالش بملائک که در کیفیت نزول عیسی حرفها و عقایدی است و در باب تجسد کلمه خرافاتی در بین ملت مسیح شایع شد که ذکر آن هالزومی ندارد آنها از برای خدای تعالی اقانیم ثلاثه قائل شدند و خدا را در جوهر يك و در اقنوم سه دانستند و اقنوم سریانی است و بمعنی اصل است بذات خدا را با اقنوم وجود اب و با اقنوم علم ابن و با اقنوم حیوة روح القدس میگفتند و عقیده داشتند که علم تجسد پیدا کرده و عیسی ابن وحید خداست یعنی پسر یگانه اوست پس نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و عمده آنها سه فرقه است ملکائییه که عقیده داشتند مسیح ناسوت کلی است و قدیم و ازلی است و مسریم خدای ازلی را زائید و مسیح را پسر خدا و غیر مخلوق و از جنس پدرش میدانستند و يك طایفه‌ای نسطوریه می‌باشند آنها اقانیم ثلاثه را ند زائید بر ذات و نه متحد

با آن میدانستند و بعضی از اینها اقامیم ثلاثه را خدا میدانستند و بعضی عیسی را الله و انسان میگفتند و لاهوت را با ناسوت متحد میدانستند و يك طايفه يعقوبيه است آنها اقامیم ثلاثه را همانطورها قائلند لکن میگفتند لاهوت منقلب شد بنا سوت پس خدا مسیح شد و مسیح همان خداست متجسد شده و بین آنها عقاید غریبی است که ما ترك کردیم این بود مجملی از آراء و عقاید بشر از عرب و غیر عرب تا زمان ظهور اسلام ،

مبارزه اسلام و قران باکی بوده

در اینجا ما نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم را یادآور میشویم با نشانی سوره و آیه و سپس بیان میکنیم فرق ما بین آنچه را که شیعیان در باره پیشوایان دینی خود عقیده‌مندند با آنچه که قرآن و اسلام با آن مبارزه کرده تا بیخوردی و جهالت یا ماجراجوئی و غرض و زری تهمت زندگان به شیعیان در جامعه معلوم شود و همه بدانند دروغ‌پرداز و خیانت کار بملت کیانند و سپس حکمیت را با وجدان پاک و فطرت سلیم دوستان پیغمبر و خاندان پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین که این کتاب بحسب تقاضای عده‌ای از آنان نوشته شده است و اگذار مینمائیم و کیفر آنانرا که بمقدسات مذهبی و پیروانشان توهین و اسائه ادب نموده‌اند از پروردگار قهار خواستارم .

نمونه‌ای از آیات رد دهریین

چون بیشتر ایرانیان و اعراب و هندیان در آن وقت بت پرست

بودند و دهریین و طبعیین کمتر لذا آیات قرآن نیز در مبارزه با آنان کمتر است و بیشتر با بت پرستها طرفیت کرده با این وصف آیاتی در رد دهریین وارد شده که ما بنمونه ای از آن اکتفا میکنیم چنانچه راجع به هر يك از این طوائف مشرکین که نام برده شد نمونه هایی از آیات قرآنی میاوریم هر کس بیشتر بخواند باید بخود قرآن کریم مراجعه کند در سورة جاثیه آیه ۲۳ فرموده است .

وقالوا ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت ونحیا وما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون .

یعنی گفتند جز این زندگی دنیا چیزی نیست که میمیریم و زنده میشویم و هلاک کننده ما دهر است و اینها بدون دانش باگمان خود این راه را میپیمودند این آیه رد يك طایفه از عرب است که در زمان جاهلیت همین عقیده را داشتند رجوع شود به آراء اعراب در زمان جاهلیت آیاتی که مردم را بفطرت خود ارجاع میدهد و امر بتفکر میفرماید بعضی از آنها نیز در رد این طایفه است .

نمونه ای از آیات در رد آنان که دو خدا قائل بودند

آیات بسیاری در قرآن مجید وارد است که بطور کلی رد مشرکین که بدو خدا یا بیشتر قائل شدند نموده یا اثبات توحید خدای عالم نموده سورة انبیاء آیه ۲۲

لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا فسیبجان الله رب العرش عما یصفون .

ام اتخذوا من دونه الهة قل لها توابرهانكم . آیه ۲۴
یعنی اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای تعالی باشد همانا
فاسد شوند .

آیا غیر از خدا خدایانی اخذ کردند بگو بیاورید دلیل خود را .
و سوره توحید و آیات آخر سوره حشر و بسیاری از آیات
دیگر باین مضمون است و در این آیات که تمزیه و تقدیس کرده خدای
عالم را از آن اوصاف که میگفتند رد مذهب ثنویه و مزدکیه است رجوع
شود به آراء آنها و همانطور آیاتیکه در ابطال مشرکین است اینها را
شامل است .

نمونه ای از آیات رد ستاره پرستان

آیاتیکه از شرك در عبادت و شرك بطور کلی اسم برده و ابطال
آن کرده اینها را نیز شامل است و در خصوص اینها نیز آیاتی است
نمونه آن .

فلما جن علیه الليل رای کو کبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب
الافلین . (سوره انعام آیه ۷۶) فلما رای القمر با زغا قال هذا ربی فلما
افل قال لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین . (آیه ۷۷ سوره انعام)
فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا
قوم انی بری مما تشرکون . (آیه ۷۸ سوره انعام)

یعنی ابراهیم (ع) با برهان غروب که از خواص ممکن است
ستاره پرستان و ماه و خورشید پرستان را محکوم کرد و قرآن برهان ابراهیم
را برای ابطال مشرکین عرب نقل نموده چون شب شد ابراهیم کو کبی

را دید گفت آیا این خدای من است چون غروب کرد گفت خدا غروب ندارد پس این خدا نیست و همین طور ماه و خورشید را از خدایی انداخت و توحید خدای عالم را بقوم خود تعلیم کرد .

نمونه‌ای از آیات رد بر بت پرستان

چون مشرکین عرب چنانچه دانستیم بیشتر بت پرست بودند و عبادت و پرستش اصنام و بتان میکردند آیات قرآن بیشتر با اینها سرو کار دارد و غالباً ابطال مذاهب آنان میکند و در بسیاری از سوره‌های قرآن تو بیخ آنان نماید به بیانهای مختلفه .

و یعبدون من دون الله مالا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هواللّٰه شفعائنا عند الله قل اتنبثون الله بما لا یعلم فی السموات و لافی الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون. (سوره یونس آیه ۱۹)

یعنی عبادت و پرستش میکنند غیر از خدا چیزهایی را که نفع و ضرر به آنها نمیرساند و میگویند اینها که ما پرستش میکنیم شفیع‌های ما هستند پیش خدا به آنها بگو شما آگاه میکنید خدا را به خدایانی که از آنها در آسمان و زمین سراغ ندارد بزرگتر و پاکتر است خدا از شریکها و خدایانی که با او قرار میدهد سوره انبیاء آیه (۳۷)

و اذا ارک الذین کفروا ان یتخذونک الالهزوا هذ الذی یدکر الهمتکم و هم یدکر الرحمن هم کافرون

یعنی کافران چون تو را می بینند استهزاء و مسخره میکنند میگویند این همان است که بدی خدایان شما را میگوید آنها از یاد خدا کافرند و در همین سوره آیه ۴۴ میفرماید.

ام لهم الهة تمنعهم من دوننا يستطيعون نصر انفسهم و لا هم
منايصبون.

و قضایای ابراهیم در همین سوره است که بتها را شکست و با
آنها احتجاج کرد و در همین سوره آیه ۹۸ گوید .

انکم وماتعبدون من دون الله حسب جهنم انتم لها واردون .

لو كان هولاء الهة ماوردوها و كل فيها خالدون (آیه ۹۹)

آیاتیکه از بتهای عرب نام برده

گفته شد که طوایف عرب هر يك برای خود بتی ساخته و به
پرستش و عبادت آن پرداخته بودند و نام آن بتها و طایفه‌ها را یاد کردیم
اینک آیاتی می‌آوریم که بصراحت لهجه بتها را نام برده .

ومکر و امکراً کبارا . (سوره نوح آیه ۲۱)

وقالوا لاتذرنا الهتکم و لاتذرنا دأولا سواعا . (آیه ۲۲)

ولایغوث و لایعوق و نسر . (آیه ۳۳)

افر ایتم اللات والعزی ومنوه الثالثة الاخری . (سوره نجم آیه ۱۹)

نمونه آیاتی که درباره نصاری آمده

نمونه آیاتیکه درباره نصاری آمده

لقد کفرا الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة ومامن الاله الا الله واحد . (سوره

مائده آیه ۷۷)

یعنی کافر شدند آنهائیکه خدا را یکی از سه تا میدانستند یعنی اب و ابن و روح القدس قائل بودند و حال آنکه خدا جز یکی نیست .
یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما
المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمة القیها الی مریم و روح منه فامنوا
بالله و رسله و لا تقولوا لئله انتهوا خیر الکم انما الله اله واحد سبحانه ان
یکون له ولد . (سورة نساء آیه ۱۶۹)

لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم . (سورة مائده
آیه ۱۹)

یعنی کافر شدند آنها که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است
و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصارى المسیح بن الله (سورة
توبه آیه ۳۰)

آیات بسیاری نیز در این باب هست که از ذکر آنها خودداری
نمودیم برای اختصار .

یک پرسش از غرض ورزان و ماجر اجویان

اکنون که مبارزه قرآن و اسلام روشن شد که باچه عقاید و آراء
و پندارهای غلط و باطل و بی اساس است باقائیلین به خدایان و بت پرستان
و ستاره پرستان و معتقدین بخدائی دهر و روزگار و صدها خرافات و
موهومات دیگر از این قبیل است از غرض ورزان و ماجراجویان که با

زبان آلوده و قلم کثیف خود شیعه را مشرک نامیده و بدین سمت بدیگران معرفی نموده و بادعای دروغ و خالی از حقیقت خود که خواسته است دلسوزی و خیرخواهی کند و عقیده مذهبی مردم را اصلاح نماید بالعکس افساد و خرابکاری کرده و تزلزل و تباهی عقیده برای آنان بیاد آورده باید سؤال و پرسش نمود که آیا شیعه قائل به خدائی پیشوایان دینی خود هستند آیا پیشوایان دین را شرکاء خدا میدانند آیا آنانرا پرستش میکنند آیا آنانرا فرزندان خدا میشناسند و ... که آنانرا مشرک نامیده اید در برابر این پرسشها چه پاسخی خواهند گفت پاسخ مثبت یا پاسخ منفی در هر صورت رسوائی و روسیاهی خواهد داشت اما پاسخ مثبت باعث رسوائی و روسیاهی است بدلیل آنکه بر همه روشن است که اگر کسی با هر فرد فرد شیعه حتی دو افتادگان از شهر و تمدن و علم و دانش و منطق و استدلال تماس بگیرد و از اعتقادشان درباره پیشوایان دینی و مذهبی پرسش کند و بگوید آیا شما پیشوایان دینی و مذهبی خود را خدایا شریک خدا و مانند اینها میدانند جواب قطعاً منفی و يك لبخند مسخره و استهزاء آمیز و شگفت انگیز است و اما پاسخ منفی موجب رسوائی و روسیاهی است زیرا معنایش این است که حساب نکرده و نفهمیده و نسنجیده سخنی گفته یا نوشته اند و یا آنکه حب جاه و علاقه بشهرت و دنیا طلبی بچنین خطاکاری و ادارشان نموده است که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است حب الدنيا راس كل خطیة یعنی محبت دنیا منشاء همه خطاها و زشتیها است باز بزرگان فرموده اند حب الشیئی یعنی و یصم و یبکم یعنی آدمیزاد بهر چیزیکه علاقه مفرط و شدید پیدا کرد از دیدن و شنیدن و گفتن حق کور و کر و لالش میسازد

باطل بیند باطل میشوند باطل میگویند خوانندگان معظم برای این نوع اشخاص و اینگونه سخنان بی اساس و پوچ و تهمتها و دروغهای واضح و آشکار چه حسابی میشود باز کرد جز نادانی و جهالت جز غرض ورزی و فتنه جوئی جز سم پاشی و کار شکنی جز ایجاد تفرقه و پراکندگی میان مسلمین جز کمک به اجانب و بیگانگان جز بهره برداری استعمارگران و استثمار طلبان جز سوء استفاده دشمنان مال و جان و عرض شیعیان وای از حساب دقیق و دشوار روز حساب وای از کیفر و مجازات روز جزا وای از عذاب دوزخ خدا بر چنین نابکاران وای از آن هنگام که شیعیان در صحرای پر شور و شر محشر در محکمه عدل و داد آفریدگار بشر در پیشگاه مالک هر خیر و شر با چنین تباهاکاران و تهمت زنندگان و خیانت پیشه گان مخاصمه و محاکمه کنند چه خواهند کرد و چه پاسخی خواهند داد وای وای وای چه خوبست از کیفر خدا بترسند و بسوی او بازگشت نمایند و بحقیقت توجه کنند و بدانند که بنص قرآن کریم سوره ق ۵۰ آیه ۱۷ مایلفظ من قول الالدیه رقیب عتید . هر کلمه ای که بگویند یا بنویسند در پرونده عملشان ثبت و یادداشت خواهد شد و خداوند در مقابل آن کلمه آنها را بازخواست خواهد فرمود اگر نیک باشد پاداش و اگر زشت باشد کیفر آنها خواهند یافت .

استشهاد به بر خی از روایات بر اینکه شیعه مشرک نیست

چگونه ممکن است و با چه جرأتی میتوان شیعه را مشرک و گمراه

گفت و حال آنکه شیعه متمسک بقرآن و خاندان پیغمبر است و در حدیث شریف ثقلین که بحدتواتر رسیده و مورد اتفاق و قبول شیعه و سنی است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است . ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا یعنی اگر بقرآن و اهل بیت من تمسک بجوئید هرگز گمراه نشوید و نیز در حدیث سفینه که باز مورد پذیرش هر دو فرقه است فرموده انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك یعنی جز این نیست که مثل اهل بیت من و خاندان من در میان شما مثل کشتی نوح است کسیکه سوار بر آن شد نجات یافت و کسیکه از آن دوری نمود هلاک گردید و در ذیل آیه پنجم از سوره مبارکه بقره اولئك علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون یعنی آنانکه دارای صفات نامبرده اند از جانب پرورگار خود براه داشتند و همانها اند که رستگارانند در تفسیر منهج از امام باقر (ع) نقل کرده و آنحضرت هم از رسول اکرم (ص) روایت فرموده است که ان علیاً و شیعه هم الفائزون یعنی مسلماً علی و شیعیان رستگارانند و علامه مجلسی قدس سره در جلد ۲۵ بحار چاپ جدید صفحه ۲۶۴ از کتاب مناقب بوسیله محمد بن احمد بن شاذان باسنادش بامام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت از پدران بزرگوارش از حضرت علی (ع) و آنحضرت از پیغمبر روایت فرموده است که قال رسول الله (ص) یا علی مثلك فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم افترق قومه ثلاث فرق فرقه مومنون و هم الحواریون و فرقه عادوه و هم الیهود و فرقه غلوا فیه فخر جواعن الایمان و ان امتی ستفترق فیک ثلاث فرق ففرقة شیعتک و هم المؤمنون و فرقة عدوک و هم الشاکون و فرقة تغلوا فیک و هم الجاحدون و انت فی الجنة یا علی و شیعتک

و محب شیعتك وعدوك والغالى فى النار يعنى پیغمبر اکرم (ص) فرمود
یا علی مثل تومیان امت من مثل عیسی بن مریم است که قومش سه فرقه
گشتند يك فرقه مؤمن و ایشان حواریون و مخصوصانند و فرقه ای دشمن
آنحضرت و ایشان یهودند و فرقه ای غالیان درباره او و ایشان از ایمان
خارجند و همانا امت من نیز درباره توسته فرقه خواهند شد يك فرقه
شیعه و پیرو تو و ایشان مؤمنینند و يك فرقه دشمن تو و ایشان اهل شك
و ریب اند و يك فرقه غالیان درباره تو و ایشان انکار کنندگان حق و حقیقت اند
یا علی تو و شیعیان و دوستان شیعیان در بهشت و دشمنان و غالیان
درباره تو در آتش اند پیغمبری که خداوند در قرآن کریم درباره اش فرموده
است که سوره نجم آیه ۳ ماینطق عن الهوى ان هو الاوحى یوحى یعنی
این پیغمبر از روی هوى و هوس سخن نمیگوید آنچه میگوید وحى
الهی است در این احادیث مذکوره شیعه مؤمن و راه یافته و رستگار و اهل
بهشت معرفی فرموده اما وهابى مسلکها و مبلغین آنها با آنکه بظاهر
مدعى تشیع اند شیعه را مشرك و پلید نامیده و معرفی نموده اند.

تناقض میان گفتار و کردار مدعیان تشیع

شگفت تراز هر چیز تناقضی است که بین قول و فعل و میان گفتار
و کردار اینگونه کسان بنظر میرسد و آن اینست که از طرفی شیعه را مشرك
و پلید میدانند و از طرف دیگر با این مشرکین و پلیدان معاشرت و آمیزش
دارند از غذاهایشان میخورند و وصلت و ازدواج میکنند اگر یکی از

این مشرکین و پلیدها بگفته آنها برای خواستگاری دخترشان برود دست رد بسینه او نمیگذارند و نمیگویند تو مشرکی و کفوزن مسلمان مرد مسلمان است بلکه حسن استقبال هم از خود نشان میدهند و و و که مثنوی هفتاد من کاغذ شود و حال آنکه خداوند در قرآن کریم سوره مبارکه توبه آیه ۲۸ فرموده است . یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید جز این نیست که مشرکین پلید و ناپاکند و لازم است که از این پلیدان اجتناب و کناره جوئی کنند و حال آنکه کناره جوئی نکرده و نخواهند کرد از این تناقض چه جوابی خواهند داد قضاوت و حکومت با خوانندگان معظم .

خلاصه فصل اول و نتیجه گیری از آن

خلاصه و نتیجه این فصل آنکه شیعه مانند ثنویه (بت پرستها) و مجوس که بدو اصل قائل بودند یکی نور (یزدان) و دیگر ظلمت (اهریمن) قائل بدو مبداء نیست یکی خدا و دیگری پیغمبر و امامان تا مشرک باشند بشرک ذاتی و صفات ثبوتیه و ذاتیه حق تعالی را زائد و عارض بر ذاتش نمیدانند تا مشرک باشد بشرک صفاتی و در افعال خدا هم کسی را مؤثر یا جزء مؤثر نمیدانند و یا مانند یهود که قائل بودند خداوند پس از خلقت امور را به خلق تفویض و واگذار نموده قائل بواگذاری امور به پیغمبر و امامان و برکناری خود از کار نیست تا مشرک باشد بشرک افعالی و مانند اصحاب هیاکل و اصحاب آراء که بخدایانی قائل بودند و آنانرا

پرستش میکردند قائل بدو خدایا بیشتر برای خود نیست و بجز خدا که شایسته پرستش است معبود دیگری ندارد و پیغمبر و امامانرا در عبادت با خدا شریک نشناخته است تا مشرک باشد به شرک عبادتی بنابراین نمیدانیم که مغرضین و مفسدینی که وصله شرک را بدامن پاك و پاکیزه شیعه چسبانیده و متهم به انحراف نموده اند چه معنائی برای شرک به گمان فاسد خود کرده اند که مطابق آن معنا شیعه را مشرک نامیده اند آیا شرک غیر از معنائی که ما برای آن متذکر و یادآور شدیم معنای دیگری هم دارد که فقط آنها از آن معنا باخبرند ولی شیعه از آن بی اطلاع محض است و یا آنکه معنای شرک را در اختیار اینگونه کسان گذارده اند تا هرطوری که بخواهند باخیال بافی و غلط و اشتباه کاری هم که باشد بتواند معنا کنند البته چنین نیست فقط حب جاه و مقام و علاقه بشهرت و رسیدن بنوا آنانرا و ادار به ساختن چنین دروغهای شاخدار نموده است .

آری شیعه برای پیغمبر و امامان گذشته از مقام زمامت و رهبری بشر مقامات دیگری قائل است که تعبیر از آنها بولایت کلیه شده است یعنی معتقد است که پیغمبر و امامان باذن و فرمان خدا بر تمام عوالم وجود و هستی حکمفر مایند گردش جهان و ادامه حیات و هستی تمام موجودات آن باراده و اختیار آنان انجام مییابد و این اعتقاد نه شرک است و نه کفر و نه غلو است و نه تفویض بلکه عقیده ای است صدرصد حق و صحیح و ما بخواست خداوند و عنایت و مدد خودشان در فصلهای آینده باثبات صحت و درستی آن خواهیم پرداخت و قصور و کوتاهی کج سلیقه ها و عقب مانده های از معرفت ائمه و پیشوایان دین سلام الله علیهم اجمعین را آفتابی و روشن خواهیم ساخت .

« فصل دوم » .

« تقسیم معتقدین بائمه بطبقه

مفرطین و مفرطین و مقتصدین » .

باید دانست که معتقدین بائمه و پیشوایان دین سلام الله علیهم اجمعین از نظر مقامات و مراتب وجودی آن ذوات مقدسه و اختلاف آراء بسه دسته تقسیم میگردند یکدسته مفرطین (یعنی کسانی که در باره ائمه تند روی کرده اند) مانند غلات و مفوضه دسته دیگر مفرطین (یعنی کسانی که کندروی نموده از معرفت و شناسائی ائمه عقب مانده و آن بزرگوران بهیچ وجه در امور و حوادث کونیه دخیل نمیدانند . و تمام اخبار و احادیثی را که در این زمینه عز صدور یافته خواه صحیح و خواه ضعیف انکار و طرح نموده و از روایات غلات و مفوضه شمرده اند) دسته سوم مقتصدین (یعنی کسانی که معتدل و میانه رو هستند) و راه حق رامی نمایند و بکلی از افراط و تفریط اجتناب نموده و بر کنارند و آن همان راه مستقیم ولایت است که واقع در حد وسط و خالی از افراط و تفریط است هم اکنون بخواست خداوند و عنایت و مدد حضرت بقیه الله بتفصیل

و شرح عقیده هریک از سه طبقه نامبرده شروع نموده و سپس با بطلان عقیده مفرطین (تندروها) و مفرطین (کندروها) و اثبات صحت و درستی عقیده مقتصدین (میانروها) میپردازیم .

غلات کیانند

غلات کسانی هستند که عقیده الوهیت و خدائی را درباره امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) اختیار کردند مانند نصاری که عقیده بالوهیت و خدائی حضرت عیسی داشتند و از غلات معروف که در اعتقاد و قول بالوهیت حضرت امیرالمؤمنین (ع) پیش قدم بودند هفتاد تن از جماعت زطاند (در سودان و هندوستان ساکنند) و حضرت امیر (ع) پس از اتمام حجت و بازگشت نکردن وزیر بارن رفتن آنها همگی را سوزانید لیکن نه مانند هندوها که اموات و مرده های خود را میسوزانند در آتش افکنده و سوزانده باشد بلکه آنها را بادود آن آتش خفه کرد و کشت و اثر سوختن در بدن آنها نبود و بعد از آن جماعت اول کسیکه با حیاء طریقه و زننده ساختن روش باطل آنها قیام کرد محمد بن نصیر نمیری بصری بود که گفت حق تعالی العیاذ بالله در حضرت امیر (ع) ظهور نموده و آنحضرت خدای مجسم است و جماعت نصیری به منسوب بمحمد مذکور است و قوم اباحیه ایشانند که عبادات و شرعیات را ترك گفته و منهیات و منکرات را مباح و حلال دانسته اند .

دیگر از اکابر و رؤسای غلات ابو الخطاب محمد بن ابی زینب است که امیرالمؤمنین (ع) را خدای زمین میدانست و خدای آسمان را بزرگتر از خدای زمین معرفی میکرد و اعتراف باو را از برای اهل زمین

لازم و واجب می‌شورد و امام صادق (ع) او و طرفداران او را لعنت فرموده است .

و دیگر از آنان استاد قاسم یقطین و علی بن حنبله جواز یا حواد که مورد لعنت امام حسن عسکری (ع) واقع شدند.

و دیگر از آنان عبدالله بن سبا است که امام صادق (ع) از او تبری و بیزاری جسته و لعنت فرموده است. و دیگر از آنان مغیره بن سعید است که باز مورد لعنت امام صادق (ع) قرار گرفته است و چون بیش از این جمع آوری غلات اعصار و همزمان با ائمه علیهم السلام جز معرفی مشتی کفار و خارج شدن از اختصار ثمره و نتیجه دیگری نداشت لذا بهمین اندازه اکتفا شد تا معلوم شود غالبان کیانند و در چه زمانی میزیسته‌اند و چه عقیده‌ای داشته‌اند.

آری در وجود چنین نابخردانی در صدر اسلام شك و تردیدی نیست چنانکه در منع و دفاع ائمه از حریم مقدس تو حید نیز تردیدی وجود ندارد و راه و رسم غالبان جز دوش احمقانه و انحرافی بیش نیست اما يك حقیقت راهم نباید از نظر دور داشت و آن این است که هر کس معتقد بمقامات شامخه اولیاء اطهار بود غالی نیست و نباید نسبت غلو باو داد .

متأسفانه بعضی از کسانی که بظاهر مدعی تشیع و لای در باطن و هابی مسلک شده و دانسته یا ندانسته مرام آنها را ترویج میکنند گروه شریف و پرارزش و منزّه و مقدس شیعه را بغالبان نامبرده منحرف و خرافی قیاس نموده و با سفسطه و مغلطه کاری متهم به غلو نموده است در صورتیکه عقیده شیعه درست نقطه مقابل و ضد عقیده غالبان است

زیرا که عقیده شیعه مأخوذ و دریافت شده از منبع وحی و از آیات قرآن کریم و اخبار معتبر و صحیح ریشه و سرچشمه گرفته است بنابراین نسبت غلو به شیعه دادن افتراء و کذب محض است .

(نمونه‌ای از آیات و اخبار ردبر) غالیان و کفر آنان

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در جلد ۲۵ بحار الانوار چاپ جدید صفحه ۲۸۴ مینویسد .

قال الله تعالى لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق یعنی در دینتان غلو نکنید و درباره خدا جز سخن حق نگوئید و در صفحه ۲۶۲ چنین بیان میکند ای باتخاذ عیسی الهاوای تنزیه سبحانه عن الصاحبة والوالد یعنی عیسی را خدای خود قرار ندهید و خداوند را از همسر و فرزند منزّه بدانید و در صفحه ۲۸۴ از محاسن برقی بچند واسطه از اسحاق بن عماد و او از امام صادق (ع) نقل میکنند که خداوند فرموده است ولا تبذر تبذیرا یعنی زیاده روی مکن آنگاه میگوید که امام صادق (ع) فرموده است لا تبذروا لایة علی (ع) یعنی در ولایت علی (ع) زیاده روی نکنید و یحتمل ان تكون کنایة من ترك الغلو و الاسراف احتمال میرود که کنایه از ترك غلو و اسراف در ولایت و کناره جوئی از آن باشد . و نیز در همان صفحه ۲۸۴ از امام صادق (ع) نقل میکنند که فرموده است .

الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیه لعباد الله

و الله ان الغلاة شر من اليهود و النصارى و المجوس و الذين اشر كوا .
 يعنى غاليان بدترین خلق خدايند كو چك ميشمارند عظمت خدا
 را و مقام ربوبيت را براى بندگان خدا قائل ميشوند بخدا سوگند كند كه
 غاليان از يهود و نصارى و مجوس و مشركين بدترند . و در صفحه ۳۰۳
 از رجال كشى بچند واسطه از خالد جوان نقل كرده است كه .
 قال كنت انا و موصل بن عمر و ناس من اصحابنا بالمدينه و قد
 تكلمنا فى الربوبية (اى ربوبية) (الأئمة) قال فقلت مروا الى باب ابي عبد الله (ع)
 حتى نسأله قال فقمنا بالباب قال فخرج الينا و هو يقول بل عباد مكرمون
 لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون .

يعنى خالد جوان گفت من و موصل بن عمر و جماعتى از اصحابمان
 در مدينه بوديم و در باب ربوبيت ائمه عليهم السلام سخن ميگفتيم من
 گفتم برويم بدرخانه امام صادق (ع) و اين مطلب را از آنحضرت سؤال
 كنيم همه پذيرفتند براه افتاديم تا بدرخانه امام صادق (ع) رسيده و
 ايستاديم كه ناگاه آنحضرت از خانه بيرون آمد در حاليكه ميفرمود بلكه
 بندگان گرامى و بزرگوار پروردگارند كه در گفتار بر او سبقت و پيشى
 نگرفته و بفرمان او رفتار ميكنند . و نيز در صفحه ۲۶۶ از امالى طوسى
 رحمه الله بچند واسطه از ابن نباته و او از امير المؤمنين (ع) نقل كرده
 است كه .

قال امير المؤمنين عليه السلام اللهم انى برى من الغلاة كبرائة عيسى بن
 مريم من النصارى اللهم اخذ لهم ابدولا تنصر منهم احدا .
 يعنى امير المؤمنين عليه السلام فرموده است بارالها من از غاليان
 بيزارم چنانكه عيسى بن مريم از نصارى بيزار بود خدا و اند ايشان را

برای همیشه خوار گردان و هیچ کس از آنها را نصرت و یاری مفرما .

نتیجه گیری از آیات و اخبار مذکوره

آری شیعه منتهی بنهی قرآن است و در دین خود غالی نبوده و نخواهد بود شیعه پیرو امیرمؤمنان است همچنانکه آنسرور از غالیان بیزاری جسته و با آنان مبارزه فرموده و عده ایرا چنانکه یادآور شدیم به آتش سوزانده پیروانش نیز از غالیان بیزار و با آنان مبارزه کرده و خواهد کرد شیعه مطیع و فرمانبر رئیس و موسس مذهب خود امام جعفر صادق (ع) است و پیشوایان دینی خود را همانگونه که خود آنحضرت در روایت منقوله از خالد معرفی فرموده شناخته و میشناسد یعنی بندگان گرامی و برگزیده خدا نه خدایا شریکان خدا و یا مانند اینها و همانطور که آنحضرت و ائمه دیگر طبق روایاتی که نقل شد غالیان را لعنت فرموده اند شیعه هم نیز بر آنها لعنت فرستاده میفرستد.

بنابراین نمیدانم بچه دلیل و برهان اخلاص گران. آشوب طلبان . راهزنان . دزدان گوهر ایمان چپاول چیان ، غارتگران کیمیای محبت امیرالمؤمنین مارهای خوش خط و خال مرموز ، نسبت غلو به شیعه میدهند مسلماً هیچگونه دلیلی ندارند جز مغلطه و خلط مبحث برای رسیدن بیک نوع زندگی تجملی و خوب و خوش و بخاطر بچنگ آوردن آتش و پلو و غذای چرب و نرم بخود اجازه دادند که با سفسطه و مغلطه شخصیت يك ملتى را لکه دار کنند و افراد ایرا در عقیده پاك و پاکیزه

خود متزلزل ساخته و بانحراف و گمراهی بکشد و از سعادت و خوشبختی و بر خوداری از مواهب حیاتی در سایه آشوب و انقلاب بکلی محروم سازند آیا جرم و جنایتی بالاتر از این هست آیا گناهی بهایه چنین گناهی بزرگ میرسد آیا ظلم و ستمی مافوق این تصور میشود و آیا اینگونه اشخاص شدیدترین و مجازات و کیفرها را در پیشگاه خداوند نخواهند داشت .

پاسخ این پرسشها و قضاوت و حکومت در این موارد بعهد شما خوانندگان محترم خواهد بود .

«میزان غلو و غالی و معنای آن»

مرحوم علامه مجلسی قدس سره برای تشخیص معنای غلو و فرق آن با اعتقاد صحیح میزان اساسی و ضابطه محکم و پرارزشی بدست داده است که هم اکنون توجه شما خوانندگان معظم را بدان معطوف میدارم و برای روشن ساختن ذهن شما بنقل عین عبادات و جملات آن مرحوم سپس بترجمه آن ذیلامیپردازم . در جلد ۲۵ بحار چاپ جدید صفحه ۳۴۶ چنین نوشته است که .

اعلم ان الغلو فی النبی والائمة علیهم السلام انما یکون بالقول بالو هیتهم او بکونهم شرکاء لله تعالی فی المعبودیه او فی الخلق و الرزاق او ان الله تعالی حل فیهم او اتحد بهم او الهم یعلمون الغیب بغیر وحی او الهم من الله تعالی او القول بان معرفتهم تغنی عن جمیع الطاعات و لا تکلیف معها بترك المعاصی و القول بکل منها الحاد و کفر و خروج عن الدین کما دلت علیه الادلة العقلیه و الایات و الاخبار السابقه و غیرها و قد عرفت

ان الائمة تبرؤا منهم وحكموا بكفرهم وامروا بقتلهم وان قرع سمعك شىء من الاخبار الموهمة شىء من ذلك فهى اما مؤوله او هى من مفتریات الغلات ولكن افراط بعض المتكلمين والمحدثين فى الغلو لقصور هم من معرفة الائمة وعجز هم من ادراك غرائب المعجزات حتى قال بعضهم من الغلو نفى السهو عنهم او القول بانهم يعلمون ما كان وما يكون وغير ذلك مع انه قد ورد فى اخبار كثيره لا تقولوا فىنا ربا وقولوا ماشئتم ولن تبلغوا كنه معرفتنا ووردان امر ناصعب مستصعب لايحتمله الاملك مقرب او نبى مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه الايمان ووردلو علم ابوذر ما فى قلب سلمان لقتله وغير ذلك مما مروسيئاتى فلا بد للمؤمن المتدين ان لا يبادر برد ماورد عنهم من فضائلهم و معجزاتهم ومعالى امور هم الا اذا ثبت خلافه بضرورة الدين او بقواطع البراهين او بالايات المحكمه او بالاخبار المتواتره .

يعنى بدان كه غلو درباره پیغمبر وائمه جزاین نیست كه كسى قائل بخدائى آنان شود یا آنكه ایشانرا در پرستش و آفرینش و روزی دادن با خدا شريك سازد ویا بگوید خدا در وجود آنان حلول نموده یا با آنان متحد گشته یا ایشانرا مستقلا بدون وحى و الهام بغیب بدانند یا بگوید معرفت و شناسائى ایشان از جمیع تکالیف و عبادات کفایت میکند و باشناختن آنان كناره جوئى از گناه لزومى ندارد این سخنان تماما كفر والحاد و خارج شدن از ایمان است چنانكه براهین عقلی و آیات و اخبار گذشته بر این حقیقت گواهی دادند و از مطالعه آنها شناخته شد كه ائمه طاهرين از این امور تبرى جستند و حکم بكفر اینگونه اشخاص کردند و امر بقتلشان نمودند و اگر اخبار و روایاتی مبنی بر آن مطالب باطل بگوش

کسی رسید بایستی آنها را بمعنای صحیحی تفسیر کند و اگر ممکن نبود باید بداند که از مجموعلات غلات است.

اما برخی از متکلمین و محدثین در معنای غلو افراط کردند زیرا معرفت کاملی درباره ائمه نداشتند و از ادراك عجائب مقامات آنان عاجز بودند در نتیجه بسیاری از راویان صادق و پاك نهاد را تخطئه کردند باین گناه که غرائب معجزات ائمه را نقل نموده اند و کار را در این اشتباه بجائی رساندند که بعضی از آنها گفتند نفی سهو از ائمه در شمار غلو است یا آنکه اگر کسی بگوید امام عالم بماکان و مایکون میباشد غالی خواهد بود با آنکه بر حسب اخبار معتبره ائمه فرموده اند ما را بخدائی نگیرید و از آن گذشته هر فضیلتی را در حق ما بگوئید زیرا بکنه معرفت ما نخواهید رسید و شناختن مقام ما بسیار مشکل است و تحمل پذیرش آنرا ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدادلش را بنور ایمان آزمایش کرده باشد و فرمایند اگر ابوذر از آنچه در دل سلمان است آگاه میشد هر آینه او را میکشت و اشباه و نظائر این کلمات زیاد از آنان نقل کرده و خواهیم کرد پس بر مردمان مؤمن و متدین است که بانکار فضائل و معجزات و مناقب عالیه ائمه مبادرت نکنند مگر آنکه خلاف آن نسبت بدلائل قطعی یا ضرورت دین یا آیات صریحه قرآن یا اخبار متواتره به ثبوت رسیده باشد .

مقصود و منظور مرحوم علامه مجلسی از آنکسیکه نفی سهو را در شمار غلو پنداشته مرحوم شیخ صدوق میباشد که با آنهمه مهارتی که در فنون معارف اسلام دارد در این زمینه بخطا گرائیده و با اشتباه افتاده است و گفته است اول درجة الغلو انكار السهو عن النبی یعنی اول درجه

غلو آنست که کسی بگوید پیغمبر سهو نمیکند و میرداماد در جوابش فرموده است اول درجه انکار النبوة استناد السهو الى النبى يعنى اول مرتبه انکار نبوت نسبت دادن سهو و اشتباه است به پیغمبر زیرا که اگر پیغمبر یا امام جایز الخطا باشند در ابلاغ رسالت یا احکام الهی نیز ممکن است سهو کرده مردم را بگمراهی بیندازند. و نیز در مرآت العقول (کتاب عقل و جهل) (شرح حدیث لما خلق الله العقل) فرماید آنچه حکما از برای عقول عشره و دهگانه ثابت کرده اند برای ارواح پیغمبر و ائمه علیهم السلام ثابت است زیرا آنان قدمت را برای عقول تصور نموده اند و این قدمت و سبقت در وجود از برای معصومین مسلم میباشد و گفتند عقول واسطه ایجاد مخلوقاتند این معنی نیز برای وجود مقدس رسول و ائمه ثابت بوده و قد ثبت فی الاخبار ان جمیع العلوم و الحقایق و المعارف بتوسطهم یفیض علی سائر الخلق حتی الملائكة و الانبياء و الحاصل انه قد ثبت بالاخبار المستفیضة انهم الوسائل بین الخلق و الحق فی افاضة جمیع الرحمات و العلوم و الكمالات علی جمیع الخلق فکلما یکون التوسل بهم و الاذعان بفضلهم اکثر کان فیضان الكمالات من الله تعالى اکثر.

یعنی در اخبار ثابت شده که جمیع علوم و حقایق و معارف بتوسط آنها بر سایر خلق حتی فرشتگان و انبیاء افاضه میشود و روایات بسیاری شاهد آنند که این ذوات مقدس و سائل بین خلق و حق می باشند و هر گونه رحمت و علم و کمالی بر هر فرد از مخلوقات برسد بسبب آنان خواهد رسید و هر چه توسل با آنان و اعتراف بفضیلت و اقرار به ولایت نسبت بآنان در کسی بیشتر باشد فیضان رحمت بسوی او زیادتر خواهد شد.

متهمین بغلو دو دسته‌اند

پس از توجه دقیق بمطالب مزبور باید دانست که متهمین بغلو دو دسته‌اند یکدسته حقیقتاً غالی هستند که در اثر مشاهده معجزات و تصرفات غیر عادی از اولیاء خدا توهم خدائی و استقلال در عمل نسبت بآنها پیدا کرده‌اند و یا چنانکه از حسن بصری نقل شده در برابر سب و لعن‌هائی که معاویه و اتباع او نسبت بامیر المؤمنین علیه‌السلام نمودند آتش غضب و تأثر یکدسته از دوستان حضرت زبانه کشیده عکس‌العملی نشان داده که بصورت غلو و علی‌الهی شدن جلوه نموده است و خلاصه گروهی مانند نصاری عقیده الوهیت دربارہ جنابش اختیار نموده و جمعی مانند بنی‌اسرائیل که در حق موسی ظلم و ستم روا داشتند مقام حضرتش را تنزل دادند و او را خلیفه چهارم بلکه برابر یا پائین‌تر از معاویه قرار داده بلکه کار را بسب و لعن و تکفیر آن جناب رسانیدند در حالیکه فخر رازی در مفتاح الغیب و جمعی دیگر از عمای سنت‌مانند کعب بن عجره در حلیۃ الاولیاء و اسحق بن کعب از پدرش در اربعین خود و امیر قاضی حسین در فواتح شرح دیوان از حافظ ابونمیم نقل نموده‌اند که پیغمبر اکرم (ص) فرمود . لا تسبوا علیاً علیه‌السلام فانه مموس ذات‌الله . و در برخی از نسخه‌ها مموس فی ذات‌الله است یعنی علی ابن ابیطالب را سب و دشنام نگوئید زیرا او مماس و ملصق بذات احدیت است .

دو موضوع در این حدیث شریف بیان شده یکی منع و تحریم سب علی (ع) و دیگر تعیین میزان و موقعیت آنحضرت است که از شدت

تقرب و نزدیکی او بخداوند و شباهت افعال و آثار و اوصافش بیا و فناء هستی و اراده‌اش در هستی و اراده حق مانند آنستکه تماس با ذات متعال گرفته و البته این تعیین از باب حقیقت نبوده بلکه مجازی و کنائی است زیرا ذات بی‌همتهای حضرت پروردگار اجل از آن استکه چیزی ممسوس و ملامس با او گردد بلکه اینکلام چنانکه گفتیم کنایه از کمال نزدیکی و قرب معنوی فرزند ابیطالب (ع) بخداوند است.

بنابر این کسیکه از کثرت تقرب مانند آنستکه چسبیده بذات حق است دشنام و سب او مانند سب و دشنام بخداست بلکه چون مستغرق در اراده و مشیت اوست مانند نیز نبوده عین دشنام بخدا شمرده میشود. ای بسا کس را که صورت راهزد قصد صورت کرد و بر الله زد بیخبر کزار این آزار اوست آب این خم متصل با آب جواست رسول اکرم (ص) همچنانکه دشمنی مردم با علی و سب او را پیش بینی میکرد و ممانعت میفرمود اعتقاد باطل دیگرشان را هم که از باب (الجاهل اما مفرط او مفرط) تصور خدائی در باره آنحضرت است میدیده و میدانسته و از خوف این معنا بسیاری از فضائل علی (ع) را مکتوم میداشته است تا از شیوع این فکر عامیانه حتی الامکان جلو بگیرد لذا مکرراً پس از آنکه در اکثر جنگ‌ها فتح و ظفر بدست علی (ع) اتفاق میافتاد باین بیان مبادرت میفرمود.

یا علی لولان يقول الناس فيك ما قالت النصارى في حق المسيح
لقلت مقالة اخذ والثراب من تحت قدميك .

یعنی ای علی اگر نه آن بود که خائقم مردم در باره ات گمان خدائیرا که در حق عیسی نمودند پیدا کنند سخنی در مدیحت میگفتم

که خاک کف پایت را به تبرك بر گیرند.

مولوی نیز در ابیات زیر بهمین تعبیر نظر دارد.

وصف تو حیف است با جسمانیان گویش در محفل روحانیان
گر نبودی خلق محجوب و کثیف و نبودی خلق هاتنك و ضعیف
غیر این منطقی لبی بگشا دمی در مدیحت داد معنی داد می
آری چه شیرین گفته اند که سه کس فضائل و مناقب علی (ع)
را مکتوم داشتند محمد (ص) از ترس علی الهی شدن مردم دوستان از
خوف جان و دشمنان از حسد و عدوان و معهذا مشارق و مغارب جهان
را بزرگی ذات و مکارم صفات علی (ع) انباشته است و این جز نشانه
اراده حق و قدرت غیبی او و دلیل حقانیت آن حضرت نیست.

به پرده بود جمال جمیل عز و جل

به خویش خواست کند جلوۀ به صبح ازل

چو خوبست آنکه جمال جمیل بنماید

علی شد آینه خیر الکلام قل و دل

من از مفصل این نکته مجمل گفتم

تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل

بسا میشد که خود امام (ع) نیز بهمین ملاحظات معجزه خود

خود را کتمان و پنهان میفرمود چنانکه در منتهی الامال جلد دوم صفحه

۲۵۴ مرحوم محدث قمی قدس سره از یحیی بن هرثمه نقل فرموده

است که من بفرمان متوکل حضرت امام علی النقی (ع) را از مدینه بسامره

میردم روزی دیدم آنحضرت را که سوار شده و لکن جامه بارانی

پوشیده و دم اسب خود را گره زده من تعجب کردم از این کار او زیرا

که آنروز آسمان صاف و بی ابر بود و آفتاب طلوع کرده بود پس نگذشت زمانی کم که ابری در آسمان ظاهر شد و باران بارید مانند دهان مشک پس آن حضرت رو کرد بمن و فرمود میدانم که منکر شدی و تعجب کردی آنچه را که تو دیدی از من و گمان کردی که من میدانستم از امر باران آنچه را که تو نمیدانستی چنین نیست که تو گمان کرده ای لکن من زیست کرده ام در بادیه و بیابان و میشناسم بادیرا که در عقب باران دارد چون صبح کردم بادی وزید و من بوی باران از آن شنیدم لاجرم تهیه آنرا دیدم .

در بصائر الدرجات کوید محمد بن سدر گفت امام صادق (ع) در حضور جماعتی فرمود عجب از مردمی است که تصور میکنند ما علم بغیب داریم در حالیکه این علم منحصر بخداست کنیز من خطائی کرده میخوام او را ادب کنم پنهان شده نمیدانم در کدام اطاق رفته است پس از آنکه مجلس خلوت شد علت این سخن را از امام پرسیدم فرمود آنکس که علمی از کتاب داشت و تخت بلقیس را بطرفه العین از کشور سبازد سلیمان آورد علمش نسبت بعلم جمیع کتاب مانند قطره ای است نسبت بدریای اخضر گفتم چقدر کم است .

فرمود چقدر زیاد است اگر علمیکه بتو خبر میدهم نبود .

و آن علم بتمام کتاب است که بخدا قسم در نزد ماست .

ایامیتوان باور کرد کسانی که علم بجمیع کتابی دارند که در آن تفصیل هر چیزی است و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در آن وجود دارد و بحکم این علم هزاران مرتبه از نهانی و غیب هستی و قضایای گذشته و آینده اطلاع داده اند نتواند بداند کنیزش در کجا مخفی شده

حاشا و کلا پس تنها از خوف تکذیب دشمن و غلو جهاد و فتنه و فساد
ماجرایان باین قبیل سخن ها مبادرت مینموده اند چنانکه از حضرت
علی بن الحسین (ع) نیز نقل کرده اند که فرماید .

انی لا کتم من علمی جواهره کی لایری الحق ذو جهل فیفتننا
یارب جوهر علم لوا بوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
یعنی از میان علوم خود گوهرهای آنرا کتمان میکنم تا مردم
جاهل از آن خبر نشوند و مرا بفتنه و بلا نیندازند ای بسا جواهر دانش
است که اگر آنرا افشاء و اظهار نمایم گویند تو بت پرست هستی و هم
این مسلمانها خونم را حلال و مباح می شمارند.

بنابراین رسول خدا یعنی معلم بلکه بانی و مؤسس مبانی توحید
و یکتا پرستی تا توانست به اشد مراتب از این توهم کفر آمیز درباره
علی (ع) جلو گیری نمود خود آنحضرت هم چنانکه گفتیم طرفداران
این روش را تنبیه و مجازات فرموده و کراراً گفت :

انا عبد من عبد محمد (ص) انا اصغر من ربی بسنتین
که عبارت دوم کنایه از آنست که من بدو رتبه از خدا پائین ترم یکی
رتبه الوهیت ، دیگری رتبه نبوت ، و تنها دارای مقام ولایتم .

دسته دوم از متهمین بغلو

دسته دوم از متهمین بغلو کسانی هستند که همان اعتقاد بولایت
ائمه را بطور راسخ در دل پرورانده اند و گاه مقامات ولایتی امام را
میدیدند و برای مردم نقل میکردند خلفا و حکام وقت و اکثریت جمعیت

آن زمان که اصل خلافت آنها تاجه رسد بولایت را درباره ائمه منکر بودند تاب شنیدن اینمطالب را نداشته آن مؤمنان پاکدل را متهم بغلو میکردند و گاه بزندانهاش افکنده یا آنها را میکشتند چنانکه محدث قمی رحمه الله در منتهی الامال جلد دوم صفحه ۲۲۳ از علی بن خالد نقل میکند که گفت زمانی در عسکر یعنی در سرمن رای بودم شنیدم که مردی را از شام در قید و بند کرده اند در اینجا حبس نموده اند و میگویند او ادعای نبوت و پیغمبری کرده رفتیم در آنخانه که او را حبس کرده بودند و با پاسبانان او مدارا و محبت کردم تا مرا بنزد او بردند چون با او تکلم کردم یافتم او را صاحب فهم و عقل پس از او پرسیدم که ای مرد قصه تو چیست گفت بدانکه من مردی بودم که در شام در موضع معروف برأس الحسین (ع) عبادت خدا را مینمودم شبی در محراب عبادت مشغول بذکر خدا بودم که ناگاه شخصی را دیدم که نزد من است و به من فرمود برخیز پس برخاستم و مرا کمی راه برد ناگاه دیدم در مسجد رسول خدا (ص) میباشم پس سلام کرد بر رسول خدا (ص) و نماز کردم منم نماز کردم پس با هم بیرون آمدیم پس قدر کمی راه رفتیم دیدم در مکه ام پس طواف کرد و طواف کردم با او بیرون آمدیم و کمی راه رفتیم دیدم که در همان محراب عبادت خود در شام میباشم و آن شخص از نظر من غائب شد پس من در تعجب ماندم تا یکسال چون سال دیگر شد بساز آن شخص را دیدم که در نزد من آمد من از دیدن او مسرور شدم پس مرا خواند و با خود برد بهمان مواضعی که در سال گذشته برده بود چون مرا برگردانید بشام و خواست از من مفارقت کند با او گفتم که ترا قسم میدهم بحق آن خدا که این قدرت و توانائی بتو داده بگو تو کیستی

فرمود من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام پس من این حکایت را برای شخصی نقل کردم این خبر کم کم به گوش وزیر معتصم محمد بن عبد الملك زیات رسید فرستاد و مراد در قید و بند کردند و آوردند بعراق و حبس نمودند چنانکه می بینی و بر من بستند که ادعای پیغمبری کرده ام راوی گفت بآنمرد گفتم میل داری که من قصه تو را برای محمد بن عبد الملك بنویسم تا بر حقیقت حال تو مطلع گردد و تو را رها کند گفت بنویس پس من نامه ای به محمد بن عبد الملك نوشتم و شرح حال آنمرد محبوس را در آن درج کردم چون جواب آمد دیدم همان نامه خودم است در پشت آن نوشته که بآنمرد بگو که بگوید بآنکسی که او را در يك شب از شام بکوفه و مدینه و مکه برده و از مکه بشام برگردانیده بیاید او را از زندان بیرون برد راوی گفت من از مطالعه جواب نامه خیلی مغموم شدم و دلم بر حال آنمرد سوخت روز دیگر صبح زود گفتم بروم و او را از جواب نامه اطلاع دهم و امر کنم او را بصبر و شکیبائی چون بدر زندان رسیدم دیدم پاسبان زندان و لشکریان و مردمان بسیاری به سرعت تمام گردش میکنند و جستجو مینمایند گفتم مگر چه خبر است گفت آنمردی که ادعای نبوت میکرد و در زندان حبس بود دیشب مفقود شده و هیچ اثری از او نیست نمیدانم بزمین فرو رفته یا مرغ هوا او را ربوده علی بن خالد گفت فهمیدم که حضرت امام محمد تقی (ع) با عجاز او را بیرون برده است و من در آنوقت زیدی مذهب بودم چون این معجزه را دیدم امامی مذهب شدم.

باز در کتاب بصائر الدرجات علت قتل معلی بن خنیس را چنین گوید که امام صادق علیه السلام فرمود روزی او را در مدینه متأثر دیدم

گفت مدتی است باشتیاق زیارت شما از کوفه به مدینه آمده‌ام و دلم برای زن و بچه‌ام تنگ شده دستی به چشمش کشیدم پس از ساعتی دیگر باز دست بردیده‌اش گذاردم گفت در مرتبه اول خانه و اهل بیت خود را در کوفه زیارت کردم و از انس با آنها دلم خوش و غصه‌ام مرتفع گردید مرتبه دیگر که دست بر چشمم نهادید خود را در حضور شما می‌بینم گفتم اینگونه مقامات و قدرت و اراده ما را برای هر نا اهل و نا کسی بازگو مکن سفارش مرا عملی نکرد و هر جانشست آن قصه را اشاعه داد تا بگوش حاکم وقت رسید او را گرفتند و کشتند از امثال و نظائر این داستانها زیاد است و علامه ممقانی صاحب رجال موارد متعددی از این قبیل قضایا را در کتاب خود آورده و در نتیجه اکثر از روایت و ناقلین حدیث را که نسبت غلو بآنها داده و باین سبب آنها را تضعیف کرده‌اند توثیق و تقویت نموده از این اتهام تبرئه می‌کند و با اسناد و مدارک متقن و اقامه شواهد از زبانها و کتابهای سایر دانشمندان مهم علم رجال بشبوت میرساند که اغلب بلکه تمام این محدثین و اصحاب جلیل القدر ائمه که متهم بغلووند مردانی مؤمن و عادل و پاک نهاد و معتدل در عقیده‌اند و اکثر مطالبی که در آنروزها دلیل بر غالی بودن گوینده یا نویسنده آن بوده امروز جزء ضروریات مذهب و لوازم عقیده هر شیعه امامی است.

یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین کس از راویان و اصحاب ائمه که متهم بغلو گردیده همین معلی بن خنیس رضوان الله علیه میباشد که امام صادق (ع) او را بسیار دوست میداشت و از مرگ و شهادتش سخت ناراحت گردید و قاتلش را نفرین کرد و دستور قصاص و مجازات داد و علت نسبت دادن او را بغلو همان معجزه مزبور و امثال

آن بود که سبب شهادتش را بدست عناصر گمراه و بی ایمان نیز فراهم کرده است .

نتیجه بحث

از آنچه تا کنون در این زمینه نقل شد این نتیجه بخوبی بدست میآید که منظور و مقصود از غلو یکه مورد منع و نهی قرار گرفته آنستکه کسی امام یا پیغمبر را فاعل با ذات در اجراء و اداره امور عالم بداند و وساطت و نیابت آنانرا از جانب خدای سبحان منکر باشد و حضرت احدیت را از کار برکنار انگارد و یا نستعین بالله اولیاء را با خدا شریک بشمارد آنها و خدا را مجموعاً و مشترکاً مدیر و مجری کارهای جهان پندارد که اینها سراسر کفر و شرك و الحاد است و همان غلو حقیقی است که جمعی در حیات و زندگانی حضرت علی (ع) و گروهی تا کنون نیز درباره آن حضرت باین عقیده باقی هستند و تماماً نجس و کافر و مشرکند خدا و پیغمبر و امامان از آنها بیزارند و در آخرت بسختترین و شدیدترین عذاب و عقاب گرفتار خواهند بود چنانکه در دنیا هم متذکر و یاد آور شدیم که امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام آنانرا با آتش مجازات فرمود آری این پندار غلط که کسی امام یا پیغمبر را فاعل با لذات و مستقل در اجراء و اداره امور عالم بداند عبارت از همان تفویض است که در اول این فصل گفته شد و هم اکنون بطور مشروح و مفصل معنای آن را بیان و بطلان آنرا اثبات مینمائیم .

تفویض و معنای آن و عقیده مفوضه

همانطوری که علامه مجلسی قدس سره در بحار الانوار جلد ۲۵ چاپ جدید چنانکه نقل شد میزان وضابطه اساسی برای تشخیص و جدا ساختن غلو از اعتقاد صحیح بدست داده بود در همان جلد در صفحه ۳۴۷ میزان وضابطه‌ای نیز برای تمیز معنای صحیح تفویض از غلط آن بیان فرموده است که ذیلا نکاشته می‌گردد .

واما التفویض فیطلق علی معان بعضها مثبت لهم وبعضها منفی عنهم فالاول تفویض امور الخلق الیه من سیاستهم وتادیبهم وتکمیلهم و تعمیلهم و امر الخلق باطاعتهم فیما احبوا و کرموا و فیما علموا وجهة المصلحه فیه و ما لم یعلموا و هذا حق لقوله تعالی ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا .

یعنی تفویض بر چند معنا اطلاق میشود بعضی از آن معانی برای پیشوایان دین و پیغمبر و امامان ثابت است و بعضی دیگر غیر ثابت اما آنچه که ثابت است عبارت است که واگذاری خداوند امور خلق را بایشان که اداره کنند کارهای کشوری مردم را از داخلی و خارجی و تأدیب نمایند و باز بدارند مردم را از زشتیها و تسکیم کنند اخلاق ایشانرا و بیاموزند بآنان علم و حکمت را و مردم را هم امر فرموده است باطاعت و فرمانبرداری از ایشان خواه فرمانشان درباره چیزی باشد که مردم دوست میدانند و خواه در باره چیزی باشد که کراهیت و ناخوش دارند و خواه جهت مصلحت در آن چیز را بدانند و درک کنند یا ندانند این معنی درباره پیغمبر و امامان حق و درست است بدلیل گفته خداوند

متعال که فرموده است آنچه را که پیغمبر بشما امر میکند بپذیرید و از آنچه شما را نهی میکند خودداری کرده و کناره جوئی ننمائید .

و الثانی التفویض فی الخلق والرزق والتربیة والامانة والاحیاء فان قوما قالوا ان الله تعالى خلقهم و فوض اليهم امر الخلق فهم یخلقون و یرزقون و یمیتون و یحیون وهم یفعلون جمیع ذلك بقدرتهم و ارادتهم و هم الفاعلون حقیقة و هذا کفر صریح دلت علی استحالة الادلة العقلية و النقلية و لا یستریب عاقل فی کفر من قال به .

و اما آنچه که منفی و غیر ثابت است برای پیشوایان دین عبارت است از واگذاری خداوند امر خلق و رزق و پرورش و میراندن و زنده ساختن مخلوقات را بایشان همانا گروهی قائلند که خداوند پیشوایان دینی را آفرید و سپس امر خلقت و آفرینش را بایشان واگذار فرمود پس ایشان دیگر انرا میآفرینند و روزی میدهند و میمیرانند و زنده میکنند در حالیکه در تمام این کارها خود مختار و مستقل اند و با قدرت و اراده خود انجام مینمایند این عقیده کفر صریح است که دلائل عقلی و نقلی بر محال بودنش دلالت دارند و هیچ عاقلی در کفر کسیکه باین نوع از تفویض قائل باشد شک و تردیدی نخواهد داشت .

محال بودن تفویض از نظر عقل

مرحوم بحر العاوم قزوینی طاب ثراه در یکی از تألیفات خطی خود بنام رساله اسرار الخواص که بوسیله آقا زاده و الامقامش در اختیار حقیر گذارده شده نگاشته است که عین عبارات و کلمات آن بدون تصرف و تغییر و کم و زیاد نمودن در اینجا مینگارم .

ممکن قائم است بایجاد الهی بقیام صدوری مانند صورت قائم در مرآت و آئینه باشراف مقابل که مدام بقاء از مدد مقابله مستغنی نیست و وجوب چیزی باین معنی که غنی بالغیر است در تمام آنات وجودش منافاتی با فقر ذاتی ندارد و عبارت جامعه فقر در عین غناء است .

و حاصل مقصود اینست که ممکن هیچگاه غنی بالذات نمیتواند شد چنانکه واجب ابداً فقیر بالذات نمیگردد و گرنه لازم آید که ممکن منقلب بواجب و واجب متحول بممکن شود و این از اشنع محالات است و از این تحقیق ظاهر گردید بطلان عقیده مفوضه که میگویند پس از اینکه حق تعالی محمد و آلش صلوات الله علیهم اجمعین را خلق فرمود امر وجود را یکباره بدیشان تفویض نمود بنحویکه از برای حضرت خویش کاری بسجائی ننهاد چه این عقیده علاوه بر اینکه شرك باطلی است تعقل آن درباره ممکن ماخلوق ممکن نیست زیرا که مقتضای حاجت آن بموجد و مؤثر در بدایت امر باقی و غیر مرتفع است و بسبب ایجاد غیر آنرا در آن مخصوص بواجب بالذات انقلاب نمیاید مانند شعاع که بلاحاط صدور آن از اشراق شعله ای که نظیر فعل صانع است بشعله منقلب نمیگردد بلکه پیوسته شعاع از شعله ای که صدور یافته محتاج باستمداد وجود است و آنرا بدون این استناد بقاء و دوامی نیست صحیح است در بیان مشئون آن وجود نورانی مشعشی که پیش از تمام ممکنات خداوند او را آفریده در کمال نورانیت بمثابه ای جلوه داده که در عالم امکان نوری اتم و اکمل از نوریت او ممکن نیست گفته شود او است وجه الهی که اولیاء بدو متوجه اند و ید الهی که باسطه است در منع و عطا و نفس الهی که قائم است در او بستن و عین الهی که

هر که او را شناخت اطمینان یافت و اذن الهی که از برای اصوات سائلین و اعیه است و باب الهی که تمامی حوائج عائلین از او عطا میشود و لسان الهی که مترجم عنه است بر جمیع امم و جنب الهی که مفرط در او نادم است و میزان الهی قویم که کلیه اعمال بدو سنجیده میشود و صراط الله مستقیم که بلحاظ و قوفش بر اس نقطه اعتدال موصل است سالکین خود را بدار الوصال بنا بر این مفرط در مقام و مرتبت حضرت وی چون غالی مارق و مفرط در آن مانند قالی زاهق و لازم مرادو یعنی مقتصد مثل عالی موالی لاحق است.

لیکن باید دانست که آنوجود نورانی با تمام صفات کمالیه معنویه و صوریه اش مستقل و قائم بنفس و غنی بالذات نمیتواند بود که العیاذ بالله خدا گردد و امور نیز بدو تفویض نمیشود مانند وکیل که در نتیجه با خدا شریک در خدائی شده و حضرت حق از ملک و مملکت معزول و ممکن بواجب بی نیاز از مؤثر انقلاب یابد بلکه بحدی واقف است که حقتعالی در باره اصحاب کهف فرماید .

و تحسبهم ایقاظا و هم ر قود و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال .
 بدین معنی که ذات وی نسبت بامر الله النافذ چنانکه گفتیم صورتیرا مانند در مرآت که با شراق شاخص مقابل قائم و لایزل بمدد ایجاد نیازمند است و تمامی کمالات وی اولاً و بالذات خدایرا میباشد و آنوجود مقدس را بلحاظ صفای ذات و قابلیت رتبه و مقام محلیت و خزانهداری کمالات مزبور است که غیر ویر الیاقوت آن نیست و بدون اینکه مشارکت یا تفویضی لازم آید نسبت آنها بوی نیز صحیح است نظر اینکه افعال صادره از انسان منسوب میباشد بجوارح وی از دست . زبان . گوش .

قلب - جنب - اسم - صفت - علامت - باب - حجاب - نور - برهان - عیب علم معدن حکمت - وعاء مشیت - محل معرفت حضرت وی عز شانه می باشد فمن اطاعه فقد عطاء الله ومن عصاه فقد عصى الله ومن عرفه فقد عرف الله ومن جهله فقد جهل الله و من اعتصم به فقد اعتصم بالله و علت تکلیف و مأموریت اشعه بمعرفت آن وجود مقدس نورانی اینست که تمامی آنها فروع و بند و هیچ راهی بدر بار الهی جز از جهت آن سراج منیر ندارند فمن اراد الله بدء به ومن وحده قبل عنه و من قصده توجه الیه .

آنچه که در این زمینه از استدلال و تحقیقات عالم بزرگوار و دانشمند عالم مقدار نامبرده بدست آمد اینست که تفویض بدون تردید محال و غیر ممکن خواهد بود بدلیل آنکه تفویض چند تالی فاسد دارد که بیکمی از آنها در استدلال مذکور اشاره شده است و آن انقلاب واجب بممکن و ممکن بواجب است که بگفته معظم له از اشنع محالات است . دوم قائل شدن به تعطیل در عمل برای خداوند سوم اعتقاد بعبجز و ناتوانی پروردگار در امور چهارم سلب قدرت نمودن از ذات مقدس حقیقتعالی . گرچه همین توالی فاسده و اشکالات عقلی برای ابطال تفویض کافی است اما آیات و اخبار هم در این باره زیاد است که برخی از آنها را از باب نمونه متذکر و یاد آور میشویم .

ابطال آیات قرآن تفویض را

از جمله آن آیات آیه ۶۹ سوره مبارکه مائده (۵) است که در مذمت یهود نازل شده است . و قالت الیهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم

ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء یعنی یهود گفتند دست خدا بسته است مغلول باد دستهای آنان بلکه دودست خدا گشاده است (یعنی قدرت و رحمت او) و هر نوع که بخواهد انفاق میکند.

و در آیات دیگر بطور صریح موضوع خلق و احیاء و اماتہ و رزق سایر امور را که از مادیات است بذات پاك خداوند نسبت میدهد.

ابطال اخبار و احادیث تفویض را

و اما اخبار از آن جمله است آنچه را که مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه در بحار الانوار جلد ۲۵ چاپ جدید در صفحه ۳۲۸ بوسیله یا سر خادم از امام رضا (ع) نقل فرموده است که یا سر گوید قلت للرضا (ع) ما تقول فی التفویض فقال (ع) ان الله تبارك و تعالی فوض الی نبیه امر دینه فقال ما اتيكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا . (سوره ۵۹ حشر آیه ۷) و اما المخلق و الرزق فلا ثم قال ان الله عز و جل خالق كل شیئی و هو يقول الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم یحییکم هل من شر کائکم من یفعل من ذلکم من شیئی سبحانه و تعالی عما یشر کون . (سوره مبارکه روم آیه ۳۹)

یعنی یا سر خادم گفته که با امام رضا (ع) عرض کردم چه میفرمائی در باره تفویض فرمود خداوند عز و جل امر دین خود را به پیغمبرش و اگذار فرمود و بمردم امر فرمود و دستور داد که امر و نهی فرستاده او را بگیرند و بر طبق آن عمل کنند و اما آفرینش و روزی دادن را به پیغمبرش و اگذار نفرمود پس فرمود خداوند عز و جل آفریننده هر چیزی است و در قرآن فرموده است آنکس که شمارا آفریده و روزی میدهد و می میراند و سپس

زنده میسازد خداست آیا شریکانی که برای خدا قرار داده اید قدرت بر انجام چنین کارهایی دارند منزه است خداوند از آنچه که برایش شریک قرار میدهند .

و در صفحه ۲۷۰ بنقل از خصال نگاشته است که قال امیر المؤمنین (ع) ایا کم والغلو فینا قولوا اناعبد مر بوبون وقولوا فی فضلنا ماشئتم یعنی امیر المؤمنین (ع) فرموده است که اجتناب و پرهیز کنید از غلو درباره مازینهار که ما را خدا بدانید بلکه ما را بندگان پرورده خداوند بشناسید و بجز مقام الوهیت و خدائی هر چه میخواهید در فضیلت ما بگوئید.

و در صفحه ۲۷۴ نیز از امیر المؤمنین (ع) نقل نموده که قال (ع) لاتجاوزوا بنا العبودیة ثم قولوا ماشئتم ولن تبلغوا وایا کم والغلو کغلو النصاری فانی بری من الغالین . یعنی امیر المؤمنین (ع) فرموده است از مقام بندگی ما تجاوز نکنید و ما را خدا ندانید سپس هر چه در وصف ما بگوئید کوتاهی در حق ما نموده و بآن توصیفی که شایسته و سزاوار مقام ما است هرگز نخواهید رسید و از غلو به پرهیزید که ما را خدا بدانید چنانکه نصاری عیسی را خدا دانستند همانا که من از غالیان بیزارم.

و در صفحه ۲۷۹ بنقل از بصائر الدرجات بچند واسطه از امام صادق علیه السلام چنین نوشته است که عن اسماعیل بن عبد العزیز قال قال ابو عبد الله (ع) یا اسماعیل ضع لی فی المتوضاء ماء قال فقم فوضعت له قال فدخل قال فقلت فی نفسی انا اقول فیه کذا و کذا و یدخل المتوضاء یتوضاء قال فلم یلبث ان خرج فقال یا اسماعیل لا ترفع النباء فوق طاقته فینهدم اجعلوا نامخلوقین وقولوا فینا ماشئتم فلن تبلغوا . یعنی اسماعیل بن عبد العزیز گفته است که امام ششم (ع) بمن فرمود آبی در مستراح برای

من بگذار گوید برخاستم و دستور حضرتش را اجراء نمودم هنگامیکه داخل آن محل شد با خود گفتم من میگویم امام چنین و چنان است و حال آنکه او هم مانند دیگران برای قضای حاجت میرود و تطهیر میکند طولی نکشید که آنسرور بیرون آمد و فرمود ای اسماعیل بنا را ما فوق طاقتش بالامبر که خراب میگردد ما را مخلوق خدا قرار دهید و سپس هر چه میخواهید درباره ما بگوئید که هرگز نمیتوانید آنچنانکه باید و شاید ما را توصیف نمائید.

و در صفحه ۲۸۳ بنقل از بصائر الدرجات بچند واسطه از کامل تمار از امام صادق (ع) چنین مینویسد که قال كنت عنه ابي عبد الله عليه السلام ذات يوم فقال لي يا كامل اجعل لنا ربانوئب اليه و قولوا فينا ماشئتم قال قلت نجعل لكم ربانوئب اليه و نقول فيكم ماشئنا قال فاستوى جالسائهم قال و عسى ان نقول ما خرج اليكم من علمنا الا الفامعطوفة اي نصف حرف كناية عن نهاية القلة فان الالف بالخط الكوفي نصفه مستقيم و نصفه معطوف هكذا (L).

يعنى كامل تمار گوید که روزی در محضر امام صادق (ع) بودم بمن فرمود ای کامل برای ما خدائی قرار ده که باو توجه کنیم دیگر هر چه میخواهید در فضیلت ما بگوئید از روی تعجب گفتم برای شما خدائی قائل شویم که باو توجه کنید و دیگر هر چه میخواهیم بگوئیم حضرت استوار نشست و فرمود که از علم ما بشما نرسیده است جز الف معطوفه يعنى نصف حرف که کنایه از نهایت کمی است زیرا الف بخط کوفی نصفش مستقیم و نصف دیگرش معطوف اینچنین که علامت گذارده شد. (L) و نیز در کتاب الزام النواصب در موضعی از نسخه اول خطبة البیان حضرت

امیر المؤمنین (ع) فرموده است.

معاشر الناس کانی بطائفة منهم یقولون ان علی بن ابی طالب یعلم الغیب و هو الرب الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیئی قدیر کذبوا رب الکعبة ایها الناس اجعلوا نامر بوبین و قزلوا فینا ماشئتم.

یعنی ای گروه مردمان گوئی طایفه ای را مینگرم که بعضی از ایشان میگویند که علی ابن ابیطالب عالم است بغیب و اوست پرورگار یکه مردگان را زنده میکند و زنده ها را میمیراند و اوست که بر هر چیزی توانا است سوگند به پروردگار کعبه که دروغ میگویند ای مردم ما را مخلوق و پدیدۀ قرار دهید دیگر هر چه میخواهید در باره ما و فضیلت ما بگوئید. و مرحوم کلینی قدس سره در کافی از سدید روایت فرموده که گفته است .

قلت لابی عبد الله (ع) ان قومایزعمون انکم الهة یتلون علیها بذالك قرآن و هو الذی فی السماء الله و فی الارض الله. سورة مبارکه زخرف ۴۳ آیه ۸۴ فقال یا سدید سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هولاء بری و بری الله منهم و رسوله ما هولاء علی دینی و لاعلی دین آبائی و الله لایجمعننی الله و ایاهم یوم القیامة الا و هو ساخط علیهم تا آنجا که سدید میگوید قلت فما انتم قال نحن خزان علم الله نحن تراجمه امر الله نحن قوم معصومون امر الله تبارک و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و فوق الارض .

یعنی سدید گوید با امام صادق (ع) عرض کردم گروهی گمان میکنند که شما خاندان عصمت و طهارت خدائید و آیه ای از قرآن هم میخوانند و شاهد عقیده خود قرار میدهند و آن آیه این است و اوست آنکسی که در

آسمان خداست و در زمین خداست امام صادق (ع) فرمود ای سدید گوش و چشم و ساختمان و جود و پوست و گوشت و خون و مویم از این طایفه بیزار است و خدا و پیغمبرش نیز از اینها بردین من و پدران من نیستند سوگند بخدا که روز قیامت مرا و ایشانرا خداوند با هم جمع نمیفرماید جز آنکه برایشان غضب ناک است سدید گوید عرض کردم پس شما واجد چه مقامی هستید فرمود ما خزینه و گنجهای علم الهی و ترجمههای فرمان خداوندی و دارندگان ملکه عصمت هستیم که خدا مر بطاعت و نهی از معصیت ما فرموده است و ما ئیم حجت بالغه بر هر کس که در آسمان و بالای زمین است .

اشکال و جواب از آن

اگر کسی بگوید که این اخبار و احادیث مذکوره راجع به نفی و نهی از غلو درباره پیشوایان دین عز صدور یافته است و ربطی ببطلان تفویض ندارد بنابراین نمیتوان برای ابطال تفویض باینگونه اخبار استناد و استشهاد کرد جواب میگوئیم صحیح است که این اخبار ظهور بلکه تصریح دارد به نفی و نهی از غلو درباره امامان لکن تفویض هم بنوبه خود نوعی از غلو است و گذشته از توالی فاسدهای که پیش از این برای تفویض بیان نمودیم تالی فاسد دیگری هم دارد و آن عبارت است از اعتقاد بوجود شریک و تعدد آفریننده و مسلم است که این اعتقاد باطل و موجب کفر و خروج از دین و همچنین غلو روشن و آشکار است پس میتوان برای ابطال تفویض هم بآن اخبار تمسک و استدلال نمود.

مضافاً بر اینکه در خبر اول که بوسیله یا سراز امام رضا (ع) نقل شد تصریح به بطلان تفویض شده است آری وجوب بذات و استقلال در صفات فقط بوجود اقدس الهی اختصاص دارد و مخلوقات را از رتبه الوهیت و لو باندازه یک چشم بهمزدن بهره و نصیبی نیست و مصنوع و مخلوق بهر درجه و مقامی که عالتر از آن متصور نگردد ارتقاء یابد فقر ذاتی و مسکننت امکانی در تمام مراتب بآن وجود محترم و مقدس یار و همدم است و آنی از وی دوری نمی نماید چنانکه خود این خاندان در اخبار گذشته به نفی مقام الوهیت و سلب مرتبه ربوبیت از خود تصریح فرموده اند بنابراین هر چیزیکه بر ربوبیت و خدائی معصومین ماعلیهم السلام دلالت کند یا آنکه ایشان را در الوهیت یا صفات خاصه الهی شرکت دهد پس از احراز قطعیت صدور مانند پاره ای از کلمات امیر المؤمنین حضرت علی (ع) که در طی بعضی از خطب آنحضرت دیده میشود حتماً موافق قواعد مقرره تاویل باید آنرا تاویل و توجیه نمود و جز این مرحله اخبار دیگری که در فضائل و شئون و مراتب آن بزرگواران عز صدور یافته بهر مرتبه ای که بالغ باشد هیچگونه مانع و رادعی از قبول و پذیرش آنها نداریم و باید مضامین جملگی را با کمال شوق و شغف از جان و دل تصدیق نموده و در خزانه قلب جایگزین سازیم.

نتیجه بحث

نتیجه ای که از این بحث گرفته میشود اینست که شیعه گذشته از اینکه خود قائل بتفویض نیست و عقلاً و نقلاً هم تفویض را باطل و محال و اعتقاد بتفویض را موجب کفر و خروج از دین میدانند همچنانکه ما از

نظر منطق عقل و نقل بطلان و محال بودن تفویض و خروج از دین و کفر معتقد بآنرا اثبات نمودیم. اما کوتاه نظران و مفرطین که پیغمبر و امامان خود را نیک نشناخته و آنوجودات مقدسه را چون دیگر کسان انگاشته اند اوصاف ممیزه ایشانرا بمجرد دیدار در اخبار و یا شنیدن از اخبار بدون فکر و تأمل و دقت نظر از صفات خاصه الهیه پنداشته و لب از خشم گزیده و چین برجبین افکنده راوی و ناقل و معتقد و قائل بآن اوصاف را بغلو و یا تفویض و فساد عقیده نسبت داده اند .

فراموش نگردد که در اول این فصل معتقدین بائمه را بسه دسته تقسیم کردیم یکدسته مفرطین (تندروها) مانند غلات و مفوضه که عقیده آنها را بتفضیل بیان کردیم و بطلان آنرا بابرهان عقلی و نقلی ثابت نمودیم دسته دوم مفرطین (کندروها) که اینک وقت آن است که عقیده اینانرا بیان کرده و بابطال آن پردازیم .

مفرطین کیانند

همانطوریکه در اول این فصل هم تعریف نمودیم مفرطین کسانی هستند که از معرفت و شناسائی ائمه علیهم السلام عقب مانده و آن بزرگوارانرا به هیچ وجه در امور و حوادث کونیه دخیل و مؤثر نمیدانند و تمام اخبار و احادیثی را که در زمینه مدخلیت و تأثیر داشتن آنان در امور جهان و جهانیان عز صدور یافته خواه صحیح و خواه ضعیف انکار و طرح نموده و از روایات غلات و مفوضه شمرده اند (درلسان اخبار و احادیث از مفرطین بتالین و مقصرین هم تعبیر شده است) چنانکه امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) در نهج البلاغه فرموده است.

بنایلحق التالی والینایجیئی الغالی.

یعنی هر کس در معرفت ما عقب مانده بایستی سعی کند به ما برسد
و هر کس جلو رفته باید بعقب باز گردد.

و مرحوم بحر العلوم رحمه الله از عوالم نقل فرموده است که جابر
میگوید بامام باقر (ع) عرض کردم مقصرین کیانند فرمود.

الذین قصرُوا فی معرفة الاثمه و معرفة ما فرض الله من امره و
روحه قلت یاسیدی و ما معرفة روحه قال ان يعرف کل ما خصه الله بالروح
فقد فوض الیه امره یخلق باذنه و یحیی باذنه و یعلم ما فی الضمائر و یعلم
ما کان و ما یکون الی یوم القیامه و ذلك ان هذا الروح من امر الله فمن
خصه الله بهذا الروح فهو کامل غیر ناقص یفعل ما یشاء باذن الله و یرجع به
المشرق الی المغرب باذن الله فی لحظة واحدة و یرجع به الی السماء و
ینزل به الی الارض و یفعل ما شاء و اراد .

یعنی مقصرین کسانی هستند که درباره معرفت ائمه و پیشوایان و
آنچه که خداوند از روح و امرش واجب فرموده کوتاه آمدند جابر
میگوید عرض کردم آقای من معرفت روح چیست امام فرمود هر کس
را که خداوند مخصوص گردانیده است باین روح بتحقیق و اگذار فرموده
است با و امرش را که میآفریند باذن او و زننده میگرداند باذن او و میداند
آنچه که در دلها پنهان است و میداند آنچه که بوده و خواهد بود تا روز
قیامت و دلیلش اینست که این روح از امر خداست پس هر کس که
مخصوص باین روح گردد کامل و غیر ناقص است هر چه بخواهد انجام
میدهد باذن خدا و در یک لحظه از مشرق بمغرب میرود باذن خدا و
بآسمان بالا میرود و بزمین فرود میآید و هر چه که اراده کند بجای آورد

ظاهراً جابر خواست اطمینان کامل حاصل نماید از قرآن مجید برای بیان روح و تخصیص یافتن او از حق تعالی به پیغمبر (ص) دلیل طلبداشت فرمود این آیه کریمه سوره شوری ۴۲ آیه ۵۲ .

و کذالك او حینا لیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نوراً نهدی به (۱) من نشاء من عبادنا (وقوله تعالی اولئک کتب فی قلوبهم) (۲) الایمان وایدهم بروح منه

(۱) یعنی همچنین وحی فرستادیم بتو روحی از امر خود نبودی که بدانی چیست کتاب و نه ایمان و لکن گردانیدیم آنرا نوری که هدایت میکنیم بآن آنرا که خواهیم از بندگان خود. (۲) یعنی آن گروه را نوشت در دلهایشان ایمان و قوت داد ایشان را بروحی از آن .

بیان پنج روح

مرحوم ملا نظر علی طالقانی رحمه الله در کشف الاسرار مینویسد مطابق اخبار قطعی که در اصول کافی و غیر آن مذکور است و بمقتضای عقول ارواح پنج است اول روح حرکت که لازمه پست ترین حیوانات است اگرچه کرم خراطین باشد و لکن او را شهوتی و قوتی نیست دوم روح شهوت که قوه جماع و تولید و تناسل باشد و لکن او را قوتی نیست سوم روح قوت که علاوه بر دو روح سابق او را قوتی است و طاقت بار کشیدن دارد و چون حمار و گاو و استر و اسب و شتر و نحو اینها و این منتهای معراج حیوانات است و از این مقام بالاتر نتواند رفت و در هر یک از این سه مقام انواع بسیاری از حیوانات داخل اند چهارم روح ایمان که مخصوص مؤمنین و مسلمین است و کفار این روح را

ندارند و همان سه روح حیوان را دارند چنانچه خداوند فرموده است
 اولئك كلا نعام بل هم اضل سبيلا و لازمه این ارواح سهو و اشتباه و غفلت
 و خطا و مخالفت و مزج طاعت و معصیت است پنجم روح القدس یعنی
 روح پاک از سهو و خطا و نسیان و اشتباه و منزّه از هر بدی و گناه چه
 صغیره و چه کبیره چه عمداً و چه خطأً و این روح مخصوص معصومین
 است . که بجهت این روح متحمل بار نبوت و خلافت گشتند و دست
 و سوسه شیطان بدامن جلال ایشان نمیرسد و سهو و اشتباه و گناه دامن گیر
 ایشان نمیشود و لهذا مسلط اند بر همه طبقات مطیع و منقاد ایشانند چنانچه
 همه حیوانات مطیع انسان است و صاحب روح قوت بر دیگران غالب
 و روح شهوت بر سایرین قاهر است.

روایتی در بیان مقامات و مراتب وجودی اولیاء

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در جلد ۲۵ بحار چاپ جدید
 صفحه ۱۶۹ روایت مفصلی بوسیله طارق بن شهاب از امیر المؤمنین (ع)
 نقل فرموده است و نگارنده بجهت اختصار قسمتی از آنرا که مورد
 نظر است در اینجا نقل مینماید.

باطارق الامام كلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله
 و آية الله يختاره الله و يجعل فيه ما يشاء و يوجب له بذلك العهد على
 جميع عباده فمن تقدم عليه كفر بالله من فوق عرشه فهو يفعل ما يشاء و
 اذا شاء الله شاء و ينصب له عمود من نور من الارض الى السماء يرى فيه

اعمال العباد و علم الضمير و يطلع على الغيب و يرى ما بين المشرق و
 المغرب فلا يخفى عليه شئ من عالم الملك و الملكوت و يعطى منطق
 الطير عند ولايته الامام هو الشمس الطالع على العباد بالانوار فلا تناله
 الايدي و الابصار و اليه الاشارة بقوله تعالى فلمله العزة و لرسوله و للمؤمنين
 و المؤمنون على و عترته فالعزة للنبي و للعترة و النبي و العترة لا يفرقان
 فى العزة الى آخر الدهر فهم رأس دائرة الايمان و قطب الوجود و سماء
 الجود و شرف الوجود و مقزع العباد فى الدواهي لا يوجد له مثل و
 لا يقوم له بديل فمن ذابنا معرفتنا او يعرف درجتنا او يشهد كرامتنا
 او يدرك منزلتنا حارت الالباب و العقول و تاهت الافهام فيما اقول
 تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء و كملت الشعراء و خرس البلقاء و
 لكنت الخطباء و عجزت الفصحاء و تواضعت الارض و السماء عن وصف
 شأن الاولياء و هل يعرف او يوصف او يعلم او يفهم او يدرك او يملك من
 هو شعاع جلال الكبرياء و شرف الارض و السماء جل مقام ال محمد (ص)
 عن وصف الواصفين و نعت الناعتين و ان يقاس بهم احد من العالمين
 كيف و هم الكلمة العليا و الامام يا طارق بشر ملكى و جسد سماوى
 و امر الهى و روح قدسى و مقام على و نور جلى و سر خفى فهو ملك
 الذات الهى الصفات زائد الحسنات عالم بالمغيبات خصاً من رب العالمين
 و نصاً من الصادق الامين خلقهم الله من نور عظمتهم و ولاهم امر مملكته
 فهم سر الله المخزون و اولياؤه المقربون و امره بين الكاف و النون الى
 اله يدعون و عنه يقولون و بامرهم يعملون و السموات و الارض عند الامام
 كيدته من راحته يعرف ظاهرها من باطنها و يعلم برها من فاجرها و رطبها
 و يا بسها لان الله علم نبيه علم ما كان و ما يكون و ورث ذلك السر المصون

الاولياء المنتجبون و من انكر ذلك فهو شقى ملعون يلعنه الله و يلعنه
 اللاعنون و كيف يفرض الله على عبادة طاعة من يحجب عنه ملكوت
 السموات و الارض و ان الكلمة من آل محمد (ص) تنصرف الى سبعين
 و جها و كل ما فى الذكر الحكيم و الكتاب الكريم و الكلام القديم من
 آية تذكر فيها العين و الوجه و اليد و الجنب فالمراد منها الواسى لانه
 جنب الله و وجهه الله يعنى حق الله و علم الله و عين الله و يداله فهم الجنب
 العلوى و الوجه الرضى و المنهل الروى و الصراط السوى و الوسيلة
 الى الله و الوصلة الى عفوه و رضاه و فضل الله و رحمة و مبدء الوجود
 و غاية و قدرة الرب و مشيته و ام الكتاب و خاتمه و فضل الخطاب و
 دلالة و خزانة الوحي و حفظته و آية الذكر و تراجمته و معدن التنزيل و
 نهايته و الاسرار الالهية المودعة فى الهياكل البشرية و ان العرش لم يستقر
 حتى كتب عليه بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله (ص) على ولى الله
 صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين .

يعنى اى طارق امام كلمه خدا و حجت خدا و وجه خدا و نور
 خدا و حجاب خدا و آيت خدا است كه انتخاب فرموده است او را و
 قرار داده است در وجود او آنچه كه بخواهد و بهمين جهت واجب
 ساخته است اطاعت او را و لايت بر تمام خلق داده است او را پس امام
 ولى خدا است در آسمانها و زمين و خداوند عهد و پيمان گرفته است
 بولايت امام از تمام خلقش پس كسيكه پيشى بگيرد بر امام بخداوند
 بزرگ كافر شده پس امام هر چه بخواهد انجام ميدهد و آنگاه كه خدا
 بخواهد امام ميخواهد عمودى از نور برايش نصب شده است از زمين
 تا آسمان كه اعمال بندگان را در آن عمود مى بيند و ميداند پنهانى را و

از غیب آگاه است و میان مشرق و مغرب رامی بیند چیزی از عالم ملک و ملکوت بر او مخفی و پوشیده نیست منطق و زبان پرندگان را میداند امام خورشید فروزان است بر بندگان نه دست کسی باو میرسد و نه چشمی میتواند او را در خود جای دهد و بهمین معنی خداوند متعال اشاره فرموده است که عزت برای خدا و رسول خدا و مؤمنین است و مؤمنون حضرت علی (ع) و خاندان او است پس عزت برای پیغمبر و خاندان پیغمبر است که از یکدیگر جدا نمیشوند تا پایان روزگار ایشانند نقطه مرکزی دایره ایمان و قطب وجود و آسمان جود و شرف موجود پناگاه بندگان در سختیها مثل ومانندی برای امام یافت نخواهد شد کی است که بتواند بکنه معرفت ما برسد یا درجه ما را بشناسد یا بزرگواری ما را مشاهده کند یا منزلت ما را درک کند عقلها و فهمها کوتاه و خردمندان حیران و بزرگان کوچک و دانشمندان قاصر و شعرا و امانده و بلغاء لال و خطبا کنند زبان و فصحاء ناتوان و زمین و آسمان فروتر از آنند که توصیف کنند مقام اولیاء را آیا شناخته میشود و یا توصیف میشود یا دانسته و فهمیده میشود یا درک میشود کسیکه شعاع جلال کبریاء و شرف زمین و آسمان هست مقام آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بزرگتر از وصف و اصفین و نعت نعت کنندگان است هیچ کس را نمیشود با ایشان مقایسه کرد چگونه امکان دارد و حال آنکه ایشان کلمه علیای پروردگارند امام ای طارق بشر ملکی و فرشته‌وش و جسد آسمانی و امر الهی و روح قدسی و مقام عالی و نور جلی و آشکار و سرخفی و پنهان است پس امام الملك الذات الهی الصفات زائد الحسنات عالم بالمغیبات است که مخصوص است از طرف پروردگار و منصوص است از طرف

پیغمبر صادق و امین آفریده است خداوند ایشانرا از نور عظمتش و والی ساخته است ایشانرا بر امر و تدبیر و اداره مملکتش پس ایشان سرمخزون خدا و اولیاء مقربون و امر خدا بین کاف و نون اند که بسوی خدا میخوانند و از طرف او سخن میگویند و بفرمان او عمل میکنند و آسمان و زمین در نزد امام مانند گودی کف دست او است که میشناسد ظاهرش را از باطنش و نیکویش را از بدش و تشخیص میدهد تر و خشکش را زیرا که خداوند تعلیم فرموده است به پیغمبرش علم آنچه که بوده و خواهد بود و این علم را جانشینان برگزیده اش بارث بردند هر کس این مقامات را انکار کند البته شقی و بد عاقبت و از رحمت خدا دور است خدا و خلق خدا او را لعنت میکنند چگونه خداوند واجب میکند اطاعت کسی را که ملکوت و باطن آسمانها و زمین بر او مخفی و پوشیده باشد همانا کلمه از آل محمد (ص) بهفتاد وجه منصرف میشود و هر چه که در ذکر حکیم و قرآن کریم و کلام قدیم از آیه که در آن عین و وجه وید و جنب ذکر شده باشد مراد و مقصود از آنها ولی است زیرا که ولی جنب الله و وجه الله یعنی حق الله و علم الله و عین الله و ید الله است پس ایشانند جنب علی و وجه رضی و محل سیراب شدن و صراط مستقیم و وسیله بسوی خدا و واصل شدن بعفو و بخشش و رضا و خوشنودی و فضل و رحمت خدا و مبدء وجود و غایت آن و قدرت رب و مشیتش و ام الکتاب و خاتمه اش و فصل خطاب و دلالتش و خزینه وحی و حافظین وحی و آیه ذکر و ترجمه هایش و معدن تنزیل و نهایتش و اسرار الهیه که و دیعه نهاده شده در هیكل های بشریه و همانا عرش استقرار نیافت تا اینکه بانور بر آن نوشته شد نیست معبود بحقی جز خدا

و محمد (ص) رسول خدا است و علی (ع) ولی او است .

اشکالی بروایت طارق بن شهاب و جواب از آن

ممکن است که مفرطین بگویند روایت طارق بن شهاب از روایات
ضعاف و غلات است و سندیت ندارد.

گوئیم که اولاً روایت طارق از روایات ضعیف و غلات نیست
بلکه از روایات صحیح و معتبره و مأثوره است و اینهم بنوبه خود
یکی دیگر از اشتباه کاریها و عوام فریبی های شما است و ثانیاً بفرض که
بگفته شما از روایات ضعیف باشد ضعف سندش بزیارت جامعه کبیره
منجبر است .

زیارت جامعه کبیره صحت مضامین آنرا تأیید و تعزید و امضاء
میکند .

باز ممکن است بگویند که زیارت جامعه هم خود از حیث سند
ضعیف و مخدوش است چگونه میتوان بآن استناد کرد و گفت که مؤید
و معاضد صحت مضامین حدیث طارق است و ضعف سند آنرا جبران میکند.
گوئیم که زیارت جامعه را مرحوم صدوق در فقیه و عیون از
موسی بن عبد الله نخعی نقل کرده که او از حضرت امام علی النقی الهادی (ع)
خواهش نمود زیارتی با بلاغت و جامعیت باو تعلیم بدهد تا هر یک
از ائمه را بخواهد بتواند بآن وسیله زیارت نماید و حضرت این زیارت
را باو تعلیم فرمود و سند آن از نظر شیوعش در بین علما و عمل قاطبه

بزرگان فقهاء شیعه بر مداومت بآن جای هیچگونه تردیدی در صحت و وثوق بآن باقی نگذاشته و محدث قمی در انوارالبهیه ضمن نقل کلمات حضرت هادی علیه السلام گوید علامه مجلسی درباره زیارت جامعه کبیره فرماید .

انها اصح الزیارات سنداً و افضحها لفظاً و ابلغها معنی و اعلاها شأناً

یعنی جامعه از تمام زیارتها از حیث سند صحیح تر و از نظر لفظ فصیح تر و از جنبه معنی بلیغ تر و از نظر شأن و رتبه عالی تر است . و اینک قسمتی از عبارات آن که دلیل برولایت مطلقه ائمه اطهار است نقل میشود .

و اصول الکرم و اولیاء النعم یعنی شما ائمه ریشه هر کرم و ولی هر نعمت هستید من اراد الله بدء بکم یعنی هر کس بخواهد از خدا رحمتی بگیرد باید بجانب شما آید و از دریچه شما بآن رحمت برسد و این خلاصه ترین کلام در بیان ولایت است . بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الاباذنه و بکم ینفس الهم و بکم یکشف الضر یعنی بسبب شما خداوند فتح باب رحمت و ختم باب رحمت مینماید و مراد آنستکه از بدو خلقت تاموت و فناء عالم تمام امور جهان و جهانیان را بدست شما انجام میدهد و باران را بوسیله شما نازل میکند و بسبب شما است که آسمانرا نگه میدارد از آنکه بر زمین واقع شود و بوسیله شما غمها و ضررها را از بندگان دفع میکند و ظاهراً مراد از وقوع آسمان بر زمین همان تصادف کرات و تصادم آنها بیکدیگر و نزول عذاب است .

صحت زیارت جامعه

باری جملات مذکوره نیز موافق باچندین حدیث معتبر دیگر است که قرینه بر راستی و درستی جامعه میباشد چنانکه در کافی (کتاب التوحید باب النوادر) از حضرت امام صادق (ع) نقل میکنند که فرمود: ان الله خلقنا وصورنا وجعلنا عينه في عباده و لسانه الناطق في خلقه و يده المبسوطة على عباده بالرفقة والرحمة و وجهه الذي يوتي منه و بابه الذي يدل عليه و خزانة في سمائه و ارضه بنا اثمرت الاشجار و اينعت الثمار و جرت الانهار و بنا ينزل غيث السماء و ينبت عشب الارض . يعنى خدا ما را آفرید و صورت داد و ما را چشم خود در میان بندگان خویش قرار داد و زبان ناطق خود گردانید و دست خود ساخت که رحمت او را بر بندگان گسیل دهیم و روی اوئیم که هر کس که بخواد رو باو کند باید رو بما آرد و در رحمت اوئیم و خزینه های او در آسمان و زمینیم بسبب ما درختان باردار میشود و میوه ها میرسد و نه رهای آب جاری میشود و بازان میبارد و گیاههای زمین میروید و درنهم بحار (باب ولادت علی) از موسی بن جعفر علیهما صلوٰة والسلام نقل میکنند که درباره حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) فرمود . و بهما فتح بدء الخلق و بهما یختم الملك و المقادیر يعنى خدا بسبب این دو نور پاك آغاز خلقت نمود و کشور هستی و تقدیر امور را نیز به سبب آنها خاتمه میدهد .

و در خرائج راوندی از داود رقی نقل شد که امام صادق (ع) باو

فرمود اگر ما نبودیم نهرها جاری نمیشد و میوه‌ها نمیرسید و درختان سبز نمیگشت و درانوار البهیة (فصل کسانیکه امام زمان را دیده‌اند) از احمد بن اسحق نقل میکنند که امام عسگری (ع) باو فرمود .

یا احمد بن اسحق ان الله تبارک و تعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم ولا تخلوا الی يوم القيمة من حجة الله علی خلقه به يدفع البلاء عن اهل الارض و به یزال الغیب و به یمخرج برکات الارض یعنی ای احمد بن اسحق خداوند تبارک و تعالی از روزیکه آدم را آفریده تا قیامت هیچگاه زمین را خالی از حجت نگذاشته و نخواهد گذارد که بسبب آن بلا را از اهل زمین دفع کند و باران بوسیله او نازل سازد و برکات زمین را بواسطه او بمردم ارزانی دارد و در کتاب غرر الحکم و در الکلم آمده در حرف باء از حضرت علی (ع) نقل میکنند که فرمود بنا یفتح الله و بنا یختم و بنا یمحو ما یشاء و یثبت و بنا یدفع الله الزمان الکلب و بنا ینزل الغیث فلا یغرنکم بالله الغروره یعنی بسبب ما ابواب خیر گشوده و بسته میشود و لوح محو و اثبات در دست ما است و بسبب ما خداوند زمان شدت را برطرف میکند و باران بسبب ما نازل میشود پس مغرور کننده شما را فریب ندهد و در کافی از ابو حمزه ثمالی نقل میکنند که گفت با امام صادق (ع) عرض کردم آیا زمین بدون امام باقی است فرمود لو بقیة الارض بغير امام لساخت . یعنی اگر زمین خالی از امام گردد فرو میرود . و نیز در آن کتاب از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر (ع) نقل نموده که فرمود لو ان الامام رفع من الارض ساعة لساخت باهلها کما یموج البحر باهله . یعنی اگر یکساعت روی زمین از امام خالی شود اهلس را فرو میبرد چنانکه امواج دریا اهل آنرا در خود غرق میسازد و در همان کتاب (باب

ان الائمة ارکان الارض) احادیثی از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که در باره ائمه فرموده جعلهم الله ارکان الارض ان تمید باهلها یعنی خداوند امامانرا ستونهای زمین قرار داده تا از حرکات ناموزون محفوظ بماند و در کفایة الموحدين (فصل قدرت حق) از بحار از ریاض الجنان از جابر جعفی از حضرت باقر (ع) نقل کرده است که فرمود ای جابر خدا بود و چیزی با او نبود نه معلومی و نه مجهولی ابتداء حضرت محمد (ص) و ما اهل بیت را از نور عظمت خود آفرید و ما زیر اظله خضراء در پیشگاه خدا بودیم در حالیکه نه آسمان و زمین و نه مکان و نه شب و نه روز و نه ماه و نه خورشیدی بود تسبیح و تقدیس خدا میکردیم تا خداوند مکانرا خلق فرمود و نوشت بر مکان لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین وصیه بهایدته و نصرته سپس عرش را آفرید و بر سادات عرش همان کلمه را نوشت آنگاه آسمانها و فرشتگان و هوا و جن و زمین را ایجاد نمود و بر اطراف زمین و آسمانها همان کلمات را نوشت پس ای جابر بسبب ما قائم و پا برجا شده است آسمانها بدون عماد و ستون و مائیم اولین خلق خداوند و اول کسیکه عبادت کرد پروردگار را و در کافی در باب زیاده قبر الحسین (ع) از یونس بن ظبیان نقل میکنند که امام صادق (ع) زیارت حضرت سید الشهداء را باو آموخت و در آن زیارت است من اراد الله بدء بکم بکم یمین الله الکذب و بکم یمین الله عدل الزمان الکلب و بکم فتح الله و بکم یختم الله و بکم یمحو ما یشاء و بکم یثبت و بکم یفک الذل من رقابنا و بکم یدرک الله ترة کل مؤمن یطلب بها و بکم تینت الارض اشجارها و بکم تخرج الارض ثمارها و بکم تنزل السماء قطرها و رزقها و بکم یکشف الله الکرب و بکم ینزل الله الغیث و بکم

تسیخ الارض التي تحمل ابدانکم و تستقر جبالها عن مراسيها .
 یعنی هر که خدا را اراده کند ابتدا بشما میکند بسبب شما
 خداوند دروغها را واضح میکند و زمان شدت را برطرف میسازد و باز
 و بسته شدن درها و محو و اثبات مقدرات بدست شما است و بسبب
 شما بارذلت از گردن ما برداشته شده و خون بیگناهان انتقام گرفته میشود
 بسبب شما درختان روئیده و میوه های زمین ظاهر میگردد و بواسطه شما
 آسمان باران و روزی بندگانرا نازل میسازد و بوسیله شما خداوند
 غمها را زائل میکند و باران رحمت را فرو میبارد و زمین بسبب حمل
 بدنهای شما ثابت و پایرجاست و کوهها بر مقرر خود محکم و استوارند
 اکثر نسخه ها تسیخ بایاء و خاء ضبط شده که بمعنای ثبات و استقرار
 میباشد برخی از نسخه ها نیز بیاء و حاء آمده که مشتق از تسبیح باشد یعنی
 زمینی که حامل شماست به برکت وجود شما تسبیح میگوید و عن که بر
 سر مراسیها است بمعنای علی آمده و اینگونه استعمال شواهد فراوان
 دارد .

اشکال دیگر و جواب آن

اگر مفرطین یعنی (پیغمبر و امام شناسان) باز اشکال کنند که
 قرآن کریم در سوره مبارکه ۳۵ فاطر آیه ۳۹ فرماید ان الله يمسك السموات
 والارض ان تزولا ولئن زالتا ان لمسكهما من احد من بعده .
 یعنی خداست که آسمان و زمین را از زوال و انهدام نگه میدارد و
 اگر منهدم شوند غیر از خدا کسی نیست که آنها را نگاه دارد و در زیارت
 جامعه است : که بکم یمسك السماء ان تقع علی الارض یعنی بسبب شما

است که آسمان را نگه میدارد از آنکه بر زمین واقع شود این جمله از زیارت
 باین آیه کریمه سازش ندارد و این خود دلیل است بر اینکه زیارت
 جامعه از حیث سند ضعیف و مضامینش غیر قابل قبول است و روایاتی
 را که بعنوان قرینه بر راستی و درستی زیارت جامعه ذکر نمودی تاب
 مقاومت در مقابل این آیه را ندارند که تصریح فرموده است خداوند
 آسمان و زمین را از انهدام و خراب شدن نگه میدارد جواب گوئیم که
 در سورة مبارکه روم ۳۰ آیه ۲۴ آسمان و زمین را قائم بامر حق میداند
 و میفرماید و من آیاته ان تقوم السماء والارض بامره .

یعنی از آیات خدا است که آسمان و زمین بامر او پابرجاست
 این آیه مفسر آیه اول است و میرساند نگهداری خدا بوسیله امر اوست
 مقصدیان امر خداوند اولیاء اظهارند چنانکه در جای خود اثبات شده
 است بنابراین در این زیارت که میفرماید بسبب امام آسمان از سقوط
 حفظ میشود حل هر دو آیه شده زیرا فعل امام فعل خداست و بهر يك
 استناد داده شود صحیح میباشد .

و همچنین روایاتی را هم که قرینه بر راستی و درستی زیارت جامعه
 گرفتیم چون موافق بامضمون هر دو آیه است قرینه بود نشان مسلم و
 صحت آنها حتمی و قطعی خواهد بود .

حقیقت ولایت قابل درك نیست

مرحوم بحر العلوم قزوینی طاب ثراه در یکی از تألیفات خطی
 دیگرش بنام مواهب القدسیه این خبر را از کتاب المؤمن حسین بن سعید

اهوازی که مأثور از امام صادق (ع) نقل فرموده است قال (ع) لا تقدر الخلاق علی كنه صفة الله فكذلك لا تقدر علی كنه صفة رسول الله (ص) و كمالا تقدر علی كنه صفة الرسول كذلك لا تقدر علی كنه صفة الامام (ع) و كمالا تقدر علی كنه صفة الامام كذلك لا يقدرון علی كنه صفة المؤمن یعنی امام صادق (ع) فرموده است كه خلاق قدرت بر رسیدن بكنه و حقیقت صفت خدا را ندارند همچنین قدرت شناسائی كنه و حقیقت صفت پیغمبر خدا را ندارند و همچنانكه قدرت بر كنه صفت پیغمبر ندارند قدرت بر شناسائی كنه حقیقت صفت امام ندارند و همانطور كه قدرت بر كنه صفت امام ندارند قدرت بر رسیدن بكنه و حقیقت صفت مؤمن ندارند .

آنگاه در ضمن تحقیقی كه خود در باب ولایت مطلقه فرموده است مینویسد در خاتمه مقال میگوئیم اجمالا دانسته‌ایم كه تمامی شئون و مراتب سامیه معصومین علیهم السلام از ناحیه ولایت ایشان است كه بطور اطلاق دارای آنند ولیكن حقیقت امر ولایت بر احدی مكشوف نیست زیرا كه پس از تصریح امام (ع) بعدم امکان رسیدن بكنه صفات مؤمن محالیت ادراك حقیقت بزرگترین صفات و مناصب رسول و امام (ع) نیازی باستدلال ندارد و معانی مستفاد از اخبار برای ولایت مانند اولی بتصرف بودن و مالکیت و مولویت و معلمیت و انعام و غیر اینها اگر چه جملگی بر اولیای ماصادقند لیكن حقیقت امر را بر ما مكشوف نمیدارند بلکه از قبیل تعبیر بآثار و در ردیف تعاریف رسمیه اند كه هر يك در موردی خاص بار عایت جمیع مناسبات و جزئیات عز صدور یافته و باز علمای اعلام ما رسیده اند و بالجمله کسی را آگاه بحقیقت امر ولایت

میتوان دانست که مفتخر و سرفراز بدان منصب آمده باشد .

نتیجه این بحث

نتیجه ای که از این بحث گرفته میشود اینست که پیغمبر و امامان چون واجد پنجمین روح هم که روح القدس است میباشند چنانکه از روایت جابر استفاده شد و چون کلمه الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله و آیه الله و شمس طالعه بر عباد و قطب وجود و سماء جود و کلمه علماء و الهی الصفات و سر الله المخزون و اولیاء الله مقربون و امر الله و فضل الله و رحمة الله و مبدء وجود و غایت جود و قدرت رب و مشیت خداوند و نظائر آنها هستند همچنانکه از روایت طارق بن شهاب استفاده شد قدرت بر انجام هر کاری باذن خداوند داشته و وجودشان مدخلیت و تأثیر در حوادث کونیة دارد و عهده دار اداره امور جهان و جهانیان بفرمان خداوند بوده و هستند و گروه شیعه بمضامین این روایت و نظائر آنها ملتزم مقاماتی که در آنها برای پیغمبر امامان بیان شده است باور کرده و عقیده مند میباشند .

و بنا بگفته مرحوم بحر العلوم با آنکه تعاریفی که در اخبار برای مقام ولایت شده است تمام تعریف بر رسم است نه تعریف بحد زیرا حقیقت ولایت برای ماقابل درک نیست و از فهم آن عاجز و ناتوانیم مدعیان و منتحلین تشیع و مفرطین که هنوز شخص پیغمبر و امام را درست نشناخته اند چه رسد باینکه مراتب وجودی و مقامات ولایتی آنانرا بشناسند با چماق تکفیر بمیدان نبرد و مبارزه با شیعه تاخته و سرو

مغزشان کوفته عقیده‌ای که مطابق مضمون این نوع روایات مذکور نسبت بمقدسات مذهبی و پیشوایان دینی خود دارد تخطئه کرده و نوعی از شرک و کفر بحساب گرفته‌اند.

خوانندگان معظم این مفرطین و جهال این نادانان و بیخبران از حقیقت این دورافتادگان و بی‌اطلاعان از مبانی علمی ندانسته و نفهمیده‌اند که تخطئه و مشرک دانستن شیعه از نظر اینگونه عقیده‌ایکه بحکم قطعی آیات و روایات مذکوره و غیرمذکوره درباره رهبران عالیقدر دینی خود دارند درحقیقت تخطئه خدا و پیغمبر و امامان است .

زیرا از جهت اینکه ما اثبات و روشن ساختیم که این نوع روایات ماثوره و صادره از معصومین علیهم السلام است و صد در صد صحیح و راست و درست است شیعه را ناگزیر میکند که بمضامینش ملتزم و معتقد گردد و از جهت دیگر که این التزام و اعتقاد بگفته اینان خطا و شرک و کفر است و نباید شیعه درباره پیغمبر و امامان خود چنین اعتقاداتی داشته باشد در صورتیکه دارد و چنانکه گفتیم نمیتواند نداشته باشد مستلزم این است که پیغمبر و امامان با آنکه از طرف پروردگار مأمورند که تمام افراد بشر را بتوحید و یکتاپرستی دعوت کنند بالعکس خدا را نافرمانی نموده و گروه شیعه را بخطا و شرک و کفر دعوت کرده باشند و خداوند متعال هم از طرفی از بندگانش خواستار توحید بوده و انتظار داشته که همه موحد و یکتاپرست و از شرک و کفر برکنار باشند و از طرف دیگر نعوذ بالله یک پیغمبر خطاکار متمرّد نافرمان ، کافریا مشرک را برای مردم بفرستد که بجای ارشاد و هدایت و راهنمایی آنها بسوی حقیقت و دعوت بخدای یگانه بضلالت و گمراهی و کفر و شرک و خطاکاری افکنده

و گرفتار سازد و جانشینانش نیز همان رویه و روش او را تعقیب کنند آنگاه روز بازپسین و حساب بندگانش را مورد عتاب و خطاب و باز خواست قرار دهد که چرا مشرک و کافر گشتند و باین جرم آنان را کیفر فرموده و بدوزخ خویش عذاب نماید .

آیا چنین اعتقادی درباره خدا و پیغمبر و امامان خطا و کفر محض نیست آیا کار قبیح و زشت و نقص و عیب و ظلم و ستمی بالاتر از این برای خدا میشود تصور کرد .

در صورتیکه متکلمین اسلامی بابرهان عقلی و نقلی اثبات کرده اند که قبح و نقص و ظلم و ستم بر حکیم علی الاطلاق و خداوند متعال محال است .

آیا چنین نسبت های نامبرده را به پیغمبر و امامان میتوان داد با اینکه باز متکلمین اسلامی عقلا و نقلا اثبات کرده اند که پیغمبر و امامان باید معصوم و پاک و مصون و محفوظ از هر گونه خطا و اشتباه باشند تا بتوانند مردم را بپاکی و فضیلت دعوت کنند .

آیا اینان بر باطل و خطا کاری هستند یا شیعیان با اینکه بر حق بودن شیعه را در مباحث گذشته تاحدی روشن و انشاء الله در مباحث آینده آفتابی و روشن تر خواهیم کرد .

قضاوت و حکومت بحق و از روی انصاف با شما خوانندگان

محترم ،

چه خوب بود که آنها چنانکه ادعا میکنند که دلسوز و خیر خواه شده و میخواستند عقاید شیعه را اصلاح کرده و از شرک نجاتشان دهند پیش از هر کس و بیش از هر چیز نسبت بخودشان دلسوز و خیر خواه

گشته و عقاید خود را اصلاح نموده و چنانکه باید و شاید درباره پیغمبر و امامان معرفت و شناسائی پیدا مینمودند تا پیغمبر را فقط يك نامه رسان و امامان را شاگردان آن نامه رسان و مانند افراد عادی و معمولی عاجز و ناتوان و هیچگاره جهان معرفی نمیکردند.

عقیده شیعه را قرآن کریم و اخبار و احادیث صحیحیه و معتبره اصلاح نموده و از شرك نجات بخشیده و بر کنارشان کرده است و دانشمندان میگویند که تحصیل حاصل محال است .

اما اینها که عقیده بولایت و تصرفات معصومین در امور جهان و جهانیان ندارند لازم میدارد که بوسیله مراجعه بقرآن و اخبار و احادیث در عقیده خود تجدید نظر کرده و آن عقیده حقی که مؤمن امتحان شده و منشرح الصدر دارد اینها نیز بدست آورند تا هر گونه فضیلت و مکانتی که برای اولیاء حق بشنوند گذشته از اینکه تکذیب و انکار ننموده از جان و دل هم بپذیرند و در نتیجه بر معرفت و ایمانشان افزوده گردد .

اما چه باید کرد که فهم و تصدیق مقام سلطنت و ولایت پیغمبر و امامان برای همه کس آسان نبوده بلکه غالباً صعب و دشوار است.

در اینگونه موارد میزان ایمان و استحکام عقیده مدعیان تشیع و منتحلین بولایت معلوم میشود و صحنه آزمایشی برای راستی و درستی و دروغ و نادرستی این دعاوی فراهم میآید و در نتیجه مؤمن واقعی و حقیقی از مومن ظاهری و صوری ممتاز و جدا میگردد چنانکه در اختصاص شیخ مفید رحمه الله از جابر از امام پنجم (ع) نقل شده که پیغمبر (ص) فرمود .

ان حدیث آل محمد (ص) عظیم صعب مستصعب لایؤمن به الا ملک

مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان فما ورد عليكم من حديث آل محمد (ص) فلانته له قلوبكم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأذت الله قلوبكم وانكم تموه فرد و الى الله و الى الرسول و الى العالم من آل محمد (ص) وانما الهالك ان يحدث احدكم بالحديث او بشيئ لا يحتمله فيقول والله ما كان هذا . والله ما كان هذا او الانكار لفضائلهم هو الكفر .

يعنى حديث اهل بيت پيغمبر صلى الله عليه واله وسلم بزرگ و صعب و بدشواری اندازنده است و آنرا قبول نميکنند مگر فرشته مقرب يا پيغمبر مرسل يا بنده ايكه خداوند دلش رابه ايمان آزمایش نموده باشد پس هر حديثی در باره آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين شنيد و دلها تان برای پذيرش آن نرم شد و آنرا شناختيد پذيريد و هر چه از آن دلتان تنفر کرد و نتوانستيد قبول کنید علم آنرا حواله بخدا و پيغمبر و عالم آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين نمائيد زیرا هلاک شونده کسی است که حديث مشکل و غير قابل تحملي بشنود و بگويد بخدا اين صحيح نیست بخدا اين درست نیست و انکار فضائل اين خاندان کفر خواهد بود باری چون از بيان عقیده مفرطين و ابطال آن فراغت حاصل شد بياری خداوند به بيان عقیده دسته سوم که در اول همين فصل بمقتصدين ناميده شدند و با ثبات صحت و راستی و درستی عقیده اينان از نظر عقل و نقل شروع مينمائيم .

مقتصدين کيانند و عقیده شان چيست

چنانکه در اول همين فصل هم بطور اجمال معرفي نموديم مقتصدين

کسانی هستند که معتدل و میانه‌رو بوده و راه حق را می‌پیمایند و بکلی از افراط و تفریط دور و برکنارند و آن راه معتدل و حق و همان راه ولایت است که واقع در حد وسط و خالی از افراط و تفریط است.

مقتصدین همان شیعیانند که برای پیغمبر و امامان و رهبران عالی‌قدر خود از جانب خداوند قائل بدو نوع حکومت هستند که بر بندگان و موجودات جهان دارند یکی حکومت تشریعی است که در زمان بسطید و زمامداری رسمی و ظاهری خود امر آنان فاقد و دستور ایشان که وجوب این عمل و حرمت آن عمل و لزوم و اعتقاد بآن موضوع یا تخلق بآن اخلاق است مورد اطاعت و امتثال همگان است اما در زمان غصب خلافتشان اطاعت مزبور تنها از جانب پیروان خاص آنان صورت می‌گیرد و کفار و گنهکاران از اطاعت تشریعی آنان سرباز می‌زدند ولی در همه حال اطاعت آن بر همگان فرض و حتم است نهایت مانند امر خداوند که اطاعت آن بر همه واجب اما بعضی فرمان می‌برند و برخی تمرد می‌کنند امر آنان هم چون تشریعی و دایر مدار میل و اختیار مردم است نه جبر و اکراه گاه مورد عمل و گاه مورد سرپیچی و عصیان قرار می‌گیرد زیرا جبر و اکراه در عمل با احکام دینی نیست (لا اکراه فی الدین) الخ.

حکومت دیگرشان حکومت تکوینی است که اختصاص به بشر و ذوی العقول نداشته بلکه شامل جمیع مملکت وجود است و این حکومت مقید بمحل خاص و زمان مخصوص نیست بلکه بر همه پست‌های آفرینش که اداره امور رزق و علم و حیات و موت شمرده می‌شود حکم‌ران بوده گفتارشان مقبول و مطاع می‌باشد چنانکه در حدیث است (الرعد والبرق لا یصدران الا بامر صاحبکم) یعنی رعد و برق حادث نمی‌شوند مگر بدستور صاحب الزمان و امام وقت.

و اینگونه حکومت و امارت مورد اطاعت تمام موجودات است و عصیان و تمردی در این مرحله نسبت باو امر آنان فرض نمیشود زیرا البته باراده و خواست مردم نیست و اختیار و اکراه در آن دخالتی ندارد. یعنی شخصی که بر حسب جهل یا شقاوت خود از اطاعت اوامر این حکمرانان الهی سرپیچیده و فعلاً مبتلا بمعصیت و تمرد قول آنان است در همین حال گردش خون و ضربات قلب و جریان تهویه و تنفس و هاضمه و سایر جهات تکوینی او با امر و فرمان حکام حق بوده هیچیک از تحت اطاعت او خارج نیستند و همچنانکه جمیع شرشر هستی مطیع امر خدا هستند از جانب خدا مطیع فرمان حکام خدایند و لشگریانی هستند که بهر طرف اولیای خدا دستور بدهند حرکت میکنند و سرپیچی از امر آنان ندارند.

آری اینست عقیده حقی که شیعیان در باره امامان و رهبران عالیه خود دارند و هم اکنون طبق وعده‌ای که داده شد ما را لزوماً بر آن میدارد که با ثبات صحت و درستی این عقیده پرداخته و بر همه کس آفتابی و روشن نمائیم که حکومت و ولایت پیغمبر و امامان بر جهان و جهانیان از نظر عقل و شرع هیچگونه اشکال و محظوری نداشته و مستلزم شرك یا غلو و یا تفویض نخواهد بود.

فصل سوم

در بیان صحت و درستی عقیده شیعه و امکان ولایت از نظر عقل

چون قاعده و قانون در هر مبحث و برای اثبات هر مدعی اینست که در دو مرحله بحث شود یکی امکان و دیگری وقوع و اولاً باید اثبات کرد که این موضوع از نظر عقل قابل وقوع است و سپس برای وقوعش دلیل نقلی اقامه کرد در این بحث هم قاعده و قانون مزبور ساری و جاری است یعنی ما ابتدا باید مقام ولایت را بآن معنی که مدعی شدیم درباره پیغمبر و ائمه ممکن و قابل وقوع بگیریم تا بتوانیم در فصول آینده دلائلی برواقع بودن آن بیاوریم بدینجهت این بحث امکان عقلی را برای ولایت تشکیل داده و بروقوع آن مقدم داشته و گوئیم که مرحوم ملا نظر علی طالقانی رحمه الله در کاشف الاسرار چنین مینویسد خداوند عالم نفوس و اجسام را در برابر نور نهاده تا برایشان بتابد تا هر يك باندازه لیاقت و قابلیت خود در این کوره تصفیه شود و زنگ خود را بریزد و نورانی شود پس همه ایشان سه قسمت اند يك قسمت مانند زنگ و جرم است که هر قدر بتابد بدتر و ظلمانی تر شوند مثل آنچه در ته

کوره آهنگران جمع شود و اینها کفار و اشقیاء و امثال ایشانند از حیوانات و نباتات و حبوبات که قبول ولایت اعداء کرده و قبول ولایت اهل بیت و آن انوار پاك نکرده اند و يك قسم مانند فلزات و آبگینه و بلور شوند که بعضی فی الجمله نورانیت و صفائی و لکن عکس نماید و بعضی دیگر بالاتر و بهتر است و عکس هم نماید باقسام مختلف کوچک و بزرگ و برنگهای گوناگون و يك قسم مانند دهنیات شوند که کم کم دهن و روغن ایشان جدا شود و عاقبت آتش گیرد و مصباح و چراغ شود و این دو قسم مثال مؤمنین و انبیا است و ظاهر است که همه این براقیها و روشنیها و عکسها و چراغها و جمالها و کمالها همه نمونه و امثله همان نور پاك اول است که صادر اول باشد و چون او بتمامه در هیچیک از اینها جلوه نکرده و هیچیک از اینها چندان خالص نشده اند که او را بتمامه بنمایند لهذا هیچیک نگفتند ما صادر اول میباشیم چنانکه نور آفتاب در هر چیز که تابید نگفت من آفتابم تا آنکه آن نور پاك چون باین بزرگواران رسید بعینه و تمامه در ایشان بروز کرد مثل آنکه فرض شود آینه ای که بقدر آفتاب باشد و در او آفتاب چنان ظاهر شود و عکس پذیرد که بقدر خردلی هم میان ایشان در صورت و سیرت و فعل و تأثیر فرقی نباشد مگر آنکه فرق همین است که این عکس آفتاب است و آفتاب در آن جلوه کرده نه آنکه خود آفتاب باشد .

و نیز مینویسد هر کس که خدا را بهتر شناخت و اطاعت کرد مقرر تر شد و مقامش بالاتر و منصبش زیادتر شد و معنی حاکم شدن و حکم بردیگران کردن و آقای دیگران شدن و واسطه فیض دیگران شدن و خزینه دار و اختیار دار در خانه سلطان السلاطین شدن همین است که از

سلطان السلاطین بگیرد و بدیگران بدهد و هم عرض حاجت دیگران
 بسطان نماید و شفاعتش مقبول باشد و چون بهتر از محمد و آل محمد
 صلوات الله علیهم اجمعین کسی حقه تعالی را نشناخت و اطاعت نکرد لهذا رئیس
 و مطاع و شفیع و واسطه و فرمانفرمای عالم امکان و جمیع ملائکه و پیغمبران
 شدند و این است معنی العبودیة جوهره کهنه الربوبیه و معنی یا ابن آدم
 اطعنی حتی اجعلک مثلی آیا هرگز شد که پیغمبر چیزی بخواهد و نشود
 و خداوند بایشان ندهد و مراد از حدیث العبودیة الخ بیان حکم تکوینی
 و لازمه ذات عبودیت است نه حکم تکلیفی و شرعی یعنی بندگی و
 خدمت چیزی است که چون بنهایت رسید لازمه آن اینست که بنده و نوکر
 و خادم بمقام مولا و آقا و مخدوم خود میرسد و کار مولا را انجام میدهد
 باذن او و خود مستغنی بغنای او باشد و دیگران را بی نیاز گرداند و بهر
 چه بگویند بشو میشود.

باز مینویسد چنانچه بنده در مقام خدمت هر چه مولا فرمان دهد
 اطاعت مینماید و او را خواهشی جز خواهش مولا نباشد و هوی و
 هوس او تابع اراده مولا باشد بلکه او را خواهشی جز اطاعت مولا نباشد
 و چنانچه بدن و اعضاء نسبت بروح چنین است پس ظاهر شد آنچه
 وارد شده از تشبیه نمون ائمه طاهرین را به بدن و اعضاء نسبت بخداوند
 یکتا سیما در زیارت امیر المؤمنین (ع) که جنب الله و نفس الله و ید الله
 و عین الله و وجه الله و غیر اینها ذکر شده و آنچه در حدیث قدسی است
 که حقه تعالی میفرماید لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا
 احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یبطش به
 الخ معنی دیگر آنکه چون مظهر جمیع آثار و افعال و صفات شخص

بدن و اعضاء او است و همان است که واسطه بین شخص و دیگران است که هر چه از او بغیر رسد از خیر و شر بوسیله بدن رسد و آنچه از غیر نیز باورسد به بدن رسد لهذا ولی مطلق بدن تشبیه شده است که فیوضات را از حق گیرد و بخلق دهد و سئوالات را از خلق گیرد و بحق رسانند.

و ایضاً اینچنین مینویسد غرض از ایجاد هر چیزی تکمیل او است و کمال منحصر است در معرفت و خدمت کسیکه علیم و حکیم و قادر باشد دانا باشد تا هر کس را بشناسد و خدمت او را بداند و چیزی بر او مشتبّه نشود حکیم باشد تا نیک و بد را تمیز دهد و جزای خوب را خوب دهد و بد را عفو کند یا کیفر دهد قادر باشد تا هر چه بخواهد بهر کس بدهد و از منصب و خلعت و کرامت و او را کفوی و ضدی نباشد و این نیست جز خداوند یکتا و خلفای او که بمنزله حاکم و نایب و بدل اند و خود فرموده که هر کس دستش بمن نرسد ایشان دست منند پس دست همه بمن میرسد محبت ایشان محبت من عداوت ایشان عداوت من تا آخر آنچه اشاره شد و ایشانرا بمنزله بدن و اعضای خود قرارداد که چنانچه بدن و اعضای تو بقدر سرمو از فرمان تو تخلف نمی کنند و هیچ خواهشی جز خواهش تو ندارند معصوم نیز نسبت بخدا بـلاتـشبیـه چنین است و چنانچه فیض و بخشش و غضب و عذاب تو بـواسـطه بدن بدیگران میرسد فیضها و غضبهای خدا نیز بواسطه ایشان میرسد و ایشان مأذون مطلقند که باذن الله بهر کس هر چه و هر قدر بخواهند توانند داد و خواست ایشان همان خواست خدا است چنانچه خواستن خدا نیز همان خواستن ایشان است لهذا گاهی ایشانرا به اعضاء تشبیه میکنند چنانچه در زیارت و آیات است که دست و چشم و گوش خدا امیر المؤمنین (ع) است .

اشکال بتحیر و جواب آن

وهابی مسلکان میگویند يك دليل عقلی برای اینكه رسول و امام ولایت تکوینی ندارند و نمیتوانند سرپرست و اداره کننده جهان و جهانیان باشند دليل تحیز است و آن اینستكه هر جسم و جوهری چه لطیف و چه غیر لطیف محتاج بحیز و مكان است و هر ممكن الوجودی محدود است رسول و امام نیز هر دو بشرند و دارای روح و بدنند و محدود و متحیز و محتاج بمكانند و در آن واحد ممكن نیست در دو مكان باشند چه رسد بآنكه در تمام مكانها حاضر باشند بنابراین چگونه میتوانند سرپرست جهان و حافظ تمام مكانها و موجودات باشند .

جواب اصل و منشاء این اشكال و شبهه از ناحیه اهل كلام است كه میگویند جسم واحد در آن واحد در امكانه متعدده یافت نمیگردد و اینمطلب بجای خود درست است اما وهابی مسلکان برای اثبات مدعای بی اساس و پوچ خود در مورد ولایت تکوینی پیغمبر و امام بیجا و بيمورد بكار برده و دست آویز خویش قرار داده اند زیرا كه اداره و تدبیر و سرپرستی جهان و جهانیان موقوف بحضور در تمام مكانها در آن واحد نیست بلكه متوقف بر دو چیز دیگر است یکی علم یعنی آگاهی بر تمام اوضاع و احوال جهان و جهانیان و دیگری قدرت یعنی توانائی بر اراده جهان و موجودات آن و خداوند این علم و قدرت را بآنان عطا فرموده است و مادر فصل آینده احاطه علمی آنانرا بتمام جهان و جهانیان ثابت خواهیم كرد چنانكه قدرت آنانرا بر انجام هر كاری در فصل دوم اثبات نموده و باز هم در همین فصل نمونه هائی از قدرت آنان ذكر نموده و

یاد آور میشویم تا بر بصیرت و بینش خوانندگان عزیز افزوده گردد و نیز میگوئیم که این بیخردان ندانسته‌اند که اسرار اولیاء و دوستان خدا اندازه‌گیری بعقلهای کوتاه ما نمیشود و در خور فهم و درک محدود و ناچیز ما نمی‌باشد و جهت خطا و اشتباه‌شان اینست که قیاس کرده‌اند احکام باطن را با حکام ظاهر و چنین تصور کرده‌اند که کسیکه محتاج بمکان است و در یک مکانی قرار میگیرد مکانهای دور برای او مستور و محجوب است بنابراین نمیتواند ندهای اشخاص را بشنود تا لبیک بگوید و بر ناله جانسوز بیماران آگاه نمیکرد تا آنها را شفا بخشد و براستغاثه بیچارگان و درماندگان مطلع نمیشوند تا دادرسی فرماید و مشکلاتی را که برای افراد در مکانهای دور پیش می‌آید نمی‌بیند تا آنها را حل نماید و در صورتیکه چنین نیست که اینان بوهم و گمان فاسد خود بافته و ساخته‌اند زیرا همانگونه که تمام حوادث بتوسط اراده حضرت حق انجام میگردد یعنی وقتی علم بصلاح موضوعی داشت اراده‌اش بر پیدایش آن موضوع تعلق میگردد و آن چیز وجود مییابد عینا همین اراده هم در وجود پاک اولیاء خدا تولید میشود و باذن و امضای خدا در اقصی نقاط جهان بدون نیاز بر رفت و آمد و حضور در تمام مکانها نفوذ و تأثیر کرده و هر چه بخواهند انجام میدهند .

خاك پای زندگان زندگی بخش است

اینجا گواهی از گفته‌های قرآن یاد آور میشویم تا آنکه همه بدانند خدای عالم بمشتی خاك که زندهٔ براو عبور کرده آثار حیوتی میدهد چه رسد باینکه به بندگان برگزیده‌اش چنین قدرتی دهد که مرده‌ای را زنده سازد یا کارهای غیر عادی دیگر انجام نماید .

(سوره طه آیه ۹۶) قال فما خطبک یا سامری قال بصرت بمالم یبصر و ابه فقبضت من اثر الرسول فنبتتها . بعد از آنکه خدای عالم قصه گوساله ساختن سامری و زنده شدن و صدا کردن آنرا در همین سوره نقل میکند میرسد باین آیه که موسی گفت بسامری چطور اینکار بزرگ یعنی زنده کردن گوساله را انجام دادی گفت من چیزی دیدم که اینها ندیدند من قبضه خاکی از زیر پای رسول یعنی جبرئیل برداشتم و بگوساله پاشیدم تا زنده شد این اثری است که خدا بمشتی خاك از گذشتن يك زنده داده و کسی را نرسد که بگوید خدا را قدرت بر این امر نیست که خاك مرده را منشاء زندگانی کند زیرا باعقیده بخدای قادر بر هر چیز هیچ اشکالی ندارد که بی اثری را دارای اثر کند یا اثر داری را از اثر خود بیندازد چنانچه بگفته خود قرآن از آتش نمرودی اثر را گرفت در سورهٔ انبیاء آیه ۶۹ میفرماید .

قلنا یا نار کونی بردا و سلام علی ابراهیم .
ما خدائرا مدیر این کارخانه بزرگ جهان میدانیم که تمام ذرات

وجود در پیشگاه او خاضع هستند همانطوریکه بایک اراده نافذ آتش سوزان را از اثر میاندازد و بایک اراده نافذ یکمشت خاک مرده را منشاء حیات وزندگی میسازد بایک اراده نافذ هم این قدرت را به بندگان برگزیده اش که مثل اعلای انسانیتند میدهد که هر چه بخواهند بتوانند انجام دهند .

آری جمیع شراشر هستی مطیع امر خدا و از جانب خدا مطیع فرمان حکام خدایند و لشکریانی هستند که بهر طرف اولیای خدادستور بدهند حرکت میکنند و سرپیچی از امر آنان ندارند چنانکه حضرت امیر (ع) در حدیث نورانیت منقول از بصائر الانوار فرماید .

و یطیعنا کل شیء حتی السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والبحار والشجر والدواب والجنة والنار .

یعنی همه چیز فرمانبردار ماست حتی آسمانها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و دریاها و درختها و جنبندگان و بهشت و دوزخ و

در بصائر الدرجات از امام باقر (ع) نقل شده است که :

كلشی خلقه الله من طیر او بهیمه او شیء فیه روح هوا سمع لنا و اطوع من ابن آدم .

یعنی آنچه خدا آفرید از پرنده و چرنده و هر چه دارای روح است همه شنوای او و مطیع ترند نسبت بما از بنی آدم و اینچنین فرمانداران احیاناً قوای غیبی و نیروی ملکوتی خود را ظاهراً نیز بچشم بشر نشان داده اند چنانکه متوکل پس از آنکه قشون و اسلحه خود را بحضرت هادی (ع) از نظر ارباب ارابه داد امام نیز قشون غیبی و جنود و فرشتهگان

را چنان بآن خبیث نمایاند که بغشوه افتاد و حضرت موسی بن جعفر (ع) بکنیزیکه هرون اورازندانی برای خدمت حضرت گماشته بود حوران و غلامان دست بسینه را نشان دادکنیز هم بیهوش گشت و همچنین متوکل حضرت هادی (ع) را هنگام ورود بسامراء در کاروانسرای خرابی بخاطر استخفاف جای داد صالح بن سعید از تأثر و دلسوزی عرض کرد متوکل خواسته بااین عمل نور شمارا خاموش کند حضرت اشاره کرد باغها ونهرها و عمارتها و حوران و غلامانی نمایان شدند فرمود ببین مادر کاروانسرا نیستیم .

اشکال بحضور معصومین هنگام احتضار

وهابی مسلکان میگویند چگونه ممکن است جسم واحد در آن واحد ببالین محتضرین یعنی (کسانیکه آخرین لحظات زندگی را میگذرانند) حاضر گردند .

جواب : اصل و منشاء این اشکال چنانکه گفته شد از ناحیه اهل کلام است که میگویند جسم واحد در آن واحد درامکنه متعدده یافت نمیگردد . و این سخن تازه و نوظهوری از وهابی مسلکان نیست بلکه سابقه دار است . و بجای خود صحیح و درست است اما اینان از این سخن اهل کلام سوءاستفاده کرده و برای پیشبرد مقصد باطل و شوم خود این اصل مسلم را دست آویز قرار داده و سروصدائی براه انداخته اند و میخواهند عقیده ولایتی شیعیان را بامغلطه و سفسطه کاری خراب و

ویران سازند اما این آرزو را باید بگور برند زیرا دین گروه شیعه دین استدلالی و منطقی است و عقایدشان ریشه دار و با این رطب و یا بسها و چرند و پرندها در عقیده خود هرگز متزلزل نخواهند شد بلکه همچنان در عقیده محکم و متقن خود استوار و پایدارند و برای جوابگویی از هر چه که برخلاف عقیده صحیح آنان است آماده اند هم اکنون این بنده کمترین که یکی از خدمتگزاران شیعیانم در جواب این شبهه میگویم که این منحرفین و مفسدین ندانسته اند که اسرار اولیاء و دوستان خدا اندازه گیری بعقلهای کوتاه ما نمیشود و در خور درک و فهم محدود کوتاه ما نمی باشد .

و جهت خطا و اشتباه و هابی مسلکان این است که قیاس کرده اند احکام باطن را بر احکام ظاهر و جوهر جسم اصلی را بعرض آن پس از آشامیدن شراب تحقیق محروم گشتند با اینکه خداوند متعال در وجود خودشان این مسئله را بیان فرموده است.

یکنوع بیانی که هیچکس در جهل و نادانی نماند جز آنکه مغزش کار نکند و گرفتار سادیسم باشد زیرا که پیغمبرشان (ص) تصریح فرموده است باینکه هر کس مراد در خواب ببیند قطعاً خود مرا دیده است چون شیطان بصورت من ممثل و مجسم نخواهد شد و از واضحات است که جایز است جمع کثیر و عده بسیاری در یک شب در آن واحد پیغمبر و ائمه را در خواب ببیند .

اینک از وهابی مسلکان که برای فاسد ساختن عقیده عوام از شیعیان تمسك باین اصل کلامی جسته اند. و میگویند جسم واحد در آن واحد در دو مکان یا بیشتر یافت نمیشود .

باید پرسش کرد که این عده بسیار که هر کدام پیغمبر یا امام را در خواب نزد خودشان حاضر دیده‌اند یا امری موهوم و خیالی است و اصلی ندارد و وجدان صحیح حکم ببطالان امر موهوم و خیالی و بی اصل می‌کند و حدیث شریف مزبور که مورد اتفاق شیعه و سنی است و ما (بترجمه‌اش اکتفا کردیم) و متن حدیث این است که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است.

من رأنی فی المنام فقد رأنی لان الشیطان لا یتمثل بی
صحت ندارد یا آنکه دیدن این عده بسیار پیغمبر یا امام را در خواب امری است مطابق با واقع و مسلماً حقیقت و اصلی داشته و دارد. آیا در برابر این پرسش و هابی مسلک‌ان چه پاسخ می‌دهند. و چگونه توافق می‌دهند بیان این امر حقیقی و موضوع واقعی و دلیل تحیزیکه بآن تمسک نموده‌اند.

و حال آنکه بزرگان از اهل حکمت الهیه و مستحفظین و کسانیکه بهره کامل از این علم برده‌اند میدانند که خواب نظیر مرگ است (چنانکه فرموده‌اند که النوم اخ الموت) و هیچ فرقی میان خواب و مرگ نیست جز در انقطاع علاقه روح از بدن بطور کلی در مرگ نه در خواب و آشکار است که این اندازه تفاوت موجب تغییر حکم نمی‌گردد که گفته شود در حال خواب جائز است وجود واحد در مکانهای متعدده یسافت شود اما در حال مرگ جائز نیست بدلیل آنکه کمال مطابقت بین این دو حالت است که تشبیه فرموده است صاحب شریعت آنرا بیکدیگر و فرموده است کما تنامون تموتون و کما تستقظون تبعثون یعنی همچنانکه بخواب می‌روید میمیرید و همانطوری که بیدار می‌شوید برانگیخته خواهید

شد این مثال و تشبیه از کسی است که مطابق وحی الهی سخن میگوید نه از روی هوی و هوس و بخار معده بنابراین بکاملترین سخنان شایسته تر و به بالاترین تمثیلات و تشبیهات لایق تر است باری بحکم مقدمات مذکوره اگر وجود جسم واحد در آن واحد در امکانه متعدده در حال خواب جائز و ثابت باشد در حال مرگ نیز جائز و ثابت است اگر نگوئیم در حال مرگ بطریق اولی جائز و ثابت است و اگر جائز و ثابت نباشد در هر دو حالت باید جائز و ثابت نباشد و حال آنکه بحکم عقل سلیم و وجدان صحیح و اخبار بسیاری که بسرحد تواتر رسیده است در هر دو حالت ثابت و جائز است.

زیرا چنانکه گفتیم اینان افراد عادی و معمولی نیستند و کارپاکانرا نباید از خود قیاس گرفت و از اسرار اولیاء الله کسی جز خودشان و خدایشان آگاه نیست اگر کسی بگوید چگونه ممکن است که بگوئیم فرقی میان خواب و مرگ نیست جز بانقطاع روح بطور کلی از بدن چنانکه چنین ادعا کردی و حال آنکه دیدن آدمی پیغمبر یا امام را در خواب بدون قصد و شعور است و دیدن محضر بر فرض وقوعش با قصد و شعور است.

جواب میگوئیم که مبنای قیاس و مطلب مورد اشکال و بحث وجود شخصی واحد در امکانه متعدده است و قصد و شعور ارتباطی با مسئله مورد گفتگو ندارد.

و انگهی این معنا در حق پیغمبر و امام مفهومی ندارد و نا معقول است چه آنکه هر کس آنانرا در خواب به بیند از روی قصد و شعور می بیند برای آنکه برای کسی در خواب جلوه میکنند که مایل باشند و

بخوانند آنانرا مشاهده و زیارت کنند نه از باب بخت و اتفاق پس هیچ اشکالی باقی نماند و هیچ محذوری لازم نیاید از اینکه بگوئیم تمام محتضرین هنگام احتضار حضرت مولا علی (ع) را مشاهده و زیارت میکنند و جمال بیمثالش را می بینند چنانکه خود آنحضرت فرموده است .

یا حارهمدان من یمت یرنی	من مومن او منافق قبلأ
یرفنی طرفه و اعرفه	باسمه و الکنی و ما فعلا
وانت یا حاران تمت ترنی	اسقیك ماء تخاله العسلا

یعنی ای حارث همدانی هر مؤمن یا منافقی دم مرگ و مردن مرا مقابل خودش می بیند و مرا میشناسد منهم او را با اسم و کنیه و آنچه که کرده است میشناسم تونیز هنگام مرگ مرا میبینی از آبی سیرابت میکنم که گمان میکنی عسل است.

آری تمام افراد آنگاه که میخواهند چشم از حیات بپوشند مولا و آقای من و شما را مشاهده میکنند نهایت مؤمن باجلوه جمال حق و منافق باجلوه جلال حق یعنی دیدارش برای مؤمن سراسر رحمت و برای منافق بتمام معنی ترس و نقمت و وحشت است.

آنچه را گفتم بقدر فهم تو است

مردم اندر حسرت فهم درست

لازم است برای روشن تر ساختن ذهن خوانندگان و علاقمندان بخاندان عصمت و طهارت علیهم السلام توضیح بیشتری در این مقام داده بشود. در روایات بسیاری ذکر شده که حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) و در برخی دیگر خمسه طیبه یعنی حضرت محمد و حضرت

علی و حضرت فاطمه و حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام و درباره دیگر تمام چارده معصوم هنگام مرگ بر بالین مؤمن حاضر اند البته با صورت نوری و بدن مثالی خود.

بدن مثالی یعنی بدینکه از لحاظ شکل مانند همین بدن عنصری و مادی است لکن از نظر ماهیت و حقیقت جسم و ماده نیست بلکه لطیف است و لطافتش بمراتب از لطافت هوا بیشتر است هیچ چیز مانع آن نخواهد بود هر نقطه ای که قرار بگیرد همه چیز را می بیند اینطرف دیوار و آنطرف دیوار برایش یکسان است.

حضرت صادق (ع) میفرماید (لودائیه لقلت هو هو) (بحار الانوار) یعنی اگر بدن مثالی را ببینی میگوئی همان بدن دینوی است الآن اگر شما پدرتانرا در خواب ببینید با همان بدن دینوی مشاهده میکنید با اینکه جسم و ماده اش در قبر است پس آنچه می بینید صورت و بدن مثالی و برزخی است که چشم دارد مانند همین چشم اما پیه ندارد در دندارد ضعیف و کم دید نمیشود و احتیاج و نیازمندی بعینک پیدا نمیکند و ... حکماء و متکلمین آنرا تشبیه میکنند بتصویری که در آینه پدید میآید و صورت و نقشی که در آن منعکس میشود در صورتیکه دو شرط در آن جمع باشد یکی قیام بالذات یعنی طوری شود که قیام بخودش داشته باشد و نه بآینه یعنی وجود مستقلی باشد نه محتاج و نیازمند بآینه تا بوسیله آن موجود و در صفحه آن منعکس شود و پدیدار گردد.

دوم ادراک و شعور است. بدن مثالی و برزخی قائم بخود و بیا شعور و فهم است نظیرش همین خوابیکه می بینید که در یک چشم بهم زدن مسافتها را طی میکنید مکه میروید مشهد میروید کربلا میروید مناظر

زیبای طبیعت را تماشا میکنید در باغها و بوستانها گردش میکنید با رفقا و دوستان هم نشینی و صحبت میکنید و امثال و ذلك ، یکی از اصحاب حضرت رضا (ع) در حال مرگ بود حضرت ببالینش تشریف آوردند در حال سكرات چشمش را روی هم گذاشته بود عرض کرد الان رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین سید الشهداء تا حضرت موسی بن جعفر را می بینیم و همچنین عرض کرد آقا صورت نوریه شما حاضر است .

خلاصه از مسلمیات است که هر کس اهلبیت را هنگام مرگ ملاقات میکنند و نسبت به اندازه معرفت و محبتش بآنان بهره میبرد چنانکه در حدیث مشهور حضرت امیرالمومنین (ع) است و یادآور شدیم که بحارث همدانی فرمود هر کس هنگام مرگ مرا ملاقات خواهد کرد چه مؤمن و چه کافر بلی چیزی که هست همچنانکه گفته شد برای مؤمنین نعمت است و مشاهده جمال دلربایش از هر لذتی لذیذتر است و برای کافر و منافی مظهر قهر پروردگار است.

ایکه گفتی فمن یمت یرنی جان فدای کلام دلجویت
کاش روزی هزار مرتبه من مردمی تا بدید می رویت
در زیارت ششم حضرت امیر است:

السلام علی نعمة الله علی الابوار ونعمة علی الفجار

صحت و درستی عقیده شیعه و امکان ولایت از نظر شرع

پس از آنکه صحت و درستی عقیده شیعه و امکان ولایت از نظر

عقل روشن و بدیهی شد اینک نوبت بیان صحت عقیده شیعه و امکان ولایت از نظر شرعی رسیده و باید ثابت نمائیم که این عقیده صحیح و مقام ولایت در افراد بشر منافات با دلائل شرع و اصول عقاید و مسلمات و ضروریات اسلام هم مطلقاً نداشته بلکه موافق صریح بسیاری از معارف حقه تشیع و مبانی محکمه مذهب حقه اثناعشریه نیز میباشد.

اما دلیل بر امکان شرعی مقام ولایت در بشر يك نمونه اش سوره مبارکه نمل آیه ۴۰

قال الذی عنده علم من الکتاب انما اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقر اعنده قال هذا من فضل ربی .

در این آیه بوجود ولایت در فردی از افراد عادی بشر تصریح شده و او آصف بر خیاست که فرماید کسیکه پاره ای از علم کتاب در نزدش بود بحضرت سلیمان گفت من تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم بر هم نهی از مملکت سبا نزد تو خواهم آورد ناگاه سلیمان دید تخت در برابرش حاضر است فرمود این از فضل پروردگار من است.

مرحوم فیض قدس سره در کتاب وافی از امام باقر (ع) و همچنین از امام حسن عسکری (ع) نقل فرموده است که اسم اعظم پروردگار دارای هفتاد و سه ۷۳ حرف است و جز این نیست که نزد آصف بر خیا يك حرف از این هفتاد و سه حرف بود که بیواسطه تکلم بآن توانست بیک چشم بر هم زدن تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر سازد و اما نزد ما هفتاد و دو حرف از آن است و يك حرف دیگرش مخصوص بخداوند است. حال ملاحظه کنید کسیکه با دانستن يك حرف این هنر را از خود نشان دهد که تخت بلقیس را از مسافت بسیار دور بیک طرفه العین حاضر

سازد کسانیکه هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را میدانند چه اند. از هنر و قدرت میتوانند از خود نشان دهند.

بهر حال همین آیه کریمه و روایت شریفه که از بین آیات و روایات مربوط باین قسمت بعنوان نمونه انتخاب و ذکر و یادآوری شد برای اثبات مدعی و مطلب ما کافی است.

اینک وارد بحثی شویم که وهابی مسلکان توهم کرده اند اعتقاد بولایت مناقض با آن است و گوئیم عمده مطلبی که توهم کرده اند دو چیز است یکی آنکه اعتقاد بولایت با توحید صفات و افعال حق مناقض و مخصوصاً مستلزم تفویض است، دوم آنکه اینگونه مقام و موقعیت منافی با روش زندگی خود آنها و مخالف با سخنان و کلماتی است که از خود آن بزرگواران در موارد مختلف صادر گردیده .

سازش ولایت با توحید

اکنون که از بیان اشکال فارغ شدیم بجواب آن پرداخته گوئیم جبر در امورات تکوینی مسلم و دلالت آیات و اخبار و دلائل عقلی که در جای خود اقامه شده است بر اینکه همه کارها از خلق و امر و نظم کرات و حرکت افلاک و تقدیر امور و تمشیت حوادث همه از جانب حضرت سبحان میباشد قطعی است و چنانکه کسی در ذات اولو هیت با او شریک نیست در این افعال و آثار هم مطلقاً شرکتی با او نخواهد داشت .

ولی ما میگوئیم نصب ولی و اعزام وسائط فیض و سرپرستان امر منافی با وحدانیت افعال و صفات خدا نیست و اولیاء حق بهیچ وجه در اینگونه امور با خدا شرکت پیدا نمیکنند و جودشان مؤثر هست

ولی اثر استقلالی و ذاتی از خود بنفسه ندارند بلکه مؤثر بتأثیر حقند و عیناً مانند اسباب و وسایل دیگر عالم میباشند .

اگر تمسك باسباب شرك و كفر است اعتقاد بوجود ولی از طرف خدا هم كفرو اگر ایمان است این اعتقاد هم ضرر بایمان کسی نمیزند .

و همچنینکه اثر و خاصیت را خداوند به اسباب میبخشد و خود آنها ذاتاً اثری از پیش خود ندارند مقام حاکمیت و ولایت بر موجودات را نیز خداوند به اولیای خود مرحمت فرموده و آنان این اعمال و آثار را بخودی خود نتوانند انجام داد .

گواه از گفته خدا

خدای عالم باتشریفاتى شایان و تقدیراتى نمایان حکایت عجیب عیسی بن مریم را در قرآن یاد میکند و کارهای بالاتراز قدرت انسانی را باو نسبت میدهد و روامیدارد اینجایک نمونه از آنها را ذکر میکنیم تا مشقت تبه کاران باز شود .

و يعلمه الكتاب والحكمة والتوراة والانجيل و رسولا الى بنى اسرائيل انى قد جئکم بآية من ربکم انى اخلق لکم من الطين کهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرء الاکمه والابرص و احيى الموتى باذن الله و انبئکم بما تا کلون و ماتدخرون فى بيوتکم . (سوره ال عمران آیه ۴۳)

یعنی خداوند برای آرامش دل و خشنودی مریم در شأن عیسی فرموده است میآموزد خداوند بحضرت عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل را و میفرستد او را بسوی بنی اسرائیل (یعنی فرزندان یعقوب)

در حالتیکه میگوید من از جانب خدای شما پیغمبرم و بانسانه آمدم میسازم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میدهم در آن سپس مرغی میگردد بفرمان خدا و کور مادرزاد و برص و پستی را شفا میدهم و مردگان را زنده میکنم بفرمان خدا و شما را خبر میدهم بآنچه میخورید و ذخیره میکنید در خانههای خود همانا در این پنج معجزه قطعاً نشانه ای است بر صدق مدعای من که پیغمبر خدایم اگر شما گرونده باشید اینها که عیسی گفت کارهای غیر عادی و بگفته اینان خدائی است و درخواست بنی اسرائیل از او شرك و کفر است.

اینک باید عیسی را باین گفته ها مدعی خدائی بدانیم و خواننده بشرك بشناسیم و بنی اسرائیل را که شفا میخواستند مشرك بخوانیم و خدا را که مثل این شخص مدعی خدائی و مشرك تراش را به پیغمبری برگزیده بر خطا بدانیم و علیه او اعلام جرم کنیم تا گفته مبلغین و هابی ها درست آید گوهر جا که خراب گردد .

مرحوم بحر العلوم رضوان الله علیه هفتاد و هفت خبر در شان و مقام معصومین نقل میکند آنگاه مینویسد که آن بزرگواران با اینهمه شئون و جلالت آنی از حضرت حق بی نیاز نیستند زیرا هر کمال و صفت فاضله در عالم از قبیل علم و قدرت و قوت و غیر اینها از آثار صفات الهی می باشند و گرنه ممکن از حیث امکان فقیر و محتاج صرف است چندانکه توانائی جنبانیدن موئی را از تن خویش ندارد تا چه رسد با موری که از وی مفرز و جدا هستند چه هیچ آفریده را حول و قوه ای جز بآفریننده نیست نهایت آنکه آثار بر دو قسم است قسمتی از آن معتاد میباشد که عبارت از کمالات مبدوله بعموم مخلوق یا بیشتر ایشان

است و قسمتی بیرون از عادت می باشد مانند صفات کمالیه ای که از باب اهلیت بانبیاء و اولیاء عنایت شده است و هر دو قسم از آثار صفات حق تعالی و مخصوص بحضرت اویند زیرا ممکن مخلوق را از این حیث جز عجز و نادانی و ضعف و نقص شأنی نمی باشد و ابداً نفع و ضرری از برای خویش مالک نیست و هر چه از کمالات صوریه و معنویه در وی یافت شود همانا از ظل ربوبیت حقه است بنابراین هر گاه وجود کمال در مخلوق منافی با تفرد و مقام الوهیت حضرت حق بوده باشد در هر دو قسم موجود است زیرا مجرد عمومیت بذل و خصوصیت آن نسبت بعام و خاص هیچگونه تأثیری در تخصیص نیست و اگر غیر منافی با تفرد باشد نیز در هر دو قسم منافی نخواهد بود و تبعیض غلط است.

جواب از اشکال و استدلال به بعضی از آیات

آیات و روایاتی که طراران و عوام فریبان دست آویز خویشتن قرار داده و سرو صدائی براه انداخته و بآنها استدلال میکنند بر نفی ولایت تکوینی پیغمبر و امامان از قبیل آیه ۱۸۸ سوره اعراف قل لا املك لكم نفعاً ولا ضرراً .

یعنی بگو من مالک نفع و ضرری نیستم برای شما و آیه ۴۹

سوره یونس

قل لا املك لنفسی ضرراً ولا نفعاً

یعنی بگو من مالک ضرر و نفع خود نیستم و نظائر این آیات

تمام آنها بر نفس ولایت تکوینی مستقل ایشان دلالت دارد که همان معنای تفویض و واگذاری تمام امور است به پیغمبر و امامان و بطلان این معنا و کفر معتقد بآن چنانکه ما در فصل دوم بیان کردیم در نظر شیعه نیز مسلم و غیر قابل انکار است و اما آن آیات و اخبار ولایت تکوینی غیر مستقل پیغمبر و امامان یعنی انجام امور غیر عادی و کارهای خدائی را باذن و مدد خدا نفی نمیسازد یکی بحکم اصل مسلم در نزد عقلاء که میگویند اثبات شیئی نفی مساعدای خود را نمیکند و دوم بحکم آیات و اخبار و ادله عقیده که بر اثبات ولایت تکوینی غیر مستقل آنان بیان کردیم که از جمله آنها آیه مربوط بداستان و معجزات حضرت عیسی بود که کاملاً مقصود ما را روشن ساخته و مشتی پولادین بر دهان گزافه گویان و یا وهسرایان نواخته است بدلیل آنکه کارهای خدائی و مافوق قدرت ایشانرا بخود نسبت داده و انجام فرموده است نهایت باذن و مدد خدا چنانکه از کلمه اخلاق و انفخ و ابریؤ و احیی و انبثو که صیغه متکلم و حده اند اینمعنا استفاده میشود عیسی فرمود من میسازم من میدهم من شفا میدهم من زنده میکنم من خبر میدهم بباذن خدا و نفرمود خداوند اینکارها را انجام میدهد .

گواه دیگر معجزات پیغمبر و امامان است

از ابن شهر آشوب نقل شده است که معجزات حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم صل الله (ص) به چهار هزار و چهارصد و چهل معجزه

میرسد که سه هزار از آنها ذکر شده است و مرحوم علامه مجلسی نظیر معجزات جمیع پیغمبران را در حیوة القلوب برای آنحضرت نقل فرموده است و حتی مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه در منتهی الامال نقل فرموده است که برای حضرت رسول (ص) معجزاتی بوده که برای غیر آن حضرت از پیغمبران دیگر نبوده بلکه جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آن حضرت معجزه بوده است خوانندگان عزیز باید گفت آنچه که تمام خوبان جهان دارند در وجود اقدس حبیب خدا جمع است با اضافه که دیگران ندارند و باید همچنین باشد زیرا که باتفاق شیعه و سنی و به نص قرآن کریم و به حکم الاخاتم من ختم المراتب باسرها پیغمبر اسلام افضل و برتر از همه پیغمبران است حال امکان دارد که بگوئیم حضرت عیسی بنص آیه کریمه که ذکر شد ولایت تکوینی غیرمستقل دارد اما پیغمبر خاتم و افضل از عیسی و غیر عیسی این ولایت را ندارد قطعاً تفکیک میان حضرت عیسی و پیغمبر اکرم (ص) محال است نمیدانم کسانی که مدعی تشیع اند و درواقع وهابی مسلک شده اند چگونه بخود اجازه داده که اینهمه معجزات و اینهمه آیات و اخباریکه در شأن و مقامات پیغمبر و خاندانش رسیده ندیده انگاشته و یکسره منکر ولایت تکوینی حتی ولایت غیرمستقل شده و قائلش را مشرک خوانده و با بهم بافتن رطب و یابس و بستن یخ و دروازه و از آسمان افتادن و نشکستن کلنگی و در نهانند سر بریدن درختی که هیچگونه تناسبی بین اینها بهیچ عنوان نمیتوان یافت و با يك کامیون سیرشم هم نمیتوان اینها را با یکدیگر نزدیک و متصل و پیوست بهم نمود . عقیده شیعه را نسبت بمقامات و مراتب و جودی پیشوایان دینی

سست و متزلزل ساخته و آنانرا در وادی حیرت و سرگردانی گرفتار مینمایند که ممکن است رفته رفته بکلی از دین و عقیده به پیشوایان دین برگردند و آدمهای لاابالی و بی بند و باری مانند گیاهان هرزه و علفهای خودرو بار آیند مضحك و خنده آورتر آنکه مدعی هستند چون اکثر ملت ما غرق در غلو و خرافاتند ما خیرخواهی کرده و میخواستیم ایشانرا از شرك نجات دهیم در صورتیکه با این مزخرفات و سفسطه و مغلطه کاریها بجای نجات از شرك ملت را گرفتار کفر مینماید و نتیجه مورد نظرشان را میگیرند راستی اینها چنانکه ادعا میکنند خیرخواه ملت و جمعیت اند یا فشارهای فکری در میدان زندگانی مادی اعصابشان را متشنج نموده و لغزش داده برای نجات از فشارها و مشکلات و ناراحتیها و رسیدن بنوا و بدست آوردن نام و شهرت بسزا در میان سر و همسر بخصوص توده ساده لوح و زودباور عوامفریبی کرده و حمله و نیرنگ بکار برده و خود را باین روز سیاه و ننگین و نفرت انگیز و انضجار آمیز نشانند قضاوت و حکومت با خوانندگان روشن بین و بیدار .

نتیجه بحث

نتیجه ای که از این بحث بدست آمد اینست که قائل شدن بولایت تکوینی غیرمستقل پیشوایان دینی گذشته از اینکه شرك نیست عین توحید و معرفت مراتب و جودی و مقامات آنان است و فرقی که بین اینان با خدا هست اینست که خداوند کارهایی که انجام میدهد با اراده و مشیت و قدرت مستقل خویشان است بی آنکه استمداد و کمک از قوه

و نیروی دیگری بجوید و یا آنکه غیر خودش در کاری از کارهایش شرکت داشته باشد مثلاً مستقلاً میآفریند میمیراند روزی میدهد مریض میکند شفا میدهد بی نیاز مینماید نیازمند میسازد و مانند اینها اما پیشوایان دینی کارهای خدائی و غیر عادی را که انجام میدهند مستقل در آن کارها نیستند بلکه با استمداد و کمک جستن از خدا و قدرتی که خداوند بآنان عطا فرموده است اینگونه کارها را بجای آورند و يك چشم برهم زدن مستغنی و بی نیاز از خدا و کمک او نیستند با همه این مقامات در تمام حالات بنده محتاج و نیازمند بخداوندند فلذا حضرت عیسی فرمود اینکارها را انجام میدهم باذن و مدد خدا نه تنها عیسی چنین بگوید پیشوایان دیگر هم هرچه کردند فرمودند انجام میکنند بامر خدا یا باذن و مدد خدا .

اشکال بولایت تکوینی غیر مستقل و جواب آن

از جمله اشکالهایی که وهابی مسلکان دارند و در نظر ایشان هم بسیار مهم جلوه کرده است بر اینکه ولایت تکوینی غیر مستقل پیغمبر و امامان نیز باطل است این است که میگویند مگر خدا خودش عاجز و یا خسته شده است که جهان را اداره کند چرا خودش جهان را اداره نکند که دیگری اداره بنماید آیا رسول و امام خسته نشده اند اما خدا خود خسته شده است گویانکه پیش از این جوابهای جامع و اساسی بطور

کلی از تمام اشکالات و سخنان پوچ و بی‌ریشه آنان بیان شد و این سخن و اشکال ایشان دیگر احتیاج و نیازمندی بجواب ندارد اما بطور خصوص برای توضیح بیشتر در جوابشان گفته میشود که جهانرا خداوند اداره میکند و از اداره آن نه عاجز مانده و نه خسته شده است لکن چون جهانرا جهان علل و معلومات و اسباب و مسببات آفریده و قرارداد داده است خود نیز با اسباب و ابزار آنرا اداره میکنند ابی‌الله ان یجری الامور الا باسبابها یعنی خداوند با و امتناع دارد از اینکه جاری سازد امور را جز با اسباب مربوط بآن امور و از جمله اسباب و ابزاری که خداوند برای اداره جهان آفریده پیشوایان دین اند که کارکنان حضرت او هستند مگر خداوند خسته شده که بدون تابش ماه و خورشید جهانرا نورانی و روشن کند و بدون ریزش باران و احتیاج بآب درختان و گیاهان را برای همیشه سبز و خرم نگه‌دارد و بدون کسب و تجارت بکسی مال بدهد و بدون کشاورزی و زراعت و رنج و زحمت و حرکت و فعالیت بما و موجودات دیگر روزی بدهد و بطور مداوم مائده آسمانی بفرستد چنانکه بر قوم موسی فرستاد و... پس همچنانکه ماه و خورشید و ابر و باد و باران و مانند اینها را واسطه و وسیله رساندن در فیضش بموجودات جهان آفریده و قرار داده است پیشوایان دینی را هم وسیله اداره جهان و رساندن فیض بجهانیان قرارداد داده تا دوام و بقاء یابند و هر موجودی بکمال خویشتم نائل آید در اینجا باز عوام‌فریبی آنان گل کرده و کاسه از آتش داغ‌تر و دایه دلسوزتر از مادر شده و میگویند تشبیه نمودن رسول و امام را بخورشید که جماد بیشعوری بیش نیست توهین بمقام نبوت و امامت

است زیرا که آنان دارای شعورند و خورشید شعور ندارد در صورتیکه این تشبیه کوچکترین توهینی برای پیشوایان دین نیست زیرا که در تشبیه لازم نیست مشبه و مشبه به در همه فصول با یکدیگر شریک باشند يك وجه شبهه کافی است چنانکه میگوئیم (زید کالاسد) یعنی زید مانند شیر است وجه شبهه شجاعت است یعنی زید در شجاعت مانند شیر است نه آنکه چهار دست و پا هم راه میرود و بدنش هم پشم دارد درندگی و غرش هم دارد شعور انسانی هم ندارد و امثال ذلك همچنین است در تشبیه رسول و امام بخورشید که وجه شبهه واسطه و وسیله بودن در فیض است نهایت واسطه گاهی بدون اختیار و اراده و شعور و بطور اتوماتیک کارش را انجام میدهد مانند ماه و خورشید و ابر و باد و امثال ذلك و گاهی با اراده و اختیار و شعور مانند رسول و امام خوانندگان محترم اگر کسی برای فهم و درک عمومی رسول و امام را تشبیه بخورشید نماید اینان مبتلا بفشار خون میشوند و با چوب و چماق بمیدان مبارزه قدم میگذارند تا سرو مغز چنین فردی را بکوبند و از مقام رسول و امام دفاع نمایند که دیگر چنین توهینی بر رسول و امام نشود اما اگر این بی انصافهای نمک شناس این بی شرمهای بی چشم و رو که هر چه دارند از برکت و آثار و جودی پیغمبر و امام است خودشان پیغمبر و امام را يك مسئله گو و يك فرد عادی عاجز و ناتوان و يك پارچه چوب خشک و هیچکاره جهان بمردم معرفی کنند و بگویند ای مردم پیغمبر و امام با افراد عادی هیچ فرقی ندارند جز آنکه يك نامه رسان و مسئله گوهستند توهین بمقام نبوت و امامت نیست به بینید طراری و عوام فریبی و هرزه گوئی آنان تا چه حد است آری چون خداوند بوسیله کارکنان خود

که پیشوایان دینی هستند و خود آفریده اویند جهان را اداره میکنند صحیح است که بگوئیم خدا جهانرا اداره میکند بوسیله پیغمبر و امامان و یا آنکه بگوئیم پیشوایان دین جهانرا اداره میکنند باذن و فرمان خدا و هیچ اشکال و ایرادی وارد نیست بر کسانی که قائل باین قول شوند و معتقد باین معنی گردند و با این عقیده نه مشرک اند و نه کافر بلکه پیغمبر و امام شناس و آشنا بمقامات و مراتب وجودی آن ذوات مقدسه می باشند و زیرا که سلسله انبیاء و اوصیاء را با حق تعالی نه در ربوبیت شریک و نیاز می شناسند و نه امور را بایشان تفویض و واگذار شده میدانند چنانکه مفوضه معتقدند و نسبت اعیاء و اماته و ازراق و صفات دیگر الهی بآن وجودات مقدسه در کتاب سنت از این راه است که آنان بندگان خاص الخاص حق و عوامل و مظاهر حضرتش می باشند و نسبت فعل اصل به مظهر صحیح و شایع است مثل اینکه در حدیده محمات به آتش گفته میشود احرقتنی هذه الحديد یعنی این آهن گداخته مرا سوزاند با اینکه حدیده و آهن من حیث هی حدیده دارای احراق و سوزندگی نیست بلکه فعل و اثر آتش است که بلحاظ فنای حدیده و آهن و اضمحلال برودتش در جنب ظهور آتش در حدیده پیدا شده و از او ظهور نموده و در نتیجه مثال آتش را حاکی است .

جواب دیگر از اشکال بولایت تکوینی غیر مستقل

مرحوم محقق صاحب مقدمه قدس سره در ضمن تحقیقی از تحقیقاتش

قسمتی از خطبه‌ای را که امیر المؤمنین حضرت علی (ع) ایراد فرموده است در روزیکه عید غدیر با جمعه تصادف کرده بود از مصباح شیخ طوسی و مصباح کفعمی نقل نموده است سپس فرموده است که این خطبه شریفه را کسانی نقل کردند که متهم بغلو و تفویض نیستند آنگاه شروع به تحقیق نموده که ترجمه خلاصه آن اینست که میفرماید .

پس تأمل کن در این جملات شریفه تا اینکه بشناسی تمام اوصافی را که در حق ایشان بیان شده است شرحی است برای اجمال اینجمله که حضرت امیر (ع) درباره پیغمبر (ص) فرموده است اقامه فی سایر عالمه فی الاداء مقامه (نگارنده بجهت خوف و ترس از تطویل از ذکر آن اوصاف خودداری نمودم) آنچه که مورد نظر از خطبه نامبرده بود همین جمله مذکوره است که امیر المؤمنین (ع) فرموده است خداوند پیغمبرش را در جمیع عوالم هستی قائم مقام و جانشین خویش قرار داد تا از جانب حضرتش امر و نهی نماید و اداره امور فرماید آنگاه محقق نامبرده میگوید فان من يقوم مقامه تعالی فی الاداء لایکون الا هکذا یعنی کسیکه قائم مقام و جانشین خدا است قطعاً باید دارای چنین صفاتی که امیر المؤمنین (ع) بیان فرموده است بوده باشد بنابراین ای کسیکه مذهب اسلام و تشیع را بخود نسبت میدهی آنگاه که از اخبار ایشان خبری شنیدی که در آن نسبت داده شده است بعضی صفات خدائی بایشان بندهای بدنت نلرزد و در مقام انکار بر نیائی بگمان اینکه اینگونه صفات از صفات مخصوصه خداوند است و برای غیر خدا صلاحیت ندارد زیرا که مدلول این اخبار چنین نیست که اینان خدا یا شریکان خداوند یا آنکه امور و کارها تفویض و واگذار بایشان است و جز این

نیست که مراد و مقصود از آن اخبار اینست که ایشان مظاهر صفات خدا و مصادر افعال و کارهای خداوند پس صفات در حقیقت صفات خدا و افعال و کارها افعال و کارهای خدا است که همیشه متفرد و مخصوص بآن صفات بوده و هست و خواهد بود لیکن ظاهر و آشکار میسازد بدست هر کس که بخواهد وزیانی هم بتوحید و یکتائیش وارد نمیشود و اینکار از کارهای تازه خدا نیست زیرا که معجزه‌های صادره از ایشان و پیغمبران دیگر و جانشینان آنان تمامش افعال خدا است که متفرد است بآنها و حال اینکه جاری ساخته است بر دست حجتهای خود پس چه مانع است که تمام افعال و احوال ایشان معجزه و خارق عادت باشد علاوه بر این ای کسی که مدعی علم و دانشی اینمطلب را انکار نداری که چیزی در عالم نیست جز آنکه مؤثر در چیزی و متأثر از چیز دیگری هست و علت است برای چیزی و معلول است برای چیز دیگری پس بگو بدانم که آیا این اسباب مؤثره شریکان خداوند و یا امور بآنها تفویض و واگذار شده است هر تاویل صحیحی که درباره این مؤثرات نمودی همان تاویل را در حق پیشوایان دینی خود اجراء کن زیرا که فرقی در بین نیست جز اولیت و ثانویت و کلیت و جزئیت پس خبر بده مرا که آیا شرك و تفویض در کلیت مضرند اما در جزئیت غیر مضر یا همچنانکه برای خدا در کلیت شریکی نیست در جزئیت نیز شریکی ندارد پس چگونه قضاوت خواهی کرد و همچنین چه تاویل صحیحی برای قول خدایتعالی است که درباره ملائکه فرموده است فالمد برات امرا یعنی تدبیر امور و کارها بآنها است بدون آنکه شرك و یا تفویضی لازم آید و آن تاویل درباره آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین جاری

نمیشود و حال آنکه خداوند و ملائکه را خدمتگذار ایشان قرار داده است .

توضیح بیشتری برای مطلب

مرحوم بحر العلوم قزوینی نیز در رساله اسرارالخواص خطی خود چنین نوشته است برخی از متلبسین بلباس علم و دانش و متصفین بتقصیرات فاحش هر گاه در کتابی بنگرند و یا ازواعظی بشنوند که امر احیاء (زنده ساختن) و اماتہ (میراندن) و تقسیم ازراق (روزیها) بعهده فلان ملک و فلان فرشته مقرب است هیچگونه وحشتی نکرده و بجان و دل تصدیق مینمایند .

لیکن اگر عالم بزرگ امام شناسی بگوید که بمقتضای اخبار بسیاری حضرت امیر (ع) مثلاً در تقسیم ازراق ذی مدخل است بمجرد شنیدن این سخن فرمان تکفیر او را صادر و با اسلحه سرد و گرم با جمعی از عقب ماندگان معرفت و شناسائی ائمه علیهم السلام بمیدان رزم و نبرد تاخته تا خون آن مؤمن امام شناس را که بمنطق آنان مهدور الدم است بریزند در صورتیکه عقیده اش اینست که دخالت حضرت امیر (ع) در امور مذکوره زائد بر اشتراك در جنس اعم با ملائک و جز همدوش و همتراز و نمودن و الی الله مطلق با صنف خاصی از کارکنان حقتعالی هیچگونه ثمره و نتیجه مهم دیگری ندارد و با اینکه وظائف فرشتگان هر چه باشد نیازمند بعلم و اطلاع کامل آنها بحوادث ماضیه و آتیہ (یعنی گذشته و آینده) نیست، داستان حضرت آدم با ملائکه که در قرآن مجید عز صدور یافته خود بردعوی ما گواهی میدهد حتی املاک اربعه (یعنی

فرشتگان چهارگانه مقرب) نیز برای خدمات مقررہ مایہ سنگینی لازم ندارند زیرا حضرت حق عزشانه فقط امرصور را برای احیاء اموات (زنده ساختن مرده‌ها) در قیامت بعہدہ جناب اسرافیل و کیل ارزاق را (روزیہا) بباختیار جناب میکائیل و ابلاغ سلام و پیام و انزال وحی را بجناب جبرائیل و قبض ارواح (گر فتن جان‌ها) را بہ جناب عزرائیل محول نموده و اینچنین در ہر قطعہ‌ای از اقطاع عوالم نامعدود الہیہ دستہ‌دستہ و فوج فوج سپاہ رحمانی باہیا کل زیبای نورانی بدون آلودگی بقوای شیطانی بانجام اعمال مقررہ خلاق متعال اشتغال دارند بدون اینکہ مستلزم شرك و کفر یا غلو و یا تفویض و یا عیوب دیگر باشد آری اینہا ہمہ اسباب و آلات ویند مظهر سر کمالات ویند.

باری تفویض در امر خلق و رزق و اماتہ و احیاء است کہ اینہمہ قیل و قال را برپا کردہ و تحقیق در این قسم اینست کہ اعتقاد باستقلال ایشان در امور نامبردیہ تشریک یا وکالت و غیرہ ہمہ آنہا کفر و شرك و معتقدش مخلد در جہنم خواهد بود و ہر گاہ چنین معتقد است کہ خوارق عادات مانند امور چہارگانہ نامبردیہ و نظائر آنہا از قبیل شق القمر و منقلب شدن عصا بازداہا و شنوایدن تسبیح سنگ‌ریزہ و سخن گفتن سو سمار چنان است کہ علمای ما نوشتہ اند کہ ملخص مضمون آن اینست کہ آگاہی معصومین ما و محرمیت ایشان در دربار عظمت الہی باندازہ ایست کہ میدانند ہر چہ را حضرت حق تعالی چگونہ و چہ وقت میخواید و از ہر کس از مخلوق چہ چیز میطلبد ایشان نیز موافق خواست حضرت وی رفتار مینمایند و مخالف ارادۃ اللہ و علم ازلی ذات اقدسش چیزی نمی طلبند. و بعبارت دیگر خلاق متعال را در تمامی افعال چہارگانہ فاعل و موجد

دانسته و در عین انتساب فعل بمعصوم حضرت حق عزشانه را فاعل دیده و حصول مقاصد بندگانرا از ناحیه امام (ع) باذن و اجازت معبود حقیقی ایشان در نظر گیرند همانا چنین عقیده‌ای بحکم قطعی عقل و امضاء صریح شرع هیچگونه مانعی ندارد و با فرموده خود آن ذات مقدس موافق است که در آیه کریمه و اذ تخلق الخ در مقام خطاب آفرینش را بحضرت عیسی (ع) نسبت داده و نقیصه آنرا هر چه فرض شود فقط بکلمه باذنی اصلاح و تکمیل فرموده چنانکه معصومین (ع) آنرا بلفظ باذن الله یا باذن ربی یا بامر ربی ترمیم نموده‌اند و تمامی معجزات انبیاء و خوارق عادات اوصیاء و کرامات اولیاء همینطور صورت و وقوع بخود گرفته است خلاصه شرك و کفر و تفویض در صورت اعتقاد بمغلوله بودن یدالله و استقلال پیغمبر و امامان در اداره امور است و گرنه این مقدار از خدمات و همکاری باملائك را خدمت لایق و برجسته‌ای برای معصومین و زمامداران دین و مذهب خود نمیدانیم .

عدم منافات روش اولیاء با ولایت آنها

اشکال دوم وهابی مسلکان این بود که اینگونه مقامات و موقعیتهائی که شیعه برای پیغمبر و امامان قائلند منافاتی با روش زندگی خود آنها و مخالف با سخنان و کلماتی است که از خود آن بزرگواران در موارد مختلف صادر گردیده است .

جواب از اشكال

جواب از این اشكال اینست که اخبار در این باب و مربوط باین قسمت دو دسته است يك دسته اخباری که دلالت بر مقامات ایشان دارد و دسته دیگر اخباری که بحسب ظاهر منافات با مقامات ایشان دارد . مانند آن اخباری که نفی علم و قدرت از ایشان نموده و اثبات عجز و مسکنت برایشان مینماید و هر دودسته از اخبار از ناحیه خودشان عز صدور یافته است .

و چون جمع بین این دو دسته از اخبار ممکن است حتماً باید محمل جمع را انجام کرد و بین آنها را توافق داد و وجه جمع و توافق را بیان نمود .

بنابر این میگوئیم که وجه جمع و توافق بین آن دودسته از اخبار اینست که اخباری که دلالت بر نفی علم و قدرت و اثبات عجز و مسکنت ایشان دارد به جهت اظهار عبودیت و بندگی و اقرار بفقرد و یکتائی خداوند متعال در ربوبیت از ناحیه ایشان عز صدور یافته است تا بمردم بفهمانند که ایشان بدون مدد و کمک خداوند بخودی خود قدرت بر چیزی ندارند پس اگر گفته اند که ما چیزی نمیدانیم راست گفته اند زیرا که علم ایشان از خودشان نیست بلکه از طرف خدا به آنها افاضه شده است و هم چنین اگر بگویند که ما قدرت بر چیزی نداریم درست است زیرا که عبد و بنده هر چه دارد از خدا است همانطوری که اگر مولا مال فراوانی را به عبد و بنده اش عطا فرماید و در عین حال بنده بگوید همانا من فقیرم و مالک چیزی نیستم راست و درست است زیرا که مال مولا به سبب

اعطای به عبدش از ملکش خارج نمیشود و عبد مالک چیزی از آن نمیگردد
چنانکه خداوند در قرآن کریم فرموده است .

ضرب لکم مثلاً من انفسکم هل لکم مما ملک ایمانکم من شرکاء
فی مارزقنار کم فانتهم فیه سواء تخافونهم کم خیفتمکم انفسکم کذا لک فصل
الآیات لقوم یعقلون . (سوره مبارکه روم ۳۰ آیه ۲۸)

ملخص معنا آنستکه آیا ای خواجگان راضی هستید بآنکه شما
بندگان را در مال و ملک خود شریک سازید تا در تصرف در آن و تسلط
بر آن مساوی یکدیگر باشید و در تفضل از استبداد و استقلال ایشان ترسان
شوید. همچنانکه بعضی احرار از بعضی هراسانند از این پس چونکه
راضی نیستند که در آنچه من شما را روزی کرده‌ام بندگان شما باشمادر
آن شریک باشند و خوف آن دارید که مستبد شوند و مستقل گردند در
آن پس چگونه راضی میشوید از برای من که رب الارباب و مالک احرار
و عبیدم که بعضی از عبیدم را شریک میسازید و بچه وجه روا میدارید که
در آنچه من آفریده‌ام کسی با من شریک باشد از بندگان آفریده‌های من
و اخباریکه دلالت بر مقامات ایشان دارد از ناحیه ایشان عز صدور یافته
است تا مردم بدانند که اینان مانند افراد عادی و معمولی و عاجز و ناتوان
و هیچکاره جهان نیستند بلکه قدرت بر هر کاری باذن و مدد الهی دارند .
بنابر این هیچگونه منافاتی بین این دو دسته از اخبار نیست بلکه
اخباریکه نفی علم و قدرت از ایشان میکند مفسر اخباری است که دلالت
بر مقامات ایشان دارد که همه مردم بدانند اینان بدون افاضه و مدد خداوندی
مالک نفع و ضرر و مرگ و زندگی و حشر و نشر خود نبوده و نیستند و با افاضه و
مدد خداوندی قدرت و سلطنت بر تمام جهان و موجودات آن داشته و دارند.
پاکیزه است خداوند و اینان بندگان گرامی اویند که سبقت

نمیجویند خدا را بقول و گفتار و حال آنکه ایشان بفرمان او عمل میکنند.

اشکال دیگر و جواب آن

خوانندگان عزیز برای آنکه هیچ اشکالی از اشکالات پوچ و بی اساس و هابی مسلکان بی جواب نمانده باشد لازم دانستم که در خاتمه و پایان این فصل هفت اشکال دیگر را که بشیعیان راجع بقطب بودن امام وارد میسازند عنوان کرده و اینک عین عبارات و جملات اشکالاتشان را يك يك ذیلا نقل کرده و سپس جواب آنها را بیان مینمایم .

جمله اول از اشکالشان اینست که غالیان میگویند امام قطب جهان است چنانچه قطب آسیا آسیا را میگرداند امام نیز عالم را اداره کرده و میگرداند آنگاه در مقام تاخت و تاز بر آمده و گرد و کولاکی کرده و گفته اند که اولاً قطب آسیا آسیا را نمیگرداند بلکه نیروی برق یا آب یا نیروی دیگری آسیا را میگرداند.

جواب:

هیچ بیخردی تا کنون نگفته است که قطب آسیا آسیا را میگرداند همه میگویند که نیروی برق یا آب آسیا را میگرداند. امام میگویند قرار گرفتن سنگهای آسیا بر روی یکدیگر هنگام گردش و باین طرف و آنطرف پرتاب نشدن و بطور صحیح و منظم گردش سنگها ادامه پیدا کردن و دانه ها نرم شدن بستگی بقطب آسیا دارد همچنین خداوند گردش منظم جهان را وابسته بوجود امام قرار داده که بمنزله قطب است.

همچنین شیعیان و بنا بر گفته شما و هابی مسلکان غالیان که میگویند امام قطب جهان است معنایش اینست که خداوند برقراری و گردش منظم

جهانرا وابسته بوجود امام قرار داده است اینست معنای صحیحی که قطب بودن امام دارد نه آنمعنای غلطی که شما ازپیش خود برای قطب بودن امام ساختید و بغالیان نسبت دادید . که آن تفسیر برای و کذب محض است . خوانندگان محترم کمی دقت فرمائید دراین معنائیکه ما برای قطب بودن امام نمودیم با آن معنائیکه وهابی مسلمان بغالیان که مراد ومقصودشان شیعیانند نسبت داده اند به بینید دروغ از این واضعتر و شاخدارتر وتهمت از این بالاتر تصور میشود .

تغویر چنین افراد بی بند و بار که هرچه بزبانشان یا قلمشان آمد میگویند و مینویسند وهیچ وحشت وترسی از خداوند ندارند واحساس مسئولیتی نمی کنند ودر نتیجه مردی را بگمراهی میکشند .

جمله دوم اشکال

باز میگویند - ثانیاً قطب آسیا عقل وشعوری ندارد ونباید امامی که دارای عقل واراده واختیار است بآن تشبیه کرد .
جواب از این قسمت رامادر ذیل جواب از اشکال بولایت تکوینی غیر مستقل در صفحه (۱۲۴) داده ایم بآنجا مراجعه شود .

جمله سوم اشکال

وثالثاً قطب بودن امام مدرکی ندارد .

جواب در روایت طارق بن شهاب که در فصل دوم صفحه (۸۱) نقل شد حضرت مولا صریحاً فرموده است که الامام قطب الوجود .

پس قطب بودن مدرکی دارد .

و رابعاً آیات قرآن صریحاً این قطب را باطل کرده در سوره فاطر آیه ۳۹ فرموده ان الله يمسك السموات و الارض ان تزولا ولئن ذالنا ان امسكهما من احد من بعده .

جواب از این آیه را در ذیل یکی از اشکالهای بزیارت جامعه در صفحه (۹۱) بیان کرده ایم مراجعه شود .

و خامساً مگر خدا عاجز و یا محتاج بقطب شده یا خود دور است و یا برای خدا زحمتی است که ناچار سرپرست و قطبی برای خلقش بگذارد .

جواب از این قسمت را هم در صفحه (۱۲۴) گفته ایم مراجعه شود . باز میگویند آنوقتیکه خداوند جهان را از نیستی آورد و قطبی نبود چگونه بود .

جواب : پیش از آفرینش جهان قطب جهان را آفرید چنانکه ما در فصل پنجم اثبات خواهیم کرد ، و وقتی نبوده است که جهان باشد و قطبی نباشد .

باز میگویند در نفخ صور که تمام اهل جهان میمیرند و کسی جز خدا نمی ماند آیا جهان در آن زمان چگونه بدون قطب برپاست و این قطبها کجایند .

جواب . اولاً در آنوقت جهانی نیست تا قطبی بخواهد بلکه جهان دیگری است بنام آخرت . و ثانیاً این قطبها همانجا هستند که در بدو خلقت بودند .

شما را بخدا تناقض گوئیهام و مغلطه کاریهای این صیادان

و شیادان و عوام فریبان را تماشا کنید خودشان میگویند در نفخه صور تمام اهل جهان میمیرند و کسی جز خدا نمی ماند بلافاصله میگویند آیا جهان در آن زمان چگونه بدون قطب بر پا است .

اگر در نفخه صور تمام اهل جهان میمیرند و جز خدا کسی باقی نمی ماند پس جهانی هم باقی نیست تا قطب بخواهد و چون جهان باقی نیست این سؤال شما بی مورد است .

و اگر جهانی باشد با جمله در نفخ صور جز خدا کسی باقی نمی ماند نمیسازد و لازمه این قول این است که هم جهان باشد و هم نباشد و این تناقض صریح است .

سادساً این قطب سازی از یک عده مردم خرافی است بنام عرفا و صوفیه و دانشمندان عاقل نباید باین خرافات استدلال کند .

جواب : اولاً خرافاتی کسانی هستند که نسبت خرافاتی بودن را بعرفا و امام شناسان داده اند .

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد و اینگونه توهینها و اسائه ادبها بساحت قدس بزرگان دلیل بر کم وزنی و سبک مغزی و بی شخصیتی توهین کنندگان است .

و ثانیاً مردم خرافی قطب سازی نکرده اند بلکه مردم دانشمندان و عاقل قائل بقطب بوده و بآن عقیده مندند آنهم قطب واقعی نه قطب ساختگی چنانکه مرحوم طبرسی نوری مؤلف کتاب کفایة الموحدين در جلد دوم صفحه ۷۴۹ مینویسد در نزد امامیه مبرهن است که امام قطب عالم امکان و جمیع نعم الهیه که عاید به بندگان خدا میشود ببرکت وجود مطهر او است و بقاء سموات و ارضین منوط بوجود مقدس او

است و دفع بلیات بسبب نور وجود او است و حیا او مانند حال رسول خدا (ص) چنانکه خدای تعالی فرماید و ماکان الله لیعذبهم و انت فیهم و امام قائم مقام رسول خدا و نایب مناب او است در جمیع حالات و صفات و فواید چنانکه وجود مقدس نبوی در حال حیوة ظاهریه دافع انواع عذاب الهی بود از بندگان خدا که بجهت خبیث حالات و شنایع افعال و قبایح اعمال خودشان مستحق آن بودند همچنین وجود مقدس امام (ع) که قائم مقام آنحضرت است نیز دافع عذاب و رافع انواع بلا از بندگان خواهد بود .

سابعاً خود امیر المؤمنین (ع) فرموده من خلافت مدارم نه جهان مدار قطب شریعتم نه خلقت یعنی زمامدار مسلمین منم نه ابوبکر در خطبه شقشقیه در نهج البلاغه فرموده و لقد تقمصها فلان و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی .

یعنی بتحقیق ابوبکر پیراهن خلافت را پوشید و حال آنکه میدانست من مدار خلافت و ولایتم و محل من از خلافت محل قطب است از آسیا یعنی خلافت و زمامداری باید بوجود من بگردد و ضمیر منها در این خطبه برمیگردد بخلافت نمیتوان گفت ابوبکر قطب جهان شده غصباً و علی (ع) از او شکایت داشته .

پس اگر علی (ع) قطب جهان بود لازم بود بر او بیان . چگونه خلافت چند روزه زائل را بیان کرده و آنرا بیان ننموده .

پیش از جوابگوئی از این قسمت توجه خوانندگان محترم را به برخی از تناقض گوئیها و طراریها و تردستیهاییکه در این اشکالها بکار برده شده است جلب و آنگاه بجواب میپردازم .

(۱) در اشکال سومشان گفتند قطب بودن امام مدرکی ندارد .
و در این اشکال که اشکال هفتمشان است خود از نهج البلاغه حضرت
مولا برای قطب بودن امام مدرک ذکر کردند .

(۲) در اشکال ششمشان گفتند این قطب‌سازی از یکجمله مردم
خرافی است . و در اینجا خود قطب بودن امام را تصدیق کرده و اقرار
و اعتراف نمودند و پس یا باید بگویند که اول خرافه خود ما
هستیم و یا از این جسارت و توهین که بشخصیت شیعه نمودند عذر-
خواهی کنند . و اما جواب از این اشکال اینست که اولیای خدا دارای
دو منصبند یکی زعامت امر تشریع دوم زعامت امر تکوین در زعامت
امر تشریع تصرف آنان قابل رویت و مشاهده است مثلاً امر و نهی و
خطابه و موعظه و اجراء حدود و قصاص و جهاد و سائر مقامات
تشریعی از قبیل اقامه جماعت و قضاوت و اخذ زکوات و حقوق مالی
و بسط و صرف آن در بین مردم همه اینها مقامی است ظاهری و علنی
که اگر بسط ید در آنها داشته باشد معلوم و اگر مقهور شوند و این
موقعیت بغصب از آنان زائل گردد آنهم ظاهر و هویداست .

ولی منصب دوم که زعامت امور تکوینی عالم است برای مردم
قابل رؤیت و مشاهده نیست مگر آنکه خود آن بزرگواران بخاطر معرفی
شموخ و عظمت خود احیاناً گوشه‌ای از آن تسلط معنوی را بدیگران
ارائه دهند چنانکه گاهی با اشاره خورشید را بر میگردانند یا در حضور
مردم ابری را مأمور می‌کردند و باران فرود می‌آورد یا آهویی خدمت
امام (ع) بالتعجا و شکایت زمین ادب می‌بوسید و حاجت خویش را اظهار
می‌کرد این امور نشانه از آن بود که همواره خورشید و ابر با اجازه ولی

زمان حرکت میکنند و جمیع حیوانات همه وقت حاجتهای خود را باولیای خدا عرضه میدارند اما بقیه موارد را مردم نمی بینند و توجه ندارند مگر آنکه با نیروی علم و ایمان بوجود این حقایق غیبی مدعن و معتقد باشند . منصب دوم قابل غضب کردن نیست و امام (ع) در هر حال چه مبسوط الید و چه مقهور و محروم از زعامت امر تشریع باشد عهده دار این منصب هست و بانجام وظیفه و اجراء برنامه تکوین مشغول است .

پس مقام ظاهری اولیاء قابل غضب است و ممکن است مردمی درنده و نابخرد بحکم هیجان حس بهیمی خود بر آنان بتازند و آن حق خدا داده را برای مدتی کوتاه یا طولانی از آنان سلب کنند و آنان هم چون موظف نیستند که باقوای غیبی بر مردم مسلط گردند و از قواعد و قوانین عالم اختیار و اسباب و وسائل عادی و معمولی سرپیچی نمایند در اینمواقع از قدرت باطنی خویش استمداد نمی کنند بلکه صبر و تحمل ظلم را نموده و بظاهر مغلوب و شکست خورده قرار میگیرند .

ولی عجز و شکست آنها در این جنبه ملازم با سلب قدرت آنان در جنبه تکوین نیست پوشیدن خرقة ژنده و خوردن نان جوین و زیستن در خانه خشتی و آشامیدن از ظرف سفالین و آرمیدن بر روی خاک و بوریا دلیل بر فقدان آن مقام معنوی و باطنی نخواهد بود در حالیکه نسبت بنازلترین رتبه ولایت خواجه شیرازی گوید :

اگر سلطنت فقر ببخشد ای دل

کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

بر در می‌کده رنسان قلندر باشند
 که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
 خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
 دست قدرت نگر در منصب صاحب جاهی
 سر ما و در میخانه که خاک راهش
 بفلك بر شد و دیوار بدین کوتاهی

و چنانکه در قسمت علم آنان اشاره مینمائیم در همه صورت
 بایستی جنبه بشری اولیاء حفظ شود و رفتار عمومی و رسمی آنان
 بر خلاف متعارف نباشد در نتیجه امکان مریض شدن و مورد حمله
 دشمنان قرار گرفتن و محبوس و اسیر و مسموم و مقتول گردیدن در
 آنها هست و بنا بقانون این عالم که جهان اسباب و عالم اختیار شناخته
 شده غیر از موارد ضروری بنا ندارند از علم باطنی و قوای معنوی خود
 استفاده نمایند تا جنایت و شقاوت بیدادگران واضح شود و صبر و
 تحمل و عفت و پاکدامنی خوبان و نیک سیرتان نمودار گردد تا شجاعت
 و فداکاری و جانبازی افراد رشید و مجاهد را مردم زمان در طول تاریخ
 به بینند و بخوانند و از خواندن عظمت روح اینان و رذالت و ناپاکی
 سجیه آنان درس عبرت و سرمشق تربیت برای سایر طبقات در هر زمان
 و مکان باشد.

و همچنین اولیای خدا بخاطر نگهداری وحدت مسلمین و عدم
 ایجاد تفرقه و گسیخته نشدن رشته اتحاد مردم از حقوق شخصی خود
 میگذشتند و غصب مقام مشروع خویش را تحمل مینمودند و با وجودی
 که قدرت دفاع و احراز موقعیت خود را داشتند راضی بجننگ و

خونریزی نمیشدند و در حقیقت شخصیت و حیات خود را فدای سعادت مردم میکردند .

چنانکه خود حضرت امیر (ع) در همان خطبه شقشقیه اشاره باین معنی فرموده است . باری زعامت امر تکوین سلطنتی است الهی و موهبتی است ربانی که مستند بلیاقت ذاتی و امتیازات روحی و جسمی شخص ولی میباشد بتعمین و انتخاب مردم مطلقاً نبوده نه آنانرا یارای چنین نصیبی است و نه لیاقت و قدرت عزل چنین مقامی .

و فضائل و مزایای روحی از قبیل علم، تقوی، سخا، شجاعت، قوت اراده و نفاذ امر در تکوینیات و امثال آنها قابل سلب کردن و غصب نمودن نیست و مطلق ملکات روحی و کمالات متصل بانسان این چنین است .

برخلاف زعامت تشریعی و منبر و محراب و امر و نهی و اجراء حدود و قصاص و جهاد و امثال ذلك که قابل خلع و غصب میباشد . همچنانکه ابوبکر این مقام را غصب نموده و خلافت را از مجرای طبیعی و مسیر واقعیش منحرف کرد فلذا امیر المؤمنین (ع) از غصب خلافت و زعامت تشریعی شکایت کرد نه از زعامت تکوینی .

پس قطب بودن حضرت علی (ع) برای جهان مسلم و غیر قابل تردید است و علت اینکه خلافت چند روزه را در خطبه شقشقیه بیان فرموده اما نامی از زعامت تکوینی و قطب بودنش برای جهان نبرده همان است که بیان شد که خلافت ظاهری قابل غصب است اما ولایت تکوینی مانند صفات روحی دیگر قابل غصب نیست .

حقاً که این از حقیقت دور افتادگان و پیغمبر و امام شناسان

هم حقیر را از نوشتن جوابهای لاطائلات و چرنديات خود خسته کردند و هم شما خوانندگان معظم را اما چه باید کرد که بنده کمترین وظیفه دار در نوشتن و شما محترمین وظیفه دار در خواندن هستید تا در عقیده بولایت نلغزیده وسست نگردید و انتظار پاداش برای خود و شما در مقابل این خستگی از خداوند منان داشته و دارم .



فصل چهارم

تحقیقی در باره علم پیغمبر و امام و بیان علم حضوری و حصولی

موجوم بحر العلوم قزوینی قدس سره در مواهب القدسیه مینویسد که باید دانست که علم بلحاظی بر دو قسم است حضوری و حصولی (یا اشراقی و صوری) علم حضوری عبارت از اینست که وجود علمی چیزی عین وجود عینی (خارجی) آنچیز بوده باشد مانند علم باری تعالی بذات مقدس خود و مثل علم مجردات بخودشان بعقیده حکماء که در امثله مزبور بهیچ وجه عالم و معلوم را دو چیز نمیتوان تصور نمود و علم حصولی اینست که وجود ذهنی و هستی علمی چیزی غیر وجود عینی (خارجی) آنچیز بوده باشد مانند علم نفس باشیاء خارج از ذات خودش از قبیل علم او بآب و آتش و خاک و غیر اینها و به بیانی دیگر علم حصولی علمی است حاصل در نفس بواسطه حصول صورت (مفهوم و ماهیت کلی) در ذهن مانند علم بانسان که از تصور حیوان ناطق من حیث انه حیوان ناطق (بدون اعراض جسمانی) حاصل میگردد و حضوری علمی است حاصل در نفس بحضور شیئی بدون توسط

صورت مثل علم نفس ناطقه بر نفس و صفات خود چه با این وصف
نیازی بصورت باقی نمی ماند کمالات خفی و از این تحقیق آشکار گشت
که علم امام (ع) حصولی است و نیز معلوم شد که حصولی بودن آن
هیچگونه منافای نیست با اینکه بگوئیم امام (ع) چون از رحم مادر
پاک و پاکیزه قدم بدین عالم نهاده دفعه عالم بتمام ماکان و مایکون و
ماهوکائن شده و تمامی اشیاء و حوادث گذشته و آینده مانند صورتیکه
در آینه دیده شود مشهود آن وجود مقدس می گردد دلیل ما بر مدعی خود
اخبار بسیاری می باشد که از آن خاندان عز صدور یافته است و از نیروی
که رعایت استعدادات عامه بسیار لازم است لئان مقاصد را در این زمینه باید
تدریجاً بیان نمود تا مگر ضرر آن بر نفعش نچربد .

باشتاباه افتادن برخی از افراد در باره علم امام

بر گردیم بعلم حضوری و حصولی پاره ای از مدعیان فضل که
مدتی ذهن فقیر مؤلف را نیز در حوادث سن مشوب داشته بودند
بلحاظ آگاهی نداشتن اصطلاحات حکماء از لفظ حضوری و حصولی
بشبهه افتاده و چنین گمان کرده اند که علم حضوری عبارت از حاضر
بودن صور اشیاء گویند و حوادث ماضیه و مستقبله است در نزد عالم
و حصولی که در قبال آن واقع می باشد عبارت از عدم حضور آنهاست
و این مقدار را نیز دانسته اند که علم حق تعالی حضوری است و از طرفی
دیگر نیز بروایاتی برخوردند که باطلاع و آگاهی ائمه علیهم السلام از

ماكان و مايكون تصريح نموده لذا بزرگوارى و علم امام را نسبت
 باشياء و حوادث كونيۀ اينگونه تقرير ميكنند چنين نيست كه صوراشياء
 و حوادث در نفس امام حاضر باشند زيرا كه علم وى حضوري نيست
 بلكه حصولي است و فرق بين امام با ديگران اينست كه امام بمحض اينكه
 اراده داشتن چيز را مينمايد از براى وى علم بآنچيز كمأ و كيفاً حاصل
 آمده و معلومش ميگردد و ساير خلق چنين نيستند بلكه هر چيز را كه
 ندانند بايد تدريجاً از طرق عاديۀ فرا گرفته يسا استنباط نمايند و
 بدانچيز دانا گردند و شگفت در اينست كه ايشان بوسيلۀ اين خبط عظيم
 پاره‌اى از اشكالات را نيز بخيال خود حل مينمايند كه فايده‌اى در نقل
 آنها نيست و عقيدۀ ايشان را ظاهر چند خبر نيز تأييد مينمايد كه ذكر
 آنها بيايد و شايد از ظواهر همان اخبار هم بشبهۀ افتاده باشند و پرا واضح
 است كه اين نمره عقايد در حق خزان علوم الهى و مظاهر تامه حضرت
 بارى همانا ناشى از جهل بمقامات عاليه ايشان است پايه و مايه جهل
 مذكور نيز عدم رجوع و بى اعتنائى با حديث معتبره و آگاهى نداشتن
 از مضامين آنها و يا با وجود رجوع مستند بقلت فهم و ضعف استعداد
 يا كج سليقگى ايشان است گويان ساده لوحان اين داستانرا هم نشينده‌اند
 كه روزى خليفه دوم از حاضر جوابى اميرالمومنين (ع) در سؤالات
 گوناگون خلق متعجب شده پرسيد بفرمائيد بدانم چگونه است كه هر
 چه از شما مسئلت ميشود بى تأنى پاسخ ميگوئيد آنسرور دست مبارك
 خود را در برابر وى بداشت در حالتيكه بعضى از انگشتان آن فرو
 هشته و پاره‌اى باز بود و بخليفه فرمود اين چند است و مراد آنحضرت
 عدد انگشتان باز بود خليفه بى تأمل گفت شماره آنرا پس قريب بدينمضمون

فرمود چنانکه تو بدون تأمل شماره آنها را دریافتی همین طور تمامی اشیاء در نزد من حاضر و بر من معلوم است یعنی چنانکه تو بمحض دیدن انگشتان من بلافاصله عدد آنها دانستی این چنین اشیاء و حوادث کونیة کلاً در نفس من بمنزله آن انگشتان حاضر و مشهودند بالجمله اخبار و آثار درغزات علوم و مراتب دانش ائمه علیهم السلام از زبان خود ایشان و گفته دیگران از مؤلفین و مخالفین چندان رسیده که گرد آوردن آنها عادتاً محال مینماید و اینک برای تنبیه غافلین و ارشاد جاهلین و ایقاز قاصرین و ارغام جاحدین از بین آن اخبار بذکر چند خبر اکتفا مینمائیم .

شش خبر از اخباریکه دلالت بر آگاهی معصومین به همه چیز دارد

خبر اول : حضرت جواد (ع) در خطبه ای فرموده است :
 والله انی لاعلم بالنسب الناس من آبائهم و والله انی لاعلم مافی سرائرهم و ظواهرهم و انی لاعلم بهم اجمعین و ما هم الیه صائرون .
 یعنی سوگند بخدا که همانا من بانشاب و پدران تمام مردم دانا هستم و سوگند بخدا آنچه که در باطن و ظاهرشان است میدانم و بآنچه که واجد و دارا هستند و آنچه که بسوی آن میگردند و مییابند آگاهم .
 دوم خبری است منقول از منتخب البصائر مروی از مفضل بن عمر که میگوید

سئلت ابا عبد الله (ع) عن علم الامام بمافی اقطارا لارض و هوفی

بیتة مرخی علیه ستره .

یعنی مفضل گوید از امام صادق (ع) چگونگی علم امام را بچهار جهت جهان و تمام عالم پرسیدم و حال آنکه امام در خانه اش پس پرده واقع است . حضرت ارواح پنجگانه پیغمبر و ائمه علیهم السلام را شرح داد تا آنجائیکه فرمود :

و بروح القدس کان یری مافی شرق الارض و غربها و برها و بحرها قلت جعلت فداک یتناول الامام ما ببغداد قال نعم و مادون العرش .

یعنی بسبب روح قدسی آنچه که در مشرق و مغرب و بیابان و دریای زمین است می بیند گفتم قربانت کردم آنچه که در بغداد است امام از اینجا میتواند بدست آورد فرمود آری و آنچه که در عرش است بدست میآورد .

سوم در حدیث نورانیت امیرالمومنین (ع) میفرماید .
وانی اعطیت علم المنایا و البلیایا و فصل الخطاب و استودعت علم القرآن و ما هو کائن الی یوم القیامه .

یعنی همانا که علم بمرگها و اجلها و بلاها و دوری و جدا کردن حق و باطل را خداوند بمن عطا فرموده است و علم قرانرا در وجود من ودیعه نهاده و همچنین آنچه هست و می باشد تا روز قیامت .

چهارم: منقول از مختصر بنقل از نوادر الحکم مروی از اسحاق قمی که گوید قال ابو عبدالله (ع) لبحمران بن اعین یا حمران ان الدنیا عند الامام و السموات و الارضون الالهکذا و اشار بیده الی راحته یعرف ظاهرها و باطنها و داخلها و خارجها و رطبها و یابسها .

یعنی امام صادق (ع) ببحمران فرمود که نیست دنیا و آسمانها و زمین هایش امام جز این چنین و اشاره فرمود بادستش بگودی کف دست

دیگرش امام میشناسد ظاهر و باطن و درون و بیرون و تر و خشک دنیا را.
پنجم خبری است در بصائر صفار مسنداً از حضرت ابوالحسن
(ع) که فرموده .

انما منزلة الامام منزلة القمر في السماء في موضعه و هو مطلع
على جميع الاشياء كلها یعنی جز این نیست که منزلت امام مانند منزلت
ماه است در جای خودش بر تمام چیزها اطلاع و آگاهی دارد .
ششم : خبری است منقول از فضائل شاذان مروی از عمار یاسر
که گوید .

كنت عند امير المؤمنين (ع) فـى بعض غـزواته فـمررنا بـواد
مملو نـملا فـقلت يا امير المؤمنين اترى يـكون احد من خلق الله يعلم عدد
هذا النمل قال نعم يا عمار انا اعرف رجلا يعلم عدده كم فيه ذكره
و كم فيه انثى فقلت من ذاك الرجل يا مولاي فقال يا عمار اما قرائت
فى سورة يس و كلشـى احصـنيـاه فى امام مـبين فقلت بلى يا مولاي فقال
انا ذاك الامام المـبين .

یعنی عمار یاسر گفته است که در بعضی جنگها در خدمت
امیرالمؤمنین (ع) بودم از بیابان پر از مورچه‌ای گذشتیم عرض کردم یا
امیرالمؤمنین آیا از خلق خدا کسی پیدا میشود که عدد این مورچه‌ها
را بداند فرمود آری عمار من مردی را میشناسم که میداند شماره این
مورچه‌ها و نر و ماده آنها را عرض کردم کیست آن مرد آقای من فرمود
ای عمار مگر در سوره یس این آیه را نخوانده‌ای که هر چیزی را
شماره کردیم و قرار دادیم در وجود امام مبین گفتم ای آقای من چرا
این آیه را خوانده‌ام فرمود منم آن امام مبین که خداوند در سوره

یس فرموده است .

از مضامین این اخبار اقل چیزیکه در علم معصومین چهارده گانه ما علیهم السلام استفاده میشود اینستکه آن وجودات مقدسه من المهد الى اللحد عالم بتمامی ماکان و مایکون و ما هو کائن بوده اند و نیز دانسته میشود که احتمال تعلیق در اخبار و احادیث ایشان از علم خود محض غلط و غلط محض است بدینمعنی که مثلاً امام میفرماید من بآجال و انساب و ضمائر خلق عالم هستم و مقصود حضرتش نه اینستکه من اکنون از امور مذکوره آگاهی دارم بلکه معنی علم و اطلاع اینست که هرگاه بخواهم و اراده دانستن کنم خواهم دانست و از آنها توانم خبری داد بنابراین مراد حضرتش اینستکه امور مزبوره (و تمامی اشیاء موجوده و معدومه کونیة و حوادث طاریه بر آنها) در نفس مقدس من حاضر و مشهودند و هیچگاه چیزی از آنها از نظر من محو نمیگردد .

آگاهی سلمان بگذشته و آینده

و چون کاملاً مطمئن گشته و بقلب پاک خود سپردی که امام (ع) عالم بماکان و مایکون است اکنون ادعای خویش را یکدرجه ترقی داده با کمال قوت قلب میگوئیم علم بماکان و مایکون برای معصومین ما شأن بزرگی نیست و از مراتب خدام آستان ایشان بشمار میرود مانند جناب سلمان که از چاکران کوچک امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و یکی از شئونش بشهادت یکدسته از احادیث معتمده علم و آگاهی وی بگذشته و آینده است از جمله آن اخبار خبری استکه کشی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود ادرك سلمان العلم الاول

و الاخر و هو بحر لا ینزح و هو منا اهل البیت یعنی سلمان واجد علم اولین و آخرین گشته و دریائی است که تمام شدنی نیست و از ما خاندان است و در بین حواریین و اصحاب اسرار و شیعیان خصاص الخاص معصومین ما علیهم السلام گروهی بوده که بمراتب عالیه علمی ارتقاء یافته و از گذشته و آینده آگاهی داشته اند که شمردن آنان از وظیفه اختصار خارج است و از تمامی بیانات ما بخوبی آشکار شد که امام (ع) بجمیع جزئیات پیش آمدهای خویش از عهد ولادت تا هنگام شهادت آگاه است لیکن علم حضرتش بتمام اشیاء و حوادث کسبی و موهوبی نیست بلکه لدنی است .

بیان فرق میان علم کسبی و موهوبی و لدنی

و فرق بین این سه دسته تا کنون درجائی بنظر حقیر نرسیده و تحقیق آن اینست که هرگاه علم بچیزی از طریق عادی حاصل شده باشد یعنی یکی از حواس پنجگانه یا بیشتر وسیله حصول آن بود آنرا کسبی و عادی نامند مانند علم یافتن بمرگ یا تولد زید از شنیدن یا دیدن یا از هردو و اینچنین است دانا شدن بچیزهای دیگر از حاسه ذوق و لمس و شم و اگر در نتیجه ریاضات حقّه یا باطله و تحمل اعمال شاقه پیدا شود آنرا موهوبی (از لفظ موهوب نباید گول خورد و با شتاب افتاد چنانکه بعضی را گول زده و بشبهه افکنده) نهایت اینکه مکاشفات مرتاض در صورت حقیقت مستند بصفاى نفس و قرب وی بحق میباشد و در صورت

بطلان بر اثر اجر عمل که خالق مهربان راضی بضایع شدن زحمات او
 نمیگردد انسا لانضیع عمل عامل منکم من ذکر او انشی همانا من عمل
 هیچ مرد و زنی را ضایع نمیکنم و در هر حال معلومات هر دو فرقه
 موهبت و بخششی است از حق تعالی در قبال عملیاتی که مخالف با
 مشتهیات نفوس ایشان بوده است و از این قبیل است یعنی موهوبی
 است علم فطری بعضی بر اثر ذکاوت و فطانت فوق العاده که از ناحیه
 حق تعالی بدانها عنایت میگردد و از صغرسن پس از تمیز بروز نموده
 و تدریجاً طریق ارتقاء و تکمیل میگیرد و بعدی میرسد که خبر از
 گذشته و آینده میدهند و لامحاله آنها حقیقتی و علتی و مرکزی است
 که تا کنون هیچیک بر کسی معلوم نشده و هر که تا کنون از علمای مسلمین
 و دانشمندان اروپا در این موضوع هر چه گفته بی اساس و جزو اباطیل و
 ترهات بوده است و این نمره اشخاص اگر چه نادر و قليل الوجودند
 لیکن تواریخ کم و بیشی از آنها خبر میدهد و از آن جمله در عصر
 حاضر چنانکه در شماره ۴۵ مجله مهرگان یک هزار و سیصد و شانزده
 شمسی مینگارد که دختری است یازده ساله بنام ایلکا نام از اهل مملکت
 لیتوانی از حوادث آینده نزدیک بدون خلاف و اشتباه و همچنین از
 ضمائر اشخاص مانند مرتاضین هند خبر میدهد و هر که راجع بوی
 آنچه در خاطر بگذراند بدون زیاده و نقصان میگوید دوستان و دشمنان
 خانوادگی خود را بخوبی معرفی مینماید حتی چگونگی حالات اشخاص
 خارجی را که هیچ آشنائی و تماسی با آنها نداشته ابراز میدارد و از
 اینجا آشکار گردید که ایمان و کفر را در بروز آثار مزبور هیچگونه
 مداخلتی نیست .

بیان علم لدنی

و اما علم لدنی که قسیم علوم سابق الذکر است افاضه است از حضرت حق عز شأنه بر حسب قابلیت ذاتیه به معدودی از بندگان خاص الخاص خود دفعه واحده که جمله آن نفوس زاکیه عالیه و مراکز قلوب صافیه واعیه ایشان است و هنگام افاضه به معصومین ما آغاز ظهور آن بزرگوارانست در این عالم بر حسب صورت و تقریباً للاذهان علم لدنی نقوش و صور مختلفه مرتسمه در صفحه‌ای را ماند که پرده‌ای بر آنها کشیده شده باشد و افاضه الهی بمنزله یک باره برگرفتن پرده است از صفحه مزبور و باید ملتفت بود که بالاین طبقه از عالمین پیوسته شدت ذکاء و فطنه فوق التصور توأم است و لیکن مایه و منبع دانش ایشان نیست چنانچه به هیچ وجه ریاضات و حواس آنها را دخالتی در آن نمی‌باشد و گرنه می‌بایست معلومات ایشان نیز مانند مرتاضین و ازکیاء و فطن از حدی شروع کرده و روبریادتی نهد و نیز در علم لدنی هیچگونه خطا و اشتباه راه ندارد لیکن علم کسبی و موهوبی از لغزش مصون نیستند و اگر از معصومین در عهد صباوت آثار دوره کبارت و بالخصوص نمایشهای عصر خلافت (زمان خلافت نظیر زمان تاجگذاری و تخت نشینی و فرمانفرمائی و عبارة اخری پادشاهی است و بانداشتن خلافت صوری منافی نمی‌باشد) بمنصه ظهور نمیرسد همانا مبتنی بحکم و مصالح و تکالیفی بوده که تا یک اندازه آن برارباب معرفت و بصیرت مستور نیست و نیازی بشرح ندارد و گرنه آگاهی آنوجودات

مقدسه از مکونات و هکذا مقام ولایت و رتبه امامت ایشان در تمام عمر یکسان و بی تفاوت است .

خطای بعضی در منصب خلافت و امامت

بعضی از جهت فرق نهادن بین منصب خلافت و امامت بخطا رفته و چنین پنداشته اند پسر امامی که میباید جای پدر گیرد در زمان حیات پدر فاقد رتبه امامت است و برحلت پدرش امام خلیفه میگردد و حال آنکه چنین نیست اینان اندکی تأمل نکرده اند که ائمه مادر مقام شکایت سخن از غصب خلافت ظاهریه رانده و هیچگاه نامی از امامت نبرده اند .

فرق بین دو امام در يك زمان

آری فرقی که بین دو امام در یک زمان میتوان نهاد اینست که امام وقت را امام ناطق و خلیفه حضرتش را بدون سلب امامت امام صامت مینامیم چنانکه مرحوم کلینی در کافی باسناد خود از حسین بن ابی العلاء روایت کرده که میگوید .

قلت لابی عبدالله (ع) تكون الارض ليس فيها امام قال لا قلت يكون امامان قال لا الا واحدهما صامت .

یعنی بامام صادق (ع) عرض کردم امکان دارد زمین خالی از امام

باشد؟ فرمود نه. عرض کردم ممکن است در یک زمان دو امام؟ فرمودند جز آنکه یکی از آن دو ساکت است و هرگاه امامت و خلافت که نسبت عموم و خصوص مطلق دارند مترادف میبودند حق با آنحضرت بود زیرا وجود دو خلیفه و بیشتر در یک زمان جایز نیست و شاید اشتباه ایشان هم از اینراه باشد و نظر سائل نیز در خبر مذکوره بمقام خلافت بوده است که حضرت نخست تعدد خلیفه را نفی نموده آنگاه وجود دو امام را در وصف نطق و صمت تجویز فرموده است .

کلمه لدن

کلمه لدن از ظروف مبنیه و لازم الاضافه است و مضاف الیه آن لفظ جلاله یعنی کلمه الله است که در مقام نسبت حذف شده و مراد است بتابر این معنای اینکه علم امام لدنی است یعنی دانش امام مستند بعندالله میباشد که ذات حق عزاسمه بلا واسطه بدون کسب بدو افاضه فرموده است .

نتیجه این بحث

خوانندگان گرامی آنچه که تا کنون بدون کم و زیاد و تغییر و لفظ و عبارت باستثنای ترجمه روایات که چون ترجمه نشده بود از مواهب القدسیه مرحوم بحر العلوم نامبرده نقل شد بخوبی این نتیجه بدست آمد که امام (ع) احاطه علمی بتمام جهان و اشیاء و موجودات آن دارد هم اکنون برای توضیح بیشتری بعضی از روایاتی را نیز که

علامه مجلسی قدس سره در بحار جلد ۲۵ چاپ جدید نقل فرموده است در اینجا یاد آور میشوم آنگاه نتیجه گیری مورد نظر را مینمایم در صفحه ۱۱۷ به نقل از خصائل و عیون مینویسد که .

ان الامام مؤید بروح القدس و بینه و بین الله عزوجل عمود من نوریری
فیه اعمال العباد و کل ما احتاج الیه لدلاله اطلع علیه و یبسط له فیه علم و یقبض
عنه فلا یعلم .

یعنی همانا امام بروح قدسی تأیید شده است و میان او و خداوند
عمودی از نور است که کردار بندگان و تمام آنچه برای راهنمایی و
اداره آنان بآن محتاج و نیازمند است می بیند و بر آنها آگاه است آن
عمود برایش گسترده میشود میداند و بسته میشود پس نمیداند .
و در صفحه ۱۲۷ مینویسد .

ان الانبیاء و الائمه یوفقههم الله و یؤتیهم من مخزون علمه و حکمه
مالا یؤتیه غیرهم فیکون علمهم فوق کل علم اهل زمانهم فی قوله تعالی
افمن یرد الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون .

یعنی آیا کسیکه راهنمایی میکند بسوی حق سزاوارتر است که
پیروی شود یا کسیکه راه هدایت نمییابد جز آنکه هدایت کرده شود
چیزت شما را چگونه حکم میکنید سوره یونس آیه ۳۶ و قوله عزوجل
سوره بقره آیه ۲۷۲ یؤتی الحکمه من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا و ما یدکر الا اولو الالباب .

یعنی میدهد خداوند حکمت را بهر کسیکه بخواهد و بهر کس
که حکمت داده شود بحقیقت خوبی بسیار باو داده شد و پند نمیگیرند

و متذکر نمیشوند جز صاحبان خرد .

و قوله عزوجل فی طالوت سوره بقره آیه ۲۴۸ ان الله اصطفاه
علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم .

یعنی خداوند برگزید او را و افزودش زیادتى در دانش و هیكل
و قال عزوجل لنبيه وکان فضل الله علیک عظیما سوره نساء آیه ۱۱۳
یعنی فضل خدا بر تو بزرگ است .

و قال عزوجل فی الاثمه من اهل بیه و عترته و ذریته ام یحسدون
الناس علی ما اتیهم الله من فضله سوره نساء آیه ۵۷

یعنی آیا حسد میبرند مردمان را آنچه داد ایشان را خداوند از
فضلهش چنانکه ملاحظه میفرمائید در این حدیث شریف تصریح شده است
باینکه پیغمبران و پیشوایان دینی مانند افراد عادى نیستند بلکه افرادی
هستند که خداوند آنان را موفق فرموده و از گنجینه علم و حکمتهايش علمها و
دانشهائی بآنان داده است که بدیگران نداده بنا بر این علم و دانش ایشان مافوق
علم و دانش تمام افراد همزمان با آنان است اما و هابیه و مبلغین آنها امام و
پیغمبر را مانند افراد عادى و معمولی میدانند و قیاس بخودشان میکنند که تا
پیش پایشان را درست نمى بینند و نفع و ضرر و سود و زیان و خیر و شر
و مصلحت و مفسده و سعادت و شقاوت خودشان را تشخیص نمیدهند و تا
چه رسد بدیگران لذا میگویند محال است محدودیکه دارای مکان معین
است نگهبان و یامدیر جهان باشد و از اینهمه آیات و روایات که مضمون
و مفهومش اینست که اینان افراد عادى و معمولی نیستند بلکه احاطه علمى
و وجودى بر تمام جهان و جهانیان دارند غفلت ورزیده اند و حال آنکه
اداره جهان و جهانیان برای پیشوایان مانند اداره يك خانه و افراد آن

است برای يك سرپرست همانطوریکه يك سرپرست لایق و شایسته
 بتمام جزئیات زندگی و احتیاجات و نیازمندیهای افراد خانواده خویش
 مطلع و آگاه است و همچنین بر آنان احاطه و تسلط دارد و با تدبیر
 صحیح و خردمندانه نیازمندیهای ایشان را مرتفع و با کمال خوبی آنانرا
 اداره میکند پیشوایان دینی نیز سرپرستان لایق و شایسته جهان و جهانیانند
 که بفرمان خداوند جهانرا اداره و نیازمندی هر فرد را برطرف میسازد
 باینمعنی که دمبدم فیض حقه تعالی را که با جنبه یلی الحقی خود فرا
 گرفته اند با جنبه یلی الخلقی بخش و توزیع میکنند تاجهان و نظام احسن
 آن برقرار و موجودات باقی و هر کدام باندازه استعداد و ظرفیت
 وجودی و لیاقت و قابلیت خود از مواهب حیاتی بر خودار گردند و بتوانند
 بکمال مطلوب و نهائی خویش نائل گردند.

حال میگوئیم اگر نسبت دادن اداره يك خانه و افراد آن بسرپرست
 آنخانه و خانواده شرك و کفر است نسبت دادن اداره جهان نیز به
 پیشوایان دینی که سرپرستان آنند شرك و کفر است و اگر آن نسبت
 صحیح است و شرك و کفر نیست این نسبت نیز صحیح و شرك و کفر
 نیست بلکه عین توحید است و تاحدی معرفت و شناسائی مقام و مرتبه
 پیغمبر و امام خواهد بود .

اعتراض بر علم پیشوایان دین

اگر کسی گوید که بصریح آیات قرآنی و اخبار معصومین و
 اتفاق فرق مسلمین القاء نفس بمهلکه و اتلاف شخصی خود را باختیار

از گناهان بزرگ بلکه عظیمتر از آن گناهی نیست و شاهد بر این مدعا اینست که حق تعالی قاتل را (چه خود را بکشد چه دیگر را) با کافر همدوش و همتراز داشته و بهره و وعده عذاب ابدی و خلود در آتش دوزخ داده است بنابراین چگونه میتوان تجویز نمود که حضرت امیر (ع) مثلاً عالماً و عارفاً بمسجد تشریف برده دچار ضربت تیغ ابن ملجم گردد یا حضرت حسن (ع) دانسته آب زهر آلود را بیاشامد و یا حضرت حسین (ع) با علم بتمام پیش آمدهای خود و جوانان و عیالات و اعوانش بکر بلارفته و آنهمه بلایا و مصائب را متحمل شود و هکذا غیر ایشان از ائمه و انبیای عظام علیهم السلام پس عملیات آنهمه بزرگان دین را با حرمت مسلمة اللقاء نفس بمهلکه چگونه میتوان وفق صحیحی داد با اینکه بر حسب اعتقاد امامیه تمامی انبیاء و ائمه هدی معصوم میباشند بالخصوص معصومین چهارده گانه ما که در عصمت و سایر صفات فاضله از تمامی ماسوای خود ممتازند .

جواب از اعتراض

جواب از این اشکال چون معنی علم امام را دانستی اکنون بدانکه حضرت وی مأمور است بعلم خود که ما از آن بعلم امامت تعبیر مینمائیم عمل نکند جز در مواردی خاص که حاوی مصلحت بزرگی باشد و البته آن موارد نیز جابجا در صحیفه وی مشخص و معین شده و در موارد دیگر حسب الامر میباید از علم خود صرف نظر کرده و تمام دانستهها را نادانسته انگارد و مانند مردم دیگر از طریق حواس بهره دانا شد عمل نموده و گرنه بردانائی خود ترتیب اثر ندهد .

ذکر مثال

خوب است برای توضیح مثالی بیاوریم فرض میکنیم سفیری از جانب پادشاهی بکشور دیگری میرود پادشاه دستور العمل‌های مخصوص بوی داده بگوید من میدانم فلان سلطان که بخاک او میروی بامن نهایت دشمن است و یقین دارم که اقدامات بدی در خرابی ملک من خواهد کرد لیکن تو میباید آنرا نادانسته بحساب گیری و هیچگونه ترتیب اثری بر آن ندهی تا زمانی که بخوبی راز از پرده بیرون افتد و کاملاً مدارکی از طرف فعلاً کتباً بدست آوری آنگاه اقدام بچنین و چنان کنی. حال سفیر مزبور که بدان کشور می‌رود با اینکه دانائی بهمه پیش آمده‌ها و اقدامات دشمنان پادشاه خود دارد مع هذا می‌باید از تمامی آنها چشم پوشیده و مانند جاهل صرف از طریق حواس با اقدامات خصم آگاهی یافته آنگاه ترتیب اثر دهد اکنون اگر سؤال شود فلان سفیر دانای با اقدامات دشمن بوده است یا نه جواب می‌باید گفت هم عالم بوده و هم عالم نبوده اما عالم بوده زیرا که قبلاً پادشاهش بوی خبر داده بود لیکن تکالیفش عمل بعلم خود نبوده است و اما عالم نبوده زیرا در آن هنگام از طریق کسب و حواس چیزی بر او آشکار نشده و مدرکی بدست نیاورده است و پس از تأمل در این مثل مختصر آنرا با ما نحن فیه تطبیق کرده بمغرض می‌گوئیم که اعتراض تو اینست که حضرت حسن (ع) مثلاً بزهر آب کوزه عالم بوده یا نبوده اگر بوده چگونه عالم‌اً و عارفاً آشامیده و خود را بدست خود بقتل رسانیده و اگر نبوده چطور تصور

میشود با علم بماکان و مایکون از زهر کوزه ای که در کنار وی بوده
بی خبر بماند .

عالم بودن امام بسبب علم لدنی و مأمور نبودن بعمل

اینک در پاسخ چنین میگوئیم که آنحضرت هم عالم بوده و هم
نبوده است اما عالم بودنش همانا بعلم لدنی و امامت بوده ولیکن مأمور
نبوده در این موضوع بعلم خود عمل نماید و میبایست از علم خود غمض
عین و چشم پوشی فرموده و بر حسب دستور الهی آنانرا نادانسته انگاشته
و ترتیب اثر بر آن ندهد و از موارد خاصه نیز نبوده که بعلم امامت مأمور
بعمل باشد و اما عالم نبودن حضرتش از اینراست که آنسرور در
خواب بوده و اسماء ملعونه آهسته آمده و زهر در کوزه ریخته و ظاهراً
خود آن بزرگوار و کسانش هیچیک از خواب انگیخته نشدند تا اینکه
آگاهی از کار آن ملعونه یابند اکنون بگو بدانیم با این تفصیل از برای
امام (ع) آشامیدن آب مسموم چه محظوری داشته آیا آنملعونه که
مکرراً آنحضرت را زهر خوراند در کدام مورد قبل از انجام مقصود
خود آنرا اظهار نمود و مع هذا حضرت بگفته او وقعی ننهاد و بخوردن
زهر اقدام فرمود همچنین چه وقت و در کجا ابن ملجم بیدین بحضرت
امیر (ع) کلمه ای ابراز کرد که بوی خون از آن میآمد آیا نشنیده همینکه
حضرت بطور اشاره قصد آنملعونه را بخود او اظهار داشت سخت انکار
نموده و عرض کرد هرگاه نسبت بمن ظنین شده اید بقتلم فرمان دهید

وبالجملة دانائی آنسرور مستند بعلم امامت و اخبار پیغمبر (ص) (علم حاصل از خبر دادن آنحضرت نیز در این مورد و نظائر آن در حکم علم امامت است که از طرق عادیہ نیست یعنی میباید ترتیب اثر بر آن ندهد تا هنگامیکه از طرف مدرکی بدست آید) بوده و از ناحیه ابن ملجم و رفقاییش نه بآنحضرت هیچگونه اظهاریه شد و نه مکتوبی از آنها در باب قتل وی بچنگ آمد پس دانسته بعلم امامت و ندانسته بعلم عادی بمسجد رفت و شهید گشت و امارت مخصوص تشریف بردن حضرت حسین (ع) بکربلا صورتاً اسباب رفتن کاملاً مهیا شد چندانکه هرگاه بدانسوی حرکت نمیفرمود تا امروز هم مخلوق حتی دوستانش اعتراض کرده میگفتند پس از رسیدن آنهمه مکاتیب (که دوازده هزار گفته اند) از کوفیان و حاضر بودن ایشان از برای بیعت و استرداد خلافت از یزید چرا و بچه جهت حضرت بکوفه نرفت آیا يك مکتوب از کسی رسید که از سوء قصد و غدر کوفیان حکایت کند لا والله

اعتراض بجلو گیری ابن حنیفه و ابن عباس و جواب آن

و اگر بجلو گیری محمد حنفیه و ابن عباس و ابن عمر و غیره ایراد شود جواب اینست که اظهارات ایشان بعنوان خبر دادن نبود بلکه هر يك به بیانی این مضمون را بعرض میرسانیدند که اهل کوفه وفاندارند و با پدر و برادر شما چنین و چنان کردند و اگر اطلاعی هم داشتند بر اثر خبر دادن حضرت رسول (ص) بود که از آنسرور شنیده بودند

و یا مضمون آن بسمع ایشان رسیده بود و گرنه هیچیک خبر رسمی از غدرو حيله کوفیان بعرض نرسانیدند خلاصه اینکه از طریق حواس تا آنوقتی که حضرت بکربلا رسید خبری یا مکتوبی مشعر بمخالفت و عزم بد کوفیان واصل نگردید که مکلف بترتیب اثر آن گردد و پس از رسیدن خبر شهادت پسر عمش نیز کار از کار در گذشته بود و هرگاه میخواست از آنجا مراجعت فرماید حضرتش را مجال نمیدادند آری حرکت از مکه را میتوان از مواردی شمرد که بعلم امامت عمل فرموده و حج خود را تمام کرده و از آنجا کوچ داده و علت آنهم این بود که حضرت از قصد بد یزید و اعزام سی نفر از شیاطین بنی امیه آگاهی داشت و میدانست لامحاله در آن سرزمین بشهادت رسیده و احترام خانه خدا از بین خواهد رفت لذا بی توانی حرکت فرمود .

مقصود از رفتن احترام خانه خدا

خوش است مقصود از رفتن احترام خانه خدا را در اینجا بیان نمائیم تا اینکه خوانندگان آنمعنی نامناسبی را که در محافل عمومی تاکنون شنیده اند از خاطرها بسترند و ملخص آن اینست که هرگاه در مکه شهید میشد چنانکه قبر مطهرش امروز محل توجه عمومی است زیارتگاه گردیده خانه خدا را تحت الشعاع قرار میداد و همینطور که امروز زائرین بعزم زیارت هفت امام بجانب عراق حرکت کرده و معهذا میگویند بکربلا میرویم و کلمه کربلائی را برنام خویش میافزایند هرگاه مرقد مطهرش در مکه میبود هر آینه میگفتند بزیارت حضرت حسین (ع) میرویم و نام خدا و خانه اش از بین میرفت و آنسرور احترام

آنها را از اینراه حفظ فرمود که از آن نقطه کوچ داده بساط خود را در کربلا پهن نمود اینست معنای پاس احترام خانه خدا نه اینکه ریختن خون ثارالله در مکه احترام آنها به برد زیرا که شبهه‌ای نیست دراینکه ریخته شدن خون آنحضرت در خانه خدا هزاران هزار درجه بر احترام و شرف آن میافزود چنانکه مایه حرمت و عزت آن پیش افتادن در قبول ولایت آنخاندان بوده است باری چون سر رشته سخن نیک بدست آمد بشهادت تمامی ائمه نیز موافق همان زمینه می باشد مثلاً مأمون عباسی یا دخترش ام الفضل در هنگامیکه حضرت رضا (ع) و فرزندان دلبندش حضرت جواد (ع) را مسموم ساختند نه سخنی بر زبان نحس خود راندند که حاکی از عزم آنها باشد و نه کسی دیگر آن دو سرور را از قصد آندو ملعون مردود آگاهی داد که از طریق عادی امر معلوم و واجب الاجتناب گردد البته جوابهای دیگری نیز از این اشکال و اعتراض حاضر در ذهن بود که بجهت حفظ اختصار از ذکر آنها خودداری شد و همین اندازه از جواب که یادآوری شد مشتی بر دهان مزخرف بافان میکوبد که میگویند اگر رسول و امام بر هر چیزی ولایت دارند چرا دفع شر از خود نمیکردند و بنا بگفته قرآن رسول خدا مأمور است که بگوید اگر من غیب میدانستم خیر بسیاری برای خود میاندو ختم و بدیرا از خود رد میکردم یعنی اگر در جنگ احد میدانستم سنگ به پیشانیم میخورد سر خود را بر است و چپ حرکت میدادم که سنگ بر من نخورد شما را بخدا سوگند درست دقت و توجه کنید آیا گوینده اینگونه سخنانرا میتوان عاقل و عالم فرض کرد و حال آنکه ما در ضمن جواب کلمی از اینگونه آیات و روایات گفتیم معنای اینها اینست که پیشوایان

دینی از پیش خود چیزی نمیدانند لکن به تعلیم الله عالم بهمه چیز هستند و جواب از این قسمت را نیز که مثلاً پیغمبر بگوید اگر میدانستم در احد سنگ به پیشانیم میخورد سرم را بطرف راست و چپ حرکت میدادم که سنگ بر من نخورد در ضمن اعتراض بعلم امام دادیم که آنان هم میدانستند و هم نمیدانستند میدانستند بعلم امامت و نمیدانستند بعلم عادی و پیغمبر نیز میداند سنگ به پیشانیش میخورد بعلم نبوت و پیغمبری و نمیداند بطریق علم عادی بهر حال مزخرفات دیگرشان نیز از همین قبیل است و چه بهتر که متذکر نشوم و بر ناراحتی و ملالت خود و شما خوانندگان گرامی نیفزایم .

و بنقل دو خبر از اخباریکه دلالت و حکایت از علم و اطلاع ایشان بحوادث و غیب مینماید اکتفا کنم .

خبر اول : خبری است که مرحوم ثقة الاسلام کلینی قدس سره در کتاب مستطاب اصول کافی جلد اول صفحه ۲۵۸ بوسیله ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل فرموده است .

عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام ای امام لا یعلم ما یصیبه والی ما یصبر فلیس بحجة لله علی خلقه .

یعنی حضرت صادق (ع) فرمود هر امامی که از حوادث و پیش آمدهای آینده خود آگاه نباشد امام نیست .

خبر دوم : خبری است که مشروح و منقول از دلائل حمیری مروی از حضرت امام علی النقی (ع) تا آنجائی که بفتح بن یزید جرجانی فرمود .
واما الذی اختلج فی صدرك لیلتك فان شاء العالم انیئت ان الله لم یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول فکلما کان عند الرسول کان عند العالم و کلما اطلع علیه الرسول فقد اطلع اوصیائه علیه کیلا تخلوا ارضه من حجة یشکک علیه علم یدل علی صدق مقالته و جواز عدالته .

یعنی آنچه که در شب در سینه ات خلجان و بخاطرت خطور کرده
است اگر عالم (امام) بخواند تو را خبر میدهد و آگاه میسازد همانا که خداوند
مطلع و آگاه نفرموده است هیچکس را بغیب جز پیغمبر پسندیده خود
را پس آنچه از علوم و معارف که نزد پیغمبر است نزد عالم (امام) هم
هست و آنچه که پیغمبر بر آن آگاهی دارد جانشینانش نیز آگاهند تا
زمین از حجة خالی نماند و با او علمی باشد که دلالت بر صدق مقال و
راستی گفتار و جواز عدالت و درستیش بنماید.



فصل پنجم

واسطه بودن معصومین در فیض از بدو آفرینش

و آنچه بر سبیل اجمال از تحقیقات و روایات گذشته و غیر اینها در پاره‌ای از شئون صاحب ولایت مطلقه استنباط نموده‌ایم اینست که دارندة ولایت مطلقه کسی است که از بدو آفرینش در کلیه فیوضاتیکه بماسوای رسیده و بعد از آن میرسد واسطه خارجی و داخلی بوده و عبارت الاخری جملگی سکونات از دره بیضاء تا ذره هباء باختلاف قابلیت و مراتب در تحت تربیت حضرت وی اقواس صعودیه خودشان را طی کرده و به معاریج مختلفه ارتقاء یافته و بیابند و پر واضح است که چنین کسی می‌باید پیوسته بدون انقطاع از فیاض علی الاطلاق بانحاء افاضات مستفیض گشته و بجنبه رسالت و نبوت مطلقه و یا خلافت از رسول و نبی مطلق باندازه لیاقت و استعداد مخلوقات بواسطه یا بلاواسطه بدانها برساند امانه بعنوان تشریک یا تفویض یا توکیل که مکرراً اشاره کرده و بابطال آن پرداخته‌ایم بلکه بطوریکه کراراً مذکور گردیده و

از لسان خود ایشان رسیده که آنوجودات مقدسه محال مشیت و او عیه اراده اند و مایشأون الا ان یشاءالله و نمیخواهند جز آنچه خدا بخواهد و ما استغنی عن الله طرفه عین باندازه چشم بهم زدنی از خدا بی نیاز نیستند و هر چه دارند از قدرت و علم و مالکیت و امثال ذلك از خدا دارند نه از خودشان .

فیض اول و رحمت نخستین حق

بعقیده فرقه ناجیه امامیه مقام خاتمیت در ممکنات عالیتین مقامات است از این روی که دارای آن در تلو واجب واقع شده که عرفاً باصطلاح خود بمقام یله ربی تعبیر کرده اند و چنین کسی بقاعده امکان اشرف چنانکه در حکمت محقق گردیده و لسان اخبار نیز بدان ناطق می باشد قبل از آفرینش تمامی ماسوای قدم بعرضه وجود گذارده باشد و بمنزله نقطه مرکز دایره ایجاد است که جملگی ممکنات از پرتو او و برای نمایش او (که بمضمون اخبار نمایش حق است) علی حسب مراتبهم میبایست هستی یافته باشد و در جمیع فیوضات که در کلیه عوالم امکانیه بموجودات مکونه میرسد باید وساطت داشته باشد و این وجود مقدس شخص شخیص و نفس نفیس محمد بن عبدالله (ص) است که حضرتش دارای چهار رتبه میباشد بطریق اطلاق که عبارتند از ولایت مطلقه و امامت مطلقه و رسالت مطلقه و نبوت مطلقه و امام یعنی وصی و خلیفه خاتم دارای مرتبه ولایت و امامت مطلقه می باشد که هر دو مأخوذ و منشعب از خاتم و در حقیقت نماینده باطن آن سرور بلکه نفس نفیس او است و بردعوی اخیر آیه شریفه مباحله بانصاری نجران بزرگترین دلیل است و روایات نیز در این زمینه فراوان رسیده است از آن جمله است این روایت شریفه که امیر المؤمنین (ع) فرموده است .

كنت انا و محمد (ص) نوراً واحداً من نور الله عز وجل فامر الله تبارك وتعالى ذلك النور ان يشق فقال للنصف كن محمداً و للنصف الاخر كن علياً ولذلك قال رسول الله (ص) على منى وانا من على و نظائر اين خبر كه مقصود ارائه نمونه آنها بود .

روایات در موضوع چگونگی خلقت و آفرینش

روایات در مورد واسطه‌های در فیض بمضامین مختلفه بقدری زیاد است که میتوان گفت از شمارش و حساب بیرون است و مابجهت رعایت اختصار بذکر چند روایت اکتفاء مینمائیم .

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در بحار الانوار جلد ۲۵ چاپ جدید صفحه ۲۳۹ از کتاب ریاض الجنان نقل فرموده است که محمد بن سنان میگوید .

كنت عند ابي جعفر (ع) فذكرت اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل فردا متفردا في الوجدانية ثم خلق محمد او عليا و فاطمه ممكثوا الف دهر ثم خلق الاشياء واشهدهم خلقها و اجرى عليها طاعتهم و جعل فيهم ماشاء و فوض امر الاشياء اليهم والحكم و التصرف و الارشاد و الامر و النهي في الخلق لانهم الولاة فلهم الامر والولاية و الهداية فهم ابوابه و نوابه و حجابهم يحملون ماشاء و يحرمون ماشاء و لا يفعلون الا ماشاء عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون فهذه الديانة التي من تقدمها غرق في بحر الافراط و من نقصهم عن هذا المراتب التي رتبهم الله فيها

زهق فی بحر التفریط ولم یوف ال محمد (ص) حقهم فیما یجب علی المؤمن من معرفتهم ثم قال خذها یا محمد فانها من مخزون العلم و مکنونه .

یعنی محمد بن سنان میگوید پیش امام باقر (ع) بودم سخن از اختلاف شیعه درباره معرفت ائمه و احوال و صفاتشان بمیان آوردم پس امام (ع) فرمود همانا خداوند همیشه فرد و یکتا بوده است و شریکی برایش نبوده و نیست سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید درنگ کردند هزار دهر سپس اشیاء را آفرید در حالیکه ایشان شاهد و حاضر بودند و اطاعت ایشانرا بر آن اشیاء اجرا فرمود و قرارداد در وجود ایشان آنچه که خواست و واگذار فرمود بایشان امر اشیاء را و حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی در میان خلق را زیرا که ایشان والیاند پس برای ایشان امر و ولایت و هدایت است پس ایشانند ابواب خدا و نواب و حجاب خدا حلال میکنند آنچه خدا بخواهد و حرام میکنند آنچه خدا بخواهد و نمیکند جز آنچه خدا بخواهد بندگان گرامی اویند سبقت نمیگیرند برخدا بگفتاری و ایشان بفرمان او عمل میکنند پس اینست دیانتی که هر کس تندروی کند در دریای افراط غرق میگردد و هر کس کوتاه سازد ایشانرا از این مراتبی که خداوند آنانرا در آن مراتب قرارداد در دریای تفریط فرو رفته است و حق آل محمد (ص) آنچنانکه بر مؤمن واجب است و معرفت و شناسائی ایشان وفا نشده است سپس فرمود بگیر ای محمد که این است علم مخزون و مکنون و پوشیده .

و در حیوة القلوب روایات بسیاری نقل فرموده است که از آنجمله است این روایت شریفه بچندین سند از حضرت رسول (ص) منقولست که

فرمود حق تعالی خلق کرد مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه خلق کند آدم را در هنگامی که نه آسمان بود و نه زمین نه نور و نه ظلمت و نه آفتاب و نه ماه و نه بهشت و نه دوزخ . پس عباس گفت که چگونه بود ابتداء آفرینش شما یا رسول الله ؟

فرمود ای عم چون حق تعالی خواست ما را خلق کند کلامی ایجاد نمود و از آن کلام نوری آفرید پس سخن دیگر ایجاد نمود پس از آن سخن روحی آفرید پس نور را با روح ممزوج کرد پس مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پس خدا را تسبیح میگفتیم در هنگامی که تسبیح گوینده دیگر نبود و بقدرت و پاکی یسار میکردیم او را در هنگامی که تقدیس کننده نبود بغیر از ما پس چون خدا خواست که سایر خلق را بیافریند نور مرا شکافت پس عرش را از آن آفرید پس عرش از نور منست و نور من از نور خدا است و نور من افضل است از عرش پس نور برادر من علی را شکافت و ملائکه را از آن خلق کرد پس ملائکه از نور علی بهم رسیدند و نور علی از نور خدا است و علی از ملائکه افضلست پس بشکافت نور دختر من فاطمه را پس بیافرید از آن آسمانها و زمین را پس آسمانها و زمین از نور دختر من فاطمه آفریده شدند و نور فاطمه نور خدا است و فاطمه از آسمانها و زمین افضلست پس بشکافت نور حسن فرزندم را و بیافرید از آن آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن بهم رسیده اند و نور حسن نور خدا و حسن از آفتاب و ماه افضلست پس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن نور بهشت و حورالعین را آفرید پس بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین آفریده شدند و نور فرزندم حسین

از نور خداست و فرزندان حسین بهتر است از بهشت و حورالعین .
 مرحوم بحر العلوم طاب ثراه ۲۳ خبر در باب دستگیری معصومین
 علیهم السلام از انبیاء و پیغمبران گذشته نقل فرموده است که دو خبر آنرا در
 اینجا نقل مینمائیم .

اول : سید جزائری در انوار نعمانی گوید حضرت امیر (ع)
 فرموده .

والله كنت مع ابراهيم في النار وانا الذي جعلتها عليه برداً و
 سلاماً و كنت مع نوح في السفينة فانجيت به من الغرق و كنت مع موسى
 فعلمته التورات و انطقت عيسى في المهد و علمته الانجيل و كنت مع
 يوسف في الحب فانجيت به من كيد اخوته و كنت مع سليمان على البساط و
 مسخرت له الريح صلوات عليه و على جميع الانبياء

یعنی سوگند بخدا بیا ابراهیم در آتش بودم و آتش را بر او
 سرد و سلامت قرار دادم و با نوح در کشتی بودم و از غرق نجاتش
 دادم و با موسی بودم و تورات را با او آموختم و عیسی را در گهواره
 بسخن آوردم و انجیل را با او تعلیم کردم و با یوسف در چاه
 بودم و او را از مکر برادرانش نجاتش دادم و با سلیمان بر بساط بودم
 و باد را برایش مسخر گردانیدم و درود پروردگار بر او و بر تمام پیغمبران
 الهی باد .

دوم : خبر معروف بنور انیت تا آنجائی که حضرت امیر میفرماید
 انا الذي حملت نوحاً في السفينة بامر ربي و انا الذي اخرجت
 يونس من بطن الحوت باذن ربي و انا الذي جاوزت بموسى بن عمران
 البحر بامر ربي و انا الذي اخرجت ابراهيم من النار باذن ربي و انا الذي

اجريت انهارها وفجرت عيونها وغرست اشجارها باذن ربى الى ان قال
 وانا الخضر عالم موسى وانا معلم سليمان وانا ذوالقرنين وانا قدرة الله
 عزوجل انا امير كل مؤمن و مؤمنة فيمن مضى وفيمن بقى وايدت بروح
 العظمه وانا تكلمت على لسان عيسى بن مريم فى المهد وانا آدم و انا نوح
 وانا ابراهيم وانا موسى وانا عيسى وانا محمد (ص) انقلب فى الصور
 كيف اشاء الخ

يعنى منم آنكه نوح را در كشتى سوار كردم بفرمان پروردگار
 منم آنكه يونس را از شكم ماهى بيرون آوردم بفرمان پروردگارم
 منم آنكه موسى بن عمران را از دريا گذراندم بفرمان پروردگار- منم
 آنكه ابراهيم را از آتش بيرون آوردم بفرمان پروردگارم . منم
 آنكه نهرها و چشمه ها را جارى كردم و غرس كردم درختان را بفرمان
 پروردگارم تا اينكه فرمود منم خضر عالم موسى منم معلم سليمان منم
 ذوالقرنين منم قدرت خداوند منم امير بر مؤمن و مؤمنه از گذشته گان و
 آيندگان منم كه بروح عظمت تايد و تقويت شده ام و من بر زبان
 عيسى بن مريم در گهواره سخن گفتم منم آدم منم نوح منم ابراهيم منم
 موسى منم عيسى منم محمد (ص) بهر صورتيكه بخواهم در آمده و
 جلوه مينمايم .

حضرت على (ع) بنا بمقام ولايت مطلقه ايكه دارد روح منور و
 نور مطهرش ياور و ناصر جميع پيغمبران گذشته بوده و آنر سولان
 معظم از جنبه ولايت آنحضرت استمداد واستنصار ميكردند چنانكه خود
 فرمايد كنت مع الانبياء سراومع محمد جهرا . يعنى باتمام پيامبران سلف
 بطور پنهان بوده وبا رسول اكرم (ص) علناً ظاهر گرديدم .
 آرى امير مؤمنان در باره پيغمبر اسلام (ص) كه در هر حيث و در

هر صفت کمال حائز رتبه نهائی است صرفاً ناصر و حامی و سر باز فداکار آنحضرت و مروج دین او و مبین و مفسر قرآن و معضلات احکام او و شکننده صفوف دشمنان و فاتح غزوات و حافظ عزت و وجاهت اسلام و مسلمین بود اما نسبت بانبیاء گذشته علاوه بر نصرت و حمایت واسطه فیض و موصل رحمت حق بر آنها نیز می باشد زیرا در هر مقام و منقبتی از آنان ارفع و اشرف است بدلائلی که یکی از آنها آیه کریمه انفسنا است پیغمبر اکرم افضل و برتر از تمام پیغمبران است و کسی هم که بمنزله جان پیغمبر است افضل و برتر از تمام پیغمبران است بنابراین اگر حضرتش تنها حائز رتبه ولایت و فاقد مقام نبوت است موجب اشکال و باعث نقصان فضل و مرتبه او نیست و دلیل بر آن نخواهد بود که پیغمبران مزبور محتاج بوساطت فیض علی (ع) نباشد و ۱۸ خبر در باب دستگیری معصومین (ع) از فرشتگان نقل میکند که یکی از آنها نقل میشود در عیون و علل است که حضرت رسول (ص) میفرماید .

ما خلق الله افضل منی ولا اکرم علیه منی .

حضرت امیر (ع) عرض میکند یا رسول الله فانت افضل ام جبرئیل میفرماید یا علی ان الله تبارک و تعالی فضل انبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین والفضل بعدی لك یا علی ولائمة من بعدك وان الملائكة لخدامنا وخدام محبینا الی ان قال فكيف لانكون افضل من الملائكة وقد سبقنا هم الی معرفة ربنا وتسبیحه و تهلیل و تقدیسه لان اول ما خلق الله ارواحنا فانطقها بتوحیده وتمجیده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نوراً واحدا استعظمت امرنا فسیبنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون و انه منزله عن صفاتنا

فسبحت الملائكة بتسبيحنا و نزهة عن صفاتنا وهكذا تهليل و تكبير و حوله و حمدله خودشانرايك يك بيان كرده تا ميفرمايد فبنا اهتدوا الى معرفة توحيد الله عز وجل و تسبيحه و تهليله و تحميده و تمجيده آنگاه از خلقت آدم (ع) و سجده ملائكه سخن رانده و ميفرمايد فكيف لانكون افضل من الملائكة و قد سجدوا لادم كلهم اجمعون .

يعنى خداوند خلقى را برتر و گرامى تر از من به پيشگاه خود نيافريده است. حضرت امير (ع) عرض ميكند اى رسول خدا پس تو برترى يا جبرئيل فرمود يا على خداوند تبارك و تعالى پيمبران مرسل خود را برترى داده است بر فرشتگان مقرب خود و مرا برترى داده است بر تمام پيمبران مرسل و بعد از من برترى براى تو و بعد از تو براى امامان ديگر است همانا فرشتگان البته خدمتگزاران ما و دوستان ما هستند تا آنكه فرمود چگونه برتر از ملائكه نباشم و حال آنكه بشناسائى و تسبيح و تقديس و تهليل پروردگارمان پيشى گرفتيم زيرا كه اول مخلوق خداوند ارواح ما است كه آنها را بتوحيد و تمجيد خود بنطق آورد سپس ملائكه را آفريده آنگاه كه ملائكه ارواح ما را نور واحد مشاهده كردند بزرگ شمردند امر ما را پس تسبيح نموديم خداي را كه ملائكه بدانند ما آفريده خداوندديم و البته خداوند از صفات مامنزه است پس ملائكه نيز بسبب تسبيح ما خداي را تسبيح نمودند و منزه از صفات ما دانستند و هم چنين تهليل و تكبير حوله و حمدله خودشانرايك يك بيان كرده تا اينكه ميفرمايد پس ملائكه بسبب ما بسوى توحيد و معرفت خداى عز وجل هدايت شدند و چگونه ما برتر از ملائكه نباشيم و حال آنكه بتحقيق تمام ملائكه براى آدم سجده كردند.

دلیل دیگر بر افضلیت و ولایت علی (ع) بر پیغمبران گذشته

قرآن کریم فرماید و ما ارسلناک الارحمة للعالمین یعنی ای پیغمبر اسلام، ما تو را نفرستادیم مگر بخاطر افاضه رحمت بر تمام اماکن هستی و جمیع عوالم وجود البته واضح است که مراد از رحمت همه گونه فیض و مرحمت است از جانب حق یعنی فیض وجود . رزق . علم . تربیت و تکامل بدنی و روحی و هر گونه سعادت و نعمت دیگر و مراد از عالمین تمام صحنه آفرینش است که الف و لام در کلمه العالمین برای استغراق بوده و جامع جمیع افراد عوالم میباشد .

عالم دنیا ، عالم برزخ ، عالم آخرت ، عالم ابدان ، عالم ارواح
عالم ملکوت و جبروت و لاهوت و ناسوت ؛ عوالم و کرات بالا و
منظومه های شمسی و قمری عالم جماد و نبات و حیوان عالم ملائکه و
شیطان و جن ، عالم انسانیت ، عالم نبوت و رسالت هر یک از انبیاء هر
که و هر چه باشند واسطه فیض و رحمت مزبور نسبت بآنها حضرت
محمد بن عبدالله (ص) است و حضرت علی (ع) که بمنزله جان پیغمبر
است در این مقام بآنحضرت شرکت دارد پس حضرت علی (ع) هم از
همه پیغمبران افضل و برتر است و هم واسطه فیض و رحمت نسبت
بآنان و موجودات دیگر است و هم آفرینش او پیش از آفرینش همه
موجودات است که بوسیله او فیض بهمة انبیاء و پیغمبران گذشته و
موجودات دیگر رسیده و میرسد نه تنها در دنیا پیغمبر و امامان واسطه در

فیض اند بلکه در قیامت هم چنین اند و همه خلایق حتی انبیاء الوالعزم محتاج به پیغمبر اکرم (ص) و حضرت علی مرتضی و فرزندان آنسرورند چنانکه خود پیغمبر اکرم (ص) فرموده است که آدم و من دونه تحت لوائی یعنی تمام پیمبران گذشته و امت های آنها زیر پرچم من خواهند بود و این معنی عبارت از همان ولایت مطلقه است که پیغمبر اکرم (ص) دارد و حضرت علی نیز چنانکه گفتیم بشهادت آیه انفسنا نفس پیغمبر بوده و رسول خدا بر هر کس ولایت دارد حضرت علی نیز بر او ولایت خواهد داشت پس حضرت علی (ع) هم بر انبیاء گذشته ولایت دارد این بود مختصری از مدارك ما بر ولایت مطلقه و واسطه در فیض بودن نسبت به همه موجودات و آفرینش معصومین علیهم السلام پیش از همه مخلوقات که بار عایت کمال اختصار برای روشنی ذهن و شادی دل مبارک خوانندگان معظم چند نمونه ای ذکر شد و گرنه براهین مناسب با این مدعی خیلی بیش از اینها است که بعلت خوف و ترس از تطویل و عدم مناسبت با وضع این مجموعه از ذکرش خودداری شد.

یا شاه نجف گدای درگاه توام

دیوانه عشق روی چون ماه توام

در هر دو جهان مرا همین فخر بس است

چون گرد و غبار مقدم راه توام

یا شاه نجف با تو بود پیوستم

جز حب تو چشم از همه عالم بستم

من خاک ره توام بذات تو قسم

ای وای بمن اگر نگیری دستم

روایت دیگری در فضیلت حضرت مولی الموالی و ختم کتاب

در صافی از علل الشریع صدوق رحمه الله روایت کرده که مفضل
بامام صادق (ع) عرض کرد بچه سبب حضرت امیر (ع) قسیم الجنة و النار
است؟ فرمود برای آنکه حب او ایمان و بغض او کفر است و بهشت خلق
نشده مگر برای اهل ایمان و جهنم خلق نشده مگر برای اهل کفر پس
او باینجهت قسیم جنت و نار است که داخل بهشت نشود مگر اهل محبت
او و داخل آتش نشود مگر اهل بغض او مفضل عرض کرد آیا انبیاء و
اوصیاء محب او بودند و دشمن دشمنان او فرمود بلی بجهت آنکه
رسول خدا (ص) در روز خیر فرمود فردا علم را بدست کسی خواهم
داد که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست
دارند آیا ممکن است که انبیاء و رسل چنین کسی را دوست نهند
عرض کردند فرمود آیا میشود که مؤمنین از امت ایشان چنین کسی را
دوست نهند عرض کردند فرمود پس ثابت شد که همه انبیاء و رسل و
همه مؤمنین محب علی بن ابیطالب (ع) بودند و ثابت شد که مخالفین
ایشان مبغض و دشمن امیر المؤمنین (ع) و اهل بیت بوده اند عرض کرد
بلی فرمود پس داخل بهشت نشود مگر محب او از اولین و آخرین
داخل آتش نشود مگر مبغض و دشمن او از اولین و آخرین پس او
قسیم الجنة و النار است عرض کرد یا بن رسول الله آیا علی بن ابیطالب داخل
بهشت مینماید دوستان خود را و داخل جهنم میکند دشمنان خود را یا

رضوان و مالك فرمودای مفضل ندانسته‌ای كه حقتعالی فرستاد
 رسول خود را و حال آنكه او روح بود بسوی انبیاء و ایشان ارواح
 بودند پیش از خلقت خلق بدو هزار سال عرض‌كرد بلی فرمود آیا ندانستی
 كه رسول‌خدا (ص) دعوت كرد ایشانرا بسوی توحید خدا و طاعت و
 متابعت امر او و وعده داد بایشان بهشت را و وعده داد كه هر كه خلاف
 كند و منكر شود اهل دوزخ و آتش است عرض‌كرد بلی فرمود آیا
 رسول‌خدا ضامن نیست آنچه را كه از جانب خدا بایشان وعده داد
 عرض‌كرد بلی فرمود آیا علی بن ابیطالب (ع) خلیفه و امام امت او نیست
 عرض‌كرد بلی فرمود آیا رضوان و مالك از جمله ملائكه و استغفار
 كنندگان شیعه او نیستند گفت بلی فرمود پس علی بن ابیطالب (ع)
 قسمت‌كننده بهشت و دوزخ است از جانب رسول‌خدا (ص) و رضوان
 و مالك با امر او كه امر خداست عمل می‌كنند ای مفضل اینرا بگیر كه علم
 مخزون است و بغیر اهلش مگو .

جبریل امین بنده در بیان علی است

پیوسته ز جان و دل ثناخوان علی است

از شاه و گدا و دانی و عالی دهر

مات از کرم و سخاو احسان علی است

هر پادشهی گدای درگاه علی است

حیران ز مقام عزت و جاه علی است

ایمن شود از عذاب در روز جزا

هر کس که روان ز صدق در راه علی است

پروردگارا تو را بحقیقت سپاسگذارم كه كمترین بنده‌ای از

بندگانت و ناچیز تر از هر ذره از ذرات جهان هستی و آفریده‌هایت را بتألیف و تنظیم و به پایان رساندن چنین کتابیکه از نظر موضوع و مطالب بحسب واقع و ظاهر ارزنده‌ترین کتابها است موفق ساختی گر چه اقرار و اعتراف دارم که چون بیانم قاصر و قلمم نارسا بود و لیاقت و قابلیتیم بیش از این اندازه که استعداد قلم فرسایی عطا فرمودی نبود با همه سعی و کوشش فراوانی که در تنظیم این کتاب مبذول داشتم از نظر ظاهر نتوانستم نمی از یم و قطره‌ای از بحر بیکران و دریای نامتناهی و بی پایان فضائل و خصائص و درجات و مقامات اولیاء ترا با نیش قلم بر روی صفحه کاغذ منعکس نموده و آشکار سازم اما قصور و کوتاهی این عبد حقیر در بیان و قلم دلیل بر بی ارزشی موضوع و مطالب این کتاب از نظر ظاهر هم نیست .

بارالها این توئی که از گردش چشمها و خاطره دلها آگاهی و میدانی که بر آنچه مرابنوشتن آن مدد و یاری فرمودی از عقیده محکم و ناگسستنی قلبم سرچشمه گرفته است . و ترا بر آنها گواه میگیرم و برسم امانت بتو میسپارم که هنگام مرگ بمن برگردانی و مرا باولا و دوستی و معرفت و شناسائی مقامات و مراتب وجودی حضرت علی و فرزندان گرامی و عالی مقام دارش صلواتك عليهم اجمعین از این جهان فانی بجهان باقی انتقال داده و برحمت لایتناها و نامحدود خویشتن واصلم فرمائی .

بارالها بولایت مطلقه و سلطنت و تصرفات تامه پیمبر عظیم الشان و خاندان و الامامش بر تمام جهان و موجودات آن باذن و مدد و نصب تو ایمان دارم و برای هر کس که از معرفت و شناسائی مقام اولیائت عقب مانده

است و شهادت و گواهی باین منصب در باره ولات امرت نمیدهد توفیق شناسائی و شهادت و گواهی بمقام اولیاءت را به ایشان از پیشگاهت درخواست دارم .

بار خدایا تو بهمه آن افراد چشمی حق بین و گوش حق شنو و دلی حق فهم عطا فرما که بامراجعه باین کتاب و مطالعه دلائلی که بر اثبات مقامات و مراتب وجودی اولیاءت اقامه شد حق را بیابند و از آن پیروی و طرفداری کنند و با آنکه نتوانستم يك از هزار از دلائل و براهین قطعی و متقن که بر مقام مزبور وجود دارد متذکر و یاد آور شوم اما همین اندازه از شواهد و براهینی که ذکر شد حجت را بر همه تمام میسازد و راه عذری برای احدی باقی نمیگذارد لیجی من حی عن بینه و یهلك من هلك عن بینه .

ای علی مرتضی ای مظهر اسماء حسنی و ای نماینده صفات علیای خدا من کجا و وصف تو کجا بزرگانی که این کمترین غلام غلامانت ابجدخوان مکتب آنان است و اینهمه کتابهای پر طول و عرض که در وصفت نوشته اند و تا پایان جهان بنویسند نتوانسته اند چنانکه سزاواری تو را توصیف کرده و عشری از اعشار فضائل تو را آشکار و بیان نمایند و همه مترنم باین مقالند که

عجز الواصفون عن صفتك ما عرفناك حق معرفتك

جائیکه عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

آری کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنند سرانگشت و صفحه بشمارند

لکن چون پایان یافتن این کتاب مصادف با روز ولادت باسعادت

و فرخنده جنابت بود و ان الهدایا علی مقدار مهدیها این هدیه ناقابل را به پیشگاه بیا عظمت و مقدست تقدیم میدارم امید است بیا کرم و بزرگواریت پذیرفته و با قدرت و نیروی معنوی الهی و خدادادیت بآن تأثیری بخشی تا در دلها و مغزهای خوانندگان جای گزین گردد و بدینوسیله از دعای خیر فراموشم نفرمائید .

فراغ از تألیف سه شنبه سیزدهم ۱۳ رجب المرجب یک هزار و سیصد و نود هجری مطابق با بیست و چهارم شهریور هزار و سیصد و چهل نه

پایان

انیس الموحدين

تأليف - فاضل نراقی رحمة الله عليه

تنها کتابی که بطور مختصر شما را بیک دوره اصول عقاید نزدیک میکند و برای همه مسلمانان از مرد و زن و کوچک و بزرگ واجب و لازم است که این کتاب را خریده و با دقت مطالعه نمایند کوتاهی و سهل انگاری موجب پشیمانی است البته بآدرس زیر مراجعه یا مکاتبه فرمائید

خیابان شهباز جنوبی مقابل گاراژ
حاج عبدالله - دفتر مرمر صنعتی تهران